زندگی‌نامۀ مصلح كبیر و علامۀ شهیر

آیت الله شریعت سنگلجی/

**بنیانگذار مدرسۀ اصلاحی و توحیدی**

**معاصر در ایران**

**به قلم:**

**دکتر سعد رستم**

**مترجم:**

**مجموعه علمی فرهنگی موحدین**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | زندگی‌نامۀ مصلح کبیر و علامۀ شهیر آیت الله شریعت سنگلجی | | | | |
| **به قلم:** | دکتر سعد رستم | | | | |
| **مترجم:** | مجموعه علمی فرهنگی موحدین | | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - زندگی‌نامه - هدایت شدگان | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | | |
|  |  | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | | |  |
|  | |  | | | |
| **ایمیل:** | | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | |  | | |
|  | | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

# فهرست مندرجات

[فهرست مندرجات ‌أ](#_Toc442880729)

[مقدمۀ مجموعه کتاب‌های موحدین 1](#_Toc442880730)

[اهداف 3](#_Toc442880731)

[چشم انداز 3](#_Toc442880732)

[مقدمۀ ناشر 5](#_Toc442880733)

[مقدمه 8](#_Toc442880734)

[1 اوضاع ایران در دوران شریعت سنگلجی 11](#_Toc442880735)

[1. نگاهی به اوضاع اجتماعی و فرهنگی 11](#_Toc442880736)

[2. رواج شدید بدعت و خرافات و اَعمال شرک‌آمیز در جامعۀ ایران 11](#_Toc442880737)

[2 دوران کودکی شریعت و تحصیلات علمی او 16](#_Toc442880738)

[محلۀ سنگلج در تهران 17](#_Toc442880739)

[سفر شریعت به نجف 18](#_Toc442880740)

[فعالیت تبلیغی شریعت پس از بازگشت از نجف 18](#_Toc442880741)

[3 ریشه‌های تفکر اصلاح‌طلبی و نوگرایی دینی شریعت 22](#_Toc442880742)

[شیخ حسن سنگلجی و ارتباط او با شیخ هادی نجم آبادی و سید جمال الدین افغانی 22](#_Toc442880743)

[سید اسدالله خرقانی و سید جمال الدین افغانی 23](#_Toc442880744)

[فکر اصلاح دینی در اندیشۀ شیخ هادی نجم آبادی 25](#_Toc442880745)

[4 گفتگوی شریعت با تاگور، شاعر و فیلسوف هندی 29](#_Toc442880746)

[5 سفر حج و تابش نور توحید خالص در سینۀ سنگلجی 35](#_Toc442880747)

[6 مبارزه با خرافات، روح تعالیم شریعت سنگلجی 37](#_Toc442880748)

[درآمد 37](#_Toc442880749)

[1. حقیقت امام دوازدهم و غیبت و ظهور وی 41](#_Toc442880750)

[2. انتقاد از تصور نادرست عوام شیعه دربارۀ شفاعت 42](#_Toc442880751)

[3. ردّ بر عقیدۀ «رجعت» 49](#_Toc442880752)

[4. نفی حیات جاوید حضرات عیسى، خضر و الیاس**†** 53](#_Toc442880753)

[5. تقلید و اطاعت از بزرگان و پیروی از احبار و رهبان، مهم‌ترین عوامل عدم تعقل و ماندن در گمراهی 54](#_Toc442880754)

[7 کتاب «توحید عبادت» و دعوت به ترک تمام انواع شرک 60](#_Toc442880755)

[پیام کتاب و انگیزۀ تألیف آن 60](#_Toc442880756)

[چکیدۀ مهم‌ترین موضوعات کتاب 61](#_Toc442880757)

[بخش نخست کتاب: حقایقی دربارۀ توحید عبادت 61](#_Toc442880758)

[بخش دوم کتاب: شرک و انواع آن 62](#_Toc442880759)

[منابع کتاب «توحید عبادت» و اقتباس از کتاب توحید شیخ محمد بن عبدالوهاب**/** 63](#_Toc442880760)

[8 کتاب «کلید فهم قرآن» و توجه دادن مردم به مرجعیت قرآن 65](#_Toc442880761)

[پیشگفتار: سخن مورخان و محققان در مورد اهمیت این کتاب 65](#_Toc442880762)

[نگاهی کوتاه بر مهم‌ترین مضمون‌های کتاب 66](#_Toc442880763)

[معنای حقیقی «ظَهر» و «بَطن» قرآن 71](#_Toc442880764)

[محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن 74](#_Toc442880765)

[9 سنگلجی تیشه بر بنیاد مادیگری می‌زند و به شبهات جوانان در مورد دین جواب می‌دهد 77](#_Toc442880766)

[درآمد 77](#_Toc442880767)

[10 دیدگاه شریعت نسبت به نبوت و رد او بر دیدگاه فیلسوفان و باطنیان 88](#_Toc442880768)

[11 واکنش علمای سنتی شیعۀ امامیه در برابر اصلاح‌طلبی سنگلجی 91](#_Toc442880769)

[12 وفات مصلح کبیر 96](#_Toc442880770)

[13 شریعت از نگاه دوستان و شاگردان 97](#_Toc442880771)

[1. حسینقلی مستعان 97](#_Toc442880772)

[2 و3. تیمسار سرتیپ جهانبگلو و عبدالرحمن فرامرزی 99](#_Toc442880773)

[4. مرتضى مدرسی چهاردهی 101](#_Toc442880774)

[5. نورالدین چهاردهی 103](#_Toc442880775)

[14 دو پرسش در مورد شریعت و پاسخ به آن‌ها 104](#_Toc442880776)

[15 آثار و نوشته‌های شریعت سنگلجی 109](#_Toc442880777)

[16 مشهورترین شاگردان شریعت سنگلجی 111](#_Toc442880778)

[17 تاثیر دعوت اصلاح‌طلبی شریعت سنگلجی در ایران و آثار آن بعد از وفاتش 113](#_Toc442880779)

[18 خلاصۀ بارزترین افکار و اصلاحات دینی علامه شریعت سنگلجی 118](#_Toc442880780)

[1- مبارزه با خرافات، زدودن شرک و بازگشت به سلف و اسلام ناب 118](#_Toc442880781)

[2- همه‌فهم بودن قرآن بدون نیاز به رجوع به روایات 119](#_Toc442880782)

[3- استدلال از منابع اهل سنت در تفسیر و حدیث و رجوع به آنها به عنوان منابع معتبر در عین رجوع به منابع شیعه 119](#_Toc442880783)

[4- تجدد و نوگرائی در دین 119](#_Toc442880784)

[کتابنامه 121](#_Toc442880785)

# مقدمۀ مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبرِ دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مِهر حق در دل و مُهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوندِ سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عِرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.

آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان، دست تطاولِ دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتهتّک و جاهلان مُتنسّک، بر قامت رعنای دینِ حق نشست و شرک و غلوّ و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغاسالارانِ دین‌فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنۀ رسول‌اللهص به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه‌زنی و عزاداری است و صدای قرآن برنمی‌خیزد، مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر اکرمص شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آنِ کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایۀ پوششِ رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعۀ ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوۀ زمامدارانِ ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه‌زدۀ شیعۀ امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعۀ غفلت‌زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقلِ توحید و سنت زدودند و بی‌پروا فریاد برآوردند که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را |  | بر بادِ قَلّاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را |
| هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود |  | توحید بر ما عرضه کن تا بشکـــنیم اصنام را |

حیدر علی قلمداران قمی، که در زمرۀ این بزرگواران بود، در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابیِ دیگر علل جداییِ فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدانِ راه حق، بدون شک، الگویی‌ است برای حق‌پژوهان و جویندگانِ گوهر دین تا با تأسی از شیوۀ دین‌پژوهی و عیارسنجیِ مدعیان دینی و در سایۀ آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گمگشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحلِ سلامت برند و از گرداب شرک و توهّم رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیرِ این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینیِ جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام هستند، به ویژه در ایران.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم، در خلال تغییر مذهب شیعه‌ امامیه که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعۀ امامیه را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ عقایدی همچون: مانند امامت، عصمت، رجعت، شفاعت، امام غایب و اختلافات میان صحابه. از این رو، عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند، برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته‌شان دیده شود؛ ولی کتاب‌های بعدی آن‌ها از این عقاید غلوآمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیدۀ پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

\*\*\*

## اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیرِ مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، آن است که:

1- امکان تنظیم و نشرِ آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آرای توحیدی آنان فراهم شود و ارزش‌های راستینِ دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد؛

2- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راهِ پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود؛

3- جامعۀ مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوستِ ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دلِ شیعۀ غالیِ خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسولص ره به روشناییِ توحید بردند؛

4- با نشر آثار و افکارِ این موحدینِ پاک‌نهاد، ثمرۀ پژوهش‌های بی‌شائبۀ آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصبِ زمامدارانِ دین و فرهنگ ایران به در آورَد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینۀ آشنایی امت بزگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.

\*\*\*

## چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینۀ فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، جز با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاکِ پیامبرِ مهر و رحمتص مقدور نخواهد بود. هدف غاییِ دست‌اندرکارانِ مجموعۀ موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمیِ این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویتِ جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادتِ مخلوق باشد.

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علوّ درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما قلمِ عفو کشد.

# مقدمۀ ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار، محمد مصطفیص و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش‌اندوزی و علم‌آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند؛ چنانکه در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمۀ دوم قرنِ دوم هجری قمری، بیت‏الحکمه، که در دورۀ خلافت هارون‏الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‏های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‏های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‏های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزُرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه‌افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلاخیز کنندتا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابر‌های بدعت و خرافه پنهان کنند و چنانکه شیخ سعدی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حقیقت، سرایی است آراسته |  | هوا و هوس، گرد برخاسته |
| نبینی که هر جا که برخاست گرد |  | نبیند نظر، گرچه بیناست مرد |

تلاش‌های برنامه‌ریزی‌شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشمِ مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خداص منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خداص برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دلِ شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعتگذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلامص حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفۀ بارگاه حق سبحانه نمودند، و به راستی: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ [یونس: ٦٢] ([[1]](#footnote-1)).

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای‌ است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای ا‌ست از آثار موحدین خداجویی که در آغاز، از طایفه شیعیان بودند؛ نور خدا در دل‌شان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحۀ حیات با‌ برکت‌شان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما، نویسندگان و محققان طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری ـ و بالطبع، در آثارشان ـ حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکران‌شان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً منطبق با رویکرد‌های دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد. با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. به علاوه، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و همکاران انتشار این مجموعه نیست؛ اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری است از جانب پرودگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه‌زنی‌های تاریخی و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد، نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری‌ ایشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، کتابی دارد با عنوان «درسی از ولایت» که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر در‌آورده است. وی در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسکری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته است؛ اما چند سال بعد، کتابی با نام «تحقیق علمی در احادیث مهدی» می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط به ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آن‌ها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه‌ و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آن‌ها، زمینۀ بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق را فراهم نماید. باشد که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

# مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدُ لِله وکفى، وسلامٌ على عبادِهِ الذین اصطفى.

درود و سلام بی‌شمار بر خاتم انبیا حضرت محمد مصطفی و بر خاندان پاکش و یاران باوفایش، و بر کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند.

از شروع قرن بیستم میلادی (قرن چهاردهم هجری قمری) در میان علمای شیعۀ امامیه در ایران تعدادی از اصلاح‌طلبان، که دارای افکاری نوین و خواهان تجدید نظر در عقاید شیعه بودند، پا به عرصۀ وجود نهادند. آن‌ها خواهان اصلاح آن دسته از تفکرات شیعه و تجدید نظر در بعضی از عقاید و اعمال نادرست رایج بین شیعیان بودند، که جامعۀ شیعه طی قرن‌ها به ارث برده بود. هدف این مصلحین، بازگشت به اسلام ناب، اصیل، پاک و خالی از هرگونه بدعت و عقاید غلوآمیز و اعمال شرک‌آمیز بود. آن‌ها خواهان رد احادیث دروغین و آثار و کتاب‌های جعلی‌ای بودند که مخالف روح قرآن کریم بود و اعتقاد داشتند که اسلام، منحصر است به قرآن کریم و سنت محمدی قطعی موافق با آن؛ همین و بس.

مصلح کبیر و علامۀ شهیر آیت الله شریعت سنگلجی یکی از پیشگامان اصلاح‌طلبی‌ و تجدید‌نظر‌خواهی در عقاید شیعه در ایران بود. او به حق، از مشهورترین طلایه‌داران نوگرایی دینی بود، از بارزترین دعوت‌کنندگان به بازگشت به قرآن کریم، از علاقه‌مندان پیروی از راه و روش مسلمانان صدر اسلام و از دوستداران زدودن عقاید و اعمال و افکار غیرقرآنی از چهرۀ دین؛ تا حدی که یکی از محققان شیعۀ معاصر، ایشان را «بنیانگذار مکتب سلفی و قرآنی شیعی جدید» شمرد. علامه سنگلجی در تعدادی از علما و فضلا در ایران تاثیری بزرگ و تحولی عمیق ایجاد نمود؛ کسانی که از چهارچوب عقاید نادرست شیعه بیرون آمده و سعی می‌کردند به سوی اسلام قرآنی و محمدیص و اصیل بازگردند؛ بزرگانی همچون: استاد فاضل حاج یوسف شعار تبریزی نویسندۀ کتاب «تفسیر آیات مشکله» (و پس از ایشان پسرشان دکتر جعفر شعار که راه و مشی پدر را دنبال کردند) و شیخ عبد الوهاب فرید تنکابنی، نویسندۀ کتاب «اسلام و رجعت»، که هر دو از شاگردان خود مرحوم سنگلجی بودند. البته قبل از آن‌ها باید نام سید اسد الله خرقانی را ذکر کرد، که صاحب کتاب معروف «محو الموهوم و صحو المعلوم» و دیگر آثار اصلاحی و نوگراست؛ بعد از آن‌ها احمد کسروی، صاحب کتاب «شیعه‌گری»، علی اکبر حکمی زاده، صاحب رسالۀ معروف «اسرار هزار ساله»، سید علی اکبر برقعی، آیت الله مبارز شیخ محمد خالصی زاده، تا آیت الله سید ابو الفضل برقعی، استاد حیدر علی قلمداران، شیخ اسماعیل آل‌اسحاق خوئینی، آیت الله سید محمد جواد غروی اصفهانی، استاد علامه سید مصطفى حسینی طباطبایی و اندیشمندان متأخر مانند استاد احمد کاتب و حجت الاسلام محسن کدیور، که هر کدام از این مصلحان، آثار و نوشته‌هایی بر جای گذاشتند که ذکر عناوین آن‌ها به طول می‌انجامد.

بعضی از محققان و مؤرخان ایرانی، این جریان اصلاح‌طلب را جریان «نوگرایی دینی» نامیدند، در حالی که بعضی دیگر ـ مانند تاریخ‌نویس معاصر رسول جعفریان ‌ـ آن را «جریان تجدید نظر طلب در عقاید شیعه» نامید و کسانی نیز نام آن مصلحان را «قرآنیان شیعه» تلقی کردند؛ زیرا پیروان این جریان، همۀ کوشش خود را برای سوق دادن جامعه به قرآن کریم مبذول می‌داشتند؛ چون متوجه شدند که مردم از تعالیم قرآن دور شده و به روایات و احادیثی روی آورده‌اند که بیشترشان جعلی، خرافی و غلوآمیز ‌است. همۀ طرفداران این جریان، تأکید کردند که قرآن، کتابی روشن، واضح و قابل‌ فهم است و برای درک آن نیاز به احادیث نیست؛ احادیث و روایات فقط برای توضیح بعضی از احکامی مفید هستند که در قرآن به طور مختصر ذکر شده‌اند. بنابراین همۀ انسان‌ها می‌توانند قرآن کریم را بخوانند و بفهمند و قادرند آموزه‌های آن را دریابند؛ همانطوری که همۀ بزرگان این جریان سعی کردند در میراث روایی شیعه امامیه تجدید نظر نموده، آن را نقد کنند و ثابت نمایند که قسمت بزرگی از روایات آن، بی‌اعتبار و مخالف روح قرآن کریم است.

البته روحانیت سنتی شیعه، این جریان اصلاح‌طلب را نپسندیدند و آن را جریان «وهابیت» میان شیعه نامیدند؛ با آنکه هیچ ارتباطی ـ‌ نه عملی و نه تاریخی‌ـ بین پیروان و بزرگان جریان اصلاح دینی در ایران و شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت سلفی و حنبلی وی در نجد نبود و اتفاق نظر با یک مکتب یا شخصیت، دلیل پیروی از وی در همۀ موارد نیست.

باری، کتاب حاضر، شرح حال زندگانی، افکار، عقاید و کوشش‌های بارزترین چهرۀ آن جریان اصلاح دینی و تجدیدنظر طلب در عقاید و اعمال شیعه، یعنی آیت‌الله حاج شیخ شریعت سنگلجی می‌باشد که از پیشگامان این جریان بودند و در آن اثر بزرگی داشتند.

سیرۀ این بزرگوار، از تعدادی از منابع معتبر به دست آمده، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: کتاب‌ها و آثار خود ایشان؛ مطالبی که برخی از یاران و پیروان و شاگردان ایشان در موردشان نوشتند و مجله‌های قدیمی و معاصر ایران آن را چاپ کردند؛ همچنین از برخی کتاب‌های مخالفین ایشان نیز استفاده شد که از لابلای آن‌ها نیز می‌توان به افکار و دعوت ایشان پی برد.

از خداوند متعال خواستارم به این بندۀ بی‌مقدار توفیق عنایت فرماید که مقدار ناچیزی از حق آن جناب را ادا کنم.

وما توفیقي إلا بالله والحمد لله رب العالمین

احقر فانی: دکتر سعد رستم

# 1 اوضاع ایران در دوران شریعت سنگلجی

## 1. نگاهی به اوضاع اجتماعی و فرهنگی

در آن دوران ـ درست مانند زمان حال‌ـ بیشتر متصدیان و متولیان امور دینی و مراسم مذهبی در ایران، روحانی‌نمایانی کم‌سواد بودند که دین برایشان چیزی جز شغل و وسیلۀ امرار معاش بیش نبود؛ لذا کاری به مبارزه با خرافات و یا اصلاح عقاید مردم نداشتند؛ نه اهلش بودند و نه در فکر آن؛ زیرا به نانشان لطمه می‌خورد. آنان خود مروج خرافات بودند و به غلو و تعصب فرقه‌ای شیعی و خرافات مذهبی و نادانی و بدعت‌ها دامن میزدند. آنچه اوضاع را وخیم‌تر کرد، این بود که رضا شاه مردی غرب‌زده بود و دوست داشت که از نظام اجتماعی غرب تقلید و پیروی کند. زمانی که رضا شاه از ترکیه بازدید کرد، تدابیر ضد دینی آتاتورک را در آن مملکت پسندید، و خواهان اجرای تغییرات مشابهی در ایران شد؛ لذا پس بازگشت از ترکیه، اقدامات قهری و تندی برای وادار کردن مردان به پوشیدن کت و شلوار و برداشتن چادر از سر زنان انجام داد. هنگامی که روحانیت با این اقدامات مخالفت کرد، رضا شاه با کمال خشونت حرکتشان را در قم و مشهد سرکوب کرد و روحانیت را ـ‌ به قول خودش‌ـ بر سر جای خود نشاند و مراکز اعمال نفوذ آن‌ها، یعنی قبور ائمه، مجالس وعظ و روضه را تحت نظر گرفت و دسته‌های عزاداری و قمه‌زنی و تعزیه را به طور کلی ممنوع کرد.

با محدود کردن فعالیت فرهنگی و اجتماعی روحانیون و کاهش تأثیرشان در جامعه، دروازۀ ایران برای ورود و رواج افکار غربی و بی‌دینی و بی‌بند وباری باز شد و در نتیجه فساد اخلاقی در جامعه رو به فزونی نهاد.

## 2. رواج شدید بدعت و خرافات و اَعمال شرک‌آمیز در جامعۀ ایران

شاید علامه شریعت سنگلجی: بهترین کسی باشد ‌که سخنش بتواند اوضاع دینی نابسامان جامعۀ ایران در آن دوره را برایمان وصف کند؛ چرا که وی از نزدیک آن شرایط را از نزدیک مشاهده ‌کرده و دوری شدید مردم از تعالیم اسلام ناب را می‌دید. در واقع، همین جاهلیت جدید باعث شد که وی تصمیم بگیرد زندگی خود را برای دعوت به بازگشت به اسلام ناب محمدیص و بازگشت هموطنانشان به قرآن کریم وقف نماید. شریعت در بخش‌های مختلفی از کتاب «توحید عبادت» به این اوضاعِ دینی مردم اشاره و از آن شکایت می‌کند:

«در جامعه ما هزار منکر و بدعت شایع است و‬

چند صفحه بعد، در ادامۀ صحبت از اوضاع و احوال دینی مردم دورانِ خود می‌نویسد:

«تمام حوادث جهان، بخصوص در این عصر،‬

او در جای دیگری از کتابش نیز شدت دوری مردم از اسلام حقیقی را بیان کرده و رواج گمراهی و بدعت و گسترش تعصبات فرقه‌ای و گروهی و غلبۀ سرکردگان و گمراهانشان را چنین توصیف می‌نماید:

«

«[و پیامبر گفت:] بار خدایا پیروان من این قرآن را کنار گذاشتند»([[2]](#footnote-5)).‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬

علامه شریعت/ با اشاره به مبتلا شدن اکثر مردم ایران به شرک و انحراف از توحید، به خاطر آنچه که «به باد رفتن زحمات خاتم الانبیاءص و از بین رفتن توحید، که اساس دعوت انبیاست» افسوس می‌خورد و می‌نویسد:

«سبحان‌الله! زحمات پیغمبرص و ائمه دین چه شد؟‬

# 2 دوران کودکی شریعت و تحصیلات علمی او

شریعت سنگلجی/ در سال 1310 هـ.ق قمری مطابق 1271 هـ‌.ش([[3]](#footnote-8)) در تهران در خاندان علم و تقوى تولد و پرورش یافت. هم پدرش، حاج شیخ حسن سنگلجى (پسر عموی شیخ فضل الله نوری‌) و هم جدش، حاج رضاقلى، از جمله فقیهان و روحانیون دانشمند، پاکدامن و شجاع عصر خود بودند و آثار و احوالشان نزد اهل دانش و فضلیت معروف است([[4]](#footnote-9)). حاج رضاقلی از شاگردان آیت الله حاج شیخ حسن جواهری بود([[5]](#footnote-10)).

شریعت پسر ارشد شیخ حسن بود. شیخ حسن در ابتدا نام پدرش (رضاقلی) را بر فرزندش گذاشت؛ ولی هنگامی که رضاقلی نوجوان همراه پدر به نجف رفت و کتابی از آثارش را به حاج سید محمد کاظم یزدی ـ مرجع بزرگ شیعه و صاحب کتاب شهیر عروه الوثقى ـ نشان داد، یزدی روی وی لقب «شریعت» گذاشت، که از این به بعد به این اسم معروف شد([[6]](#footnote-11)).

حاج شیخ حسن سنگلجی بعد از شریعت دو فرزند دیگری به نام‌های محمد مهدی و محمد داشت. شیخ حسن در تربیت و تعلیم پسران ارجمند خود جدیت و اهتمام بسیار کرد؛ به طورى که هر سه در آغاز جوانی مقدمات را به پایان رساندند و به تحصیل علوم عالیه پرداختند. شریعت در تهران در محضر بزرگترین دانشمندان عصر خود درس خواند: خارج فقه را نزد مجتهد معروف تهران، حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری آموخت؛ در حکمت از میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام از حاج شیخ علی متکلّم نوری و در عرفان از میرزا هاشم اشکوری کسب علم نمود([[7]](#footnote-12)).

شریعت، از سال 1295ش (دو سال قبل از رفتن به نجف) با اینکه عمرش هنوز از 24 سال نگذشته بود، به تدریس و تبلیغ مشغول شد. وی در ابتدا در منزل مسکونی پدری خود در محله سنگلج، که دارای حیاط بزرگ بود، صندلی می‌گذاشت و خود بر روی صفحۀ چوبی، بر روی یک صندلی می‌نشست و مه شب‌های پنجشنبۀ هر هفته سخنرانی می‌کرد. چهار پنجم علاقه‌مندان وی و حاضرین در جلسه را افسران و یک پنجم دیگر را کارمندان دولت تشکیل می‌دادند([[8]](#footnote-13)) و در هنگام وعظ، سکوت محض بر جلسه حکمفرما بود. اینجا شایسته ‌است چند کلمۀ دربارۀ اهمیت وتاریخچۀ محلۀ سنگلج ذکر شود.

## محلۀ سنگلج در تهران

سَـنْـگِلَج یکی از محله‌های قدیمی شهر تهران است. محلۀ سنگلج از ضلع جنوبی، پارک شهر، خیابان بهشت تا بازار قوام‌الدوله، از غرب تا خیابان وحدت اسلامی و سی تیر و از شرق تا خیابان خیام امتداد داشت. تئاتر سنگلج، از قدیمی‌ترین سالن‌های تئاتر در ایران است و هنوز فعالیت می‌کند. «دروازه قزوین»، «بازارچه قوام الدوله» و «دروازه محمدیه» در این محله قرار داشت و از محله‌های پر جمعیت و آباد تهران محسوب می‌شد. از تکیه‌های مهم و معروف آن، «تکیه قورخانه کهنه» از همه مشهورتر بود. دو گذر معروف این محله «گذر تقیخان» و «گذر شریف الدوله» بود که به درخونگاه منتهی می‌شد.

این محله پر جمعیت و آباد، در سال‌های اولیه حکومت رضاشاه و با تقارن جنگ جهانی دوم، رو به ویرانی نهاد و با ورود سربازان بیگانه به تهران، برخی محلات ـ از جمله سنگلج‌ـ نابود شدند و به محله‌ای ترسناک و متروکه مبدل گشتند.

از رجال و افراد مشهوری که ساکن این محل بودند، می‌توان به آیت الله محمد طباطبایی، آیت الله عبدالله بهبهانی، شیخ کرنا (دلقک دربار ناصری)، میرزا زکی‌خان کربلایی، شیخ فضل الله نوری، میرزا عبدالکریم وزیر، میرزا سید ابوالقاسم سلطان الحکمای نایینی، سیف الاطبا و آقاحسین نجم آبادی اشاره کرد. از مواقع شهرت این محل ملاقات نوروزی ناصرالدین شاه و آیت الله طباطبایی می‌باشد. از دیگر شخصیت‌های مهم این محله، عضدالملک نایب السلطنه، رئیس خاندان قاجار بود که در همین محله درگذشت([[9]](#footnote-14)).

## سفر شریعت به نجف

شریعت در سال 1297 ش، در سن بیست و شش سالگی، به اتفاق برادر خود، شیخ محمد سنگلجی، جهت تحصیلات علمی سطح بالا به نجف رفت. در نجف، فضل و احاطۀ علمی او مورد تحسین و اعجاب استادان و مدرسین بزرگ حوزۀ علمیۀ نجف قرار گرفت([[10]](#footnote-15)). او نزد سید ابو الحسن اصفهانی و ضیاءالدین عراقی، که نامدارترین علمای شیعۀ آن دوران به شمار می‌رفتندـ درس‌های خارج فقه را فراگرفت.

شریعت پس از اینکه بیش از چهار سال را در نجف گذراند، تصمیم گرفت به وطن خویش بازگردد تا وظیفۀ تبلیغی خود را در تهران ادامه دهد.

## فعالیت تبلیغی شریعت پس از بازگشت از نجف

«پس از بازگشت به تهران، مرحوم شریعت به مطالعۀ دقیق در کتب و آثار حکما و فلاسفه و طبیعیون و اهل منطق و کلام غرب بپرداخت و تماس با دانشمندان بزرگ ممالک اسلامی و عربی پیدا کرد و دامنۀ معلوماتش با این دروس و مطالعات وسعت بسیار یافت و بمرحلۀ جامعیت بی‌نظیری رسید؛ بطورى که در علوم ماوراء الطبیعه و همچنین در فقه و شرایع صاحبنظر گردید و فرید [یگانۀ] عصر خود شد، محاضرات [= گفتگوها] و مباحثات او با بعضی دانشمندان بزرگ شرق و غرب و نمایندگان مسیحیت و بعضی از رجال و جهانگردان اروپائی و امریکائی، نزد اهل اطلاع، معروف و موجب شگفتی و تحسین است»([[11]](#footnote-16)).

بلافاصله پس از بازگشت سنگلجی از نجف، مجلس خطابه و تدریس وی تشکیل شد و با سرعت رو به توسعه رفت. دوازده سال قبل، مستمعین این خطابات، که از آغاز امر شب‌های پنجشنبه ایراد می‌شد، به قدری زیاد شدند که مسجد گنجایش نداشت؛ لذا با همت شریعت و کمک دوستان و اهل خیر و احسان، «مسجد دارالتبلیغ اسلامی» در محل همان مسجد در گذر تقى‌خان ساخته شد؛ سپس در نتیجۀ خرابی سنگلج باز هم همت و پشتکار و علاقه‌مندى استاد بزرگ، موجب بنای مسجد دارالتبلیغ در خیابان فرهنگ تهران گردید. از اوایل سال 1319 ش تا زمان در گذشت شریعت در سال 1322 ش، دارالتبلیغ پذیرای علاقه‌مندان دیدگاه‌های او بود([[12]](#footnote-17)).

ساختمان دارالتبلیغ دو طبقه بود: طبقۀ بالا حالت ایوان وسیعى داشت که به طبقۀ پایین مشرف بود. حاضران در طبقۀ اول روى فرش می‌نشستند؛ اما آنانى که در طبقۀ دوم بودند، روى صندلی می‌نشستند و سخنرانی‌های شریعت را می‌شنیدند([[13]](#footnote-18)). این ساختمان هنوز هم به همان شکل در خیابان فرهنگ باقى است.

شریعت در زمان اقامت در سنگلج، برای برخى از خواص پیروان خود، تفسیر قرآن می‌گفت؛ اما پس از بنیانگذارى دارالتبلیغ، چند جلسۀ تفسیر داشت. برخى شاگردانش نیز با اجازۀ او درس تفسیر قرآن دایر کردند([[14]](#footnote-19)).

نورالدین چهاردهی می‌نویسد:

«مسجد فرهنگ به وسعت حیاطِ خانۀ شریعت در سنگلج نبود؛ اما در خیابان فرهنگ به تدریج از همه گروه شرکت می‌جستند و بعضی از جوانان، سخت به شریعت دل بسته بودند و عده‌ای نسبت به وی غالی بودند»([[15]](#footnote-20)).

شریعت در درس‌های خود، از خرافات و بدعت‌هایی که در طول تاریخ به اسلام چسبانده شده بود انتقاد می‌کرد.

رسول جعفریان، تاریخ‌نگار معاصر، می‌گوید:

«کسانی که در محفل شریعت حاضر می‌شدند، بیشتر تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی‌‌‌‌ کردن دین داشتند»([[16]](#footnote-21)).

یکی از دوستدارارن او در مقاله‌ای که برای بزرگداشتش نوشته، به این موضوع اشاره کرده ‌است:

«امروز شاید بتوانیم متجاوز از هزار نفر را نشان دهیم که در سایۀ تربیت این مرد بزرگ، متدین به دین حنیف اسلام، بااطلاع از حقیقت این دین [شده‌اند] و مُتَخلَّق به اخلاق حسنه با اعتقاد به لزوم اخلاق نیک برای سعادتمند بودن هستند. مرحوم شریعت سنگلجی با شجاعتى بی‌نظیر و بدون بیم و هراس از غوغای عوام، خرافاتی را که قرن‌ها گوهر تابناک اسلام را در میان گرفته و نهان ساخته بود به دور ریخت و بُطلان بسیاری از عقاید سوء و بدعت‌های زیان‌بخش و افسانه‌ها و خرافات و احادیث و اخبار دروغى را با دلایل علمی و کتابی به اثبات رسانیده و در چند مورد که بطلان این خرافات به زبان یک عده از متظاهرین به دیانت تمام می‌شد، با این دانشمند بزرگ، گاه گاهى ابراز مخالفت می‌کردند؛ ولی آن مرد شجاع و توانا به هیچ وجه نترسید و سخنان و اندیشه‌های بزرگ خود را با صراحت بیشترى دنبال کرد ... ولی این مبارزه و تلاش دایمی، اثر خود را بخشید. در عین حال‌که روح توانای این مرد از آسیب‌های یک مبارزه و مجاهدۀ طولانی، رونق و توانایی بیشتری می‌گرفت، جسم نحیف او آسیب می‌دید و سلامت از مزاجش دور می‌شد؛ به طوری که در ده سال اخیر، که مبارزات او پیوسته قدرت یافت، پیرى زودرس و بی‌موقع، با سرعت بسیار گُلِ جوانی او را پژمرده ساخت و بالاخره در سال اخیر، انحرافِ سلامتِ مزاج آن مرحوم به جایی رسید که غالباً بیمار بود؛ مع هذا، منبر خود را ترک نمی‌گفت و غالباً با داشتن تب به منبر می‌رفت و مبارزه و مجاهدۀ خود را دنبال می‌کرد»([[17]](#footnote-22)).

مخالفان شریعت سنگلجی معتقد بودند که او تحت تأثیر عقاید وهابیت([[18]](#footnote-23)) و بعضی از نویسندگان نوگرای مصری بود([[19]](#footnote-24)) و مردم را گمراه می‌کرد. موافقان او نیز چنین می‌پنداشتند که وی از به دام افتادن جوانان تحصیل‌کرده به دامن «داروینیسم»، «ماتریالیسم»، و «کمونیسم» جلوگیری می‌کرد([[20]](#footnote-25)).

# 3 ریشه‌های تفکر اصلاح‌طلبی و نوگرایی دینی شریعت

شریعت سنگلجی از فکر دو تن از مردان اصلاح‌طلب و پرچمداران نوگرایی قبل از خود سرمشق گرفت؛ یکی از آن‌ها پدرش، شیخ حسن سنگلجی، و دیگری آیت‌الله اسدالله خرقانی بود، و هر دو از شاگردان و یاران حاج شیخ هادی نجم آبادی (یکی از پایه‌گذاران اندیشۀ اصلاح دینی دورۀ قاجار) بودند. بنابراین بجاست که نگاه مختصری به افکار آن پیشگامان اصلاح دینی بیفکنیم.

## شیخ حسن سنگلجی و ارتباط او با شیخ هادی نجم آبادی و سید جمال الدین افغانی

سید مقداد نبوی رضوی([[21]](#footnote-26)) در مقالۀ «نگاهی تحلیلی به تکاپوی فکری شریعت سنگلجی» می‌نویسد:

«به روایت یکی از شاگردان شریعت، شیخ حسن سنگلجی از دوستان و یاران شیخ هادی نجم آبادی بود([[22]](#footnote-27)). میرزا محمد خان قزوینی نیز دربارۀ وی می‌گوید: "گویا معروف به آزاد خیالی از خیل و خیم مرحوم حاجی شیخ هادی [نجم آبادی] بوده است"([[23]](#footnote-28)). شیخ حسن از نزدیکان سید جمال الدین افغانی بود و آن گونه که برادر شریعت گفته ‌است، سید جمال‌الدین مدتى در خانۀ شیخ حسن سکونت کرده بود. وی شب‌ها قرآن می‌خواند و گاه که آیه‌ای توجهش را جلب می‌کرد، صاحبخانه را از خواب بیدار می‌کرد و او را از آنچه یافته بود، آگاه می‌کرد. بر اساس این روایت، شیخ حسن سنگلجی تحت تأثیر اندیشه‌های سید جمال الدین بوده است([[24]](#footnote-29)). آگاهان تاریخ می‌دانند که سید جمال الدین در هر دو سفرش به تهران، در منزل حاج محمد حسن امین الضرب سکونت داشت؛ اما در مدت هفت ماهی که در شهر ری بست نشسته بود ـ که اوج فعالیت وی بر ضد حکومت ناصری نیز بود ـ در منزل شخصى به نام «شیخ حسن» زندگی می‌کرد([[25]](#footnote-30)). بر همین پایه ‌است که با احتمالی قریب به یقین می‌توان گفت که این شیخ حسن، همان پدر شریعت سنگلجی بوده ‌است»([[26]](#footnote-31)).

## سید اسدالله خرقانی و سید جمال الدین افغانی

سید مقداد نبوی رضوی در مقالۀ خود می‌نویسد:

«سید اسد الله خرقانی- که شریعت سنگلجی از درس تفسیر قرآن او بهره گرفته بود - نیز از نزدیکان شیخ هادی نجم آبادی([[27]](#footnote-32)) و از طلاب فاضل و خواص درس وی به شمار می‌رفت([[28]](#footnote-33)). زمانی که سید جمال الدین در تهران اقامت داشت، خرقانی هم با وی ارتباط داشت([[29]](#footnote-34)). بنابر آنچه گفته شد، شریعت سنگلجی با یک واسطه، شاگرد فکری شیخ هادی نجم آبادی و بعد، سید جمال الدین اسدآبادی بوده ‌است و دانستن رویکرد اصلاح دینی این دو استاد، خاستگاه فکری شریعت سنگلجی را نشان خواهد داد»([[30]](#footnote-35)).

آنگاه سید نبوی رضوی زیر عنوان: «فکر اصلاح دینی در اندیشۀ سید جمال الدین افغانی» می‌نویسد:

«برخی نمودهای اصلاح دینی مورد نظر شریعت سنگلجی را در اندیشۀ سید جمال الدین نیز می‌توان دید. ایگناس گلدزیهر، خاورشناس یهودی اروپایی که از نزدیک با فعالیت‌های سید جمال الدین در مصر آشنا بود([[31]](#footnote-36))، وی را بنیانگذار نهضت وهابی فرهنگی در آن سرزمین خوانده است([[32]](#footnote-37)). محمد البهی، استاد و رئیس پیشین دانشگاه الازهر نیز سید جمال الدین را راهپیمای همان مسیری خوانده ‌است که ابن تیمیه در آن قدم برمی‌داشت([[33]](#footnote-38)). میرزا رضا کرمانی هم در بازجویی‌های خود گفته است: "سید اصلاً پرستش مصنوعات را کفر می‌داند و می‌گوید صانع را باید پرستید و سجده به صانع باید نمود نه مصنوعات؛ طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست"»([[34]](#footnote-39)). بنابراین، می‌توان گفت که میان اندیشۀ اصلاح دینی شریعت سنگلجی با سید جمال الدین – که با یک واسطه بر او تأثیر داشته است – همسانی‌هایی وجود دارد و بر همین اساس بود که شریعت، سید جمال الدین را شخصی «موحدّ» می‌دانست»([[35]](#footnote-40)).

ناگفته نماند که سید اسد الله خرقانی، که شریعت سنگلجی در درس‌های تفسیر قرآن وی حاضر می‌شد، از علمای روشنفکر و تجددگرای ایران و از فعالان نهضت مشروطه بود و مخصوصاً در بحث نظامِ سیاسی اسلام، آرای جدیدی داشت. او معتقد بود که دوران خلفای راشدینش عصر طلایی اسلام به شمار می‌رفت؛ زیرا نظام حکومتی مسلمانان، عادلانه، مردمی، شورایی، انتخابی و در چارچوب اسلام، نزدیک به مردم‌سالاری نوین بود و مسلمانان باید آن دورۀ صدر اسلام را سرمشقی برای خود در ادارۀ امور سیاسی قرار بدهند.

سید مقداد نبوی رضوی می‌نویسد:

«در آثار خرقانی هم رویکردهای اصلاح دینی را می‌توان یافت. وی مجلس تفسیر قرآن داشت و دیدگاه‌های خود را برای جمعی بیان می‌کرد. او می‌گفت: "غیر قرآن هرچه از هرکه هست، مسکوتٌ عنه بگذارند تا آنکه کلیۀ عقاید و اصول را از قرآن بیاموزند؛ مانند اصحاب سعادت؛ غیر از این علاجی نیست([[36]](#footnote-41))". خرقانی سیاست چهار خلیفۀ نخست را – تا سال چهلم- بر اساس سنت نبوی می‌دانست([[37]](#footnote-42)) و شروع مشکلات حاکمان اسلامی را به زمان معاویه باز می‌گرداند([[38]](#footnote-43)). او همچنین ولایت تکوینی را نمی‌پذیرفت([[39]](#footnote-44)) و به امام حی غائب نیز اعتقاد نداشت»([[40]](#footnote-45)).

## فکر اصلاح دینی در اندیشۀ شیخ هادی نجم آبادی

سید مقداد نبوی رضوی دربارۀ شیخ هادی می‌گوید:

«شیخ هادی نجم آبادی (معلم شیخ حسن سنگلجی و سید اسد الله خرقانی) را باید یکی از تأثیرگذاران تاریخ معاصر ایران دانست. این اثر گذاری را می‌توان در روایت‌های تاریخی کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند جستجو کرد. میرزا محمد خان قزوینی، که محضر شیخ را درک کرده بود([[41]](#footnote-46))، می‌نویسد: "او مجتهد، اما در باطن، آزادمنش و روشنفکر بود ... او مردم را به شک می‌انداخت و عقاید موهوم را نابود می‌کرد و آلتی برای بیدارى گروه بزرگی از اجتماع بود([[42]](#footnote-47))". مهدی ملک زاده، که پدرش، ملک المتکلمین و از همراهان شیخ بود([[43]](#footnote-48))، نیز اکثر روشنفکران دورۀ ناصرى را تربیت‌یافتگان دبستان این روحانی بزرگ دانسته ‌است([[44]](#footnote-49)).

سید حسن تقى زاده، مشروطه‌خواه مشهور نیز معتقد است که شیخ مانند سید جمال الدین بسیار آزادی‌طلب بود و تأثیر بزرگی در ایران داشت([[45]](#footnote-50)).

تنها اثر به جای مانده از شیخ هادی نجم آبادی تحریر العقلاء نام دارد که می‌توان دیدگاه‌های او را در این کتاب یافت. وی در جای‌جای این کتاب به طرح بحث‌های اجتماعی پرداخته و اسباب انحطاط اعتقادی امت‌های پیشین و جامعۀ خود را بیان کرده است([[46]](#footnote-51)). در بخشی از کتاب نیز تنها به تحلیل اعتقادات شیعیان می‌پردازد و برخی از مصداق‌های شرک‌گرایی آن‌ها را برمی‌شمارد([[47]](#footnote-52)). بسیاری از مصداق‌های انحطاطی مورد توجه شیخ را می‌توان در واژۀ «غلوّ» خلاصه کرد. از نظرى وی، یکی از مهم‌ترین اعتقادهای باطلی که شیعیان را از اصل اسلام دور کرده ‌است، بزرگداشتِ بیش از اندازۀ اولیای خداست.

شیخ هادی نجم آبادی معتقد است که بسیاری از شیعیان، چنان می‌دانند که چون شیعۀ علی بن ابی طالب÷ هستند یا بر امام حسین÷ گریه کرده‌اند، در قیامت معذب نیستند؛ یا در بالاخره با شفاعت شافعین نجات خواهند یافت. او این باور را «اوهام» و مخالف قرآن خوانده است([[48]](#footnote-53)).

شیخ هادی مانند بسیاری از داعیان فکر اصلاح دینی معتقد است که از اسلام جز اسم و از قرآن جز خواندن، چیزی باقی نمانده ‌است. به اعتقاد وی، شیعیان چنان می‌اندیشند که قرآن تحریف‌شده و ناقص است و قرآن اصلی و کامل، به ترتیبی که نازل شده، نزد امام زمان است. از نظر نجم آبادی، شیعیان، قرآن هدایتگر را از مبین بودن انداخته و دلخوشند که بعد از اعتقاد به کفایتِ ولایتِ امامان برای نجات، تنها تعزیه‌داری و گریستن و گریاندن بر امام حسین÷ واصحابش، اعمال عبادی مورد رجحان است و بر همین اساس، اموال خود را به جای استفاده در کارهای مفید، برای این مقصود صرف می‌کنند؛ ایشان دلخوشند به گریستن و گریاندن؛ و چنین می‌اندیشند که چون ولایتشان صحیح است و تعزیه‌داری می‌کنند، هر عمل ناشایستی که انجام دهند، در روز قیامت حل و فصل خواهد شد.

شیخ سپس روایاتی چون «حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ»([[49]](#footnote-54)) را نفى می‌کند و می‌نویسد:

«این اعلى مراتب شرک است که داری زحمت‌ها می‌کشی [و] به ادله و براهین و آیات قرآنیه و اخبار ثابت می‌نمایی که حقیقت توحید همین است»([[50]](#footnote-55)).

او در بخشی دیگر از کتاب، معتقدان به شفاعت را «غافلان از حقیقت توحید» می‌خواند و دستور می‌دهد که ایمان به خداوند باید «بِلا شفیع» باشد([[51]](#footnote-56)). در بخش دیگر نیز چنین می‌نگارد:

«برخی کسانی که به معصیت میل دارند، باوری را برمی‌گزینند که عفو و خلاص از عقاب آخرت در آن باشد؛ پاک شدن گناهان به سبب بُکاء [= گریستن] بر حسین و اعتقاد به «حب علي لا يضره سيئة» نمونه‌هایی از این باورهاست»([[52]](#footnote-57)).

آنچه گفته شد، نمونه‌ای از رویکرد اصلاح دینی شیخ نجم آبادی بود که مانند آن را در تمام بخش‌های کتاب تحریر العقلاء می‌توان یافت. نکتۀ مهم این است که کتاب مورد نظر، از دست نوشته‌های شیخ فراهم آمده ‌است که در مجالس خود به شاگردانش انتقال می‌داد([[53]](#footnote-58)). او این گفتارها را «قول و بیان عقلاء([[54]](#footnote-59))» می‌نامید» ([[55]](#footnote-60)).

# 4 گفتگوی شریعت با تاگور، شاعر و فیلسوف هندی

دکتر تاگور([[56]](#footnote-61)) شاعر و فیلسوف شهیر هندوستان، در اردیبهشت سال ۱۳۱۱ش (بهار ۱۹۳۲م) بنا به دعوت دولت ایران به این کشور سفر کرد و قرار شد با یکی از علمای ایران گفتگو و مناظره ادبی کند که علامه شریعت سنگلجی برای این امر برگزیده شد. این مناظره، در انجمن ادبیات در باغ نیّرالدوله صورت گرفت. گفتگو یک ساعت به طول انجامید (از ساعت 9 تا 10 صبح) و دکتر تاگور قبل از انتهای مناظره، از ادامۀ آن عذرخواهی کرد و جلسه را نیمه‌تمام ترک گفت.

موضوع مناظره مربوط می‌شد به ادعای تاگور مبنی بر اینکه همۀ ادیان یکسانند و سعادت هر انسان بسته به پیروی او از دینِ آبا و اجدادش است؛ در نتیجه، از نظر تاگور نیازی به جستجوی دین حق و پیروی از پیغمبر ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفىص و دین اسلام وجود ندارد.

حسینقلی مستعان، شاگرد و مرید شیخ شریعت، یکی از شاهدان آن ملاقات و مناظره بود و وقایع آن را چنین ثبت کرد:

شریعت وقتی در اطاق داخل شد پا را از نعلین درآورد و بر روی صندلی زیر بدن قرار داد و:

شریعت: می‌خواهم بپرسم که به عقیدۀ شما چه چیز بیشتر سعادت مادی و معنوی می‌دهد و سعادت بشر چیست؟

تاگور: البته من در این موضوع و مسئله مهم عقیده‌ای دارم که شاید مطابق و موافق با نتایج تحقیقات و تجریبات شما نباشد؛ ولی چون پرسیده‌اید عرض می‌کنم: انسان از یک ابدیت که نمی‌دانیم چیست و کاری به ماهیت آن نداریم و فکری در آن خصوص نمی‌کنیم، به این دنیا آمده ‌است. این دنیا برای انسان به منزلۀ یک مزار یا یک معبد است و انسان زائری است که باید بیاید در حول آن طواف کند و از آن بگذرد. علت غائی خلقت بشر در واقع همین است که این مسافرت و این زیارات را طی کند؛ توقف او در این مزار موقتی است و باید از آن بگذرد. بهائم و حیوانات هم به این دنیا می‌آیند و می‌روند ولی فرق آن‌ها با انسان این است که بهائم فقط برای خوردن و خوابیدن می‌آیند و می‌روند؛ جز حلق و جلق و دلق جویای چیزی نیستند؛ ولی انسان، که بالاتر از بهائم است، مانند هر انسانی، نه هر موجودی که از پشت آدم باشد، بلکه انسانی که قوۀ تعقل و تفکر داشته و لااقل این قوا بیش از بهائم در او باشد، سعادت این انسان آن است که نسبت به فکر بشریت خیری از او صادر شود که بشریت را به الوهیت نزدیک سازد؛ خدمت کند؛ هر طور که از دستش برمی‌آید خدمت کند؛ هر کس در هر علمی و هر رشته‌ای که وارد است فایده‌ای برساند: الهی در الوهیت، طبیعی در علم خود، نقاش با نقاشی خود، شاعر با اشعار خود، موسیقیدان با زیر و بم آلات موسیقى و بالاخره، هر کس با هر وسیله‌ای که می‌تواند، خدمت و کمکی به بشریت کند که او را به مقصد و مقصود او برساند. مقصد و مقصود همه یکی است؛ همه به یک سمت متوجه هستند. وقتی که ما از بشریت حرف می‌زنیم کاری به افراد و مسالک مختلف ندرایم؛ بشریت را به معنى کلی می‌گوییم.

وقتی که من به اورپا رفتم، دیدم که عظمت علوم آن، انسان را می‌گیرد. اروپایی‌ها در یک جنبه خیلی ترقی کرده‌اند که متأسفانه جنبه مادی است؛ ولی در جنبه روحانی و معنوی متأسفانه ترقیاتی نکرده‌اند و شرق در این قسمت از غرب بزرگ‌تر و جلوتر است. به هر حال خدمت می‌کنند و برای بشریت فوائد بسیار دارند.

در بین ملل اشخاصی هستند که مقام عالی‌ترى نسبت به دیگران دارند؛ برای هدایت بشر آمده‌اند خدمت خود را به وسیلۀ هدایت انجام می‌دهند؛ جنبۀ رسالت و تبلیغات و روحانیت دارند؛ ندایی به آن‌ها می‌رسد [که] به حکم آن ندا بشر را به مبدأ واحدى که برای همه یکی است می‌خوانند. مقصودم روحانیت و رسالت واقعی است که عواطف بشر را به نوع خود زیاد می‌کند وهمه را متوجه مبدأ واحدی می‌سازد که برای همه یکی است؛ منت‌ها اسامی مختلف دارد و هرکس آن را اسمی می‌نامد. این مبدأ را باید انبیا و رسل و کسانی که ندای آسمانی بر آن‌ها می‌رسد نشان دهند؛ من خود را از آن دسته می‌دانم.

من عالم طبیعی‌دان یا دانشمند فلکی و ریاضی نیستم؛ من رسالتی برای خود دارم و ندایی به من می‌رسد.من خود و هموطنان خویش را دعوت به سعادت می‌کنم؛ مختصر خدمتی از این راه انجام می‌دهم؛ زائری هستم که در این مزار آمده‌ام؛ در توقف موقتی، عهده‌دار خدمتی هستم و مردم را هدایت می‌کنم. حاصل آنکه، سعادت بشر، سعادت فردی نیست، بلکه سعادت عمومی در این است که هرکس به سهم خود مطابق قوه و استعداد و ظرفیت خود به بشریت خدمت کند و او را به کمال برساند و هر کس استعدادی که دارد به نحو اَکمَل و اَتَمّ بروز دهد.

شریعت: بسیار خوب، این سخن حق است و صوفی گفته است: تقریباً تحقیقی که بزرگان در خصوص سعادت می‌کند، همین رسیدن به کمالات است، ولی می‌خواهم بپرسم که ...

تاگور: اجازه بدهید. در راه نیل به این مقصود، موانع و مشکلات است که انسان را از راه باز می‌دارد. شهوات انسانی، یکی از این موانع است؛ جهالت مانع دیگری است. البته در همۀ افراد و اشخاص جنبۀ روحانی و معنوی نیست. بر اغلب مردم حیوانیت و شهوترانی غلبه دارد. باید افرادی که به مقام عقل رسیده‌اند، برای رفع این موانع کمک کنند. ممکن است این موانع و زیاده‌روى در اصول مادی، این سعادت را متزلزل کند. وظیفۀ آن اشخاص و صاحبان آن ندا و شنوندگان آن ندا این است که این موانع را بردارند؛ تبلیغ کنند؛ وظیفۀ خود را از این راه انجام دهند.

شریعت: این مطلب صحیح است و اشکالی در آن نیست؛ ولی ما می‌دانیم که یک راه کمال و سعادت حقیقی برای بشریت هست و آن رسیدن به کمال لایق است؛ چنانکه همه متوجه کمالی هستند که همه سوى آن می‌روند و آن کمال، همان است که خداوند در قرآن ما می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ﴾ [الإنشقاق: 6]، یعنی:

«ای انسان تو به سوى خدا می‌شتابی و او را دیدار خواهی کرد»،

به عبارت دیگر، انسان سفرِ إلى‌الله و یا به تعبیر واضح‌تر، به سوى کمال دارد. در این سفر، بشر باید یک سلسله دستوراتی داشته باشد. من می‌دانم موانع این راه چیست؛ ولی می‌خواهم بدانم که چه چیزها ما را به این راه می‌رساند؟ مکمل یا مُنَقِّص [= ناقص‌کننده] ما چیست؟ مُبَعَّد [= دور شده] یا مُقرّب کدام است؟ این دستور از کجا است؟ از چه کسی این دستور را بگیریم؟ کدام دستور را ترجیح دهیم و یقین کنیم که ما را به خلاف وارد نمی‌کند و از طریق سعادت حقیقی منحرف نمی‌سازد؟ کدام فیلسوف، کدام دانشمند، کدام نبی، این راه را بهتر و صحیح نشان داده است؟

تاگور: البته این ندای آسمانی از آغاز تاریخ تا کنون برای خیلی اشخاص آمده و همۀ این بزرگان موظف بوده‌اند که این وظیفه را انجام دهند و این موانع را بردارند. پس می‌توان گفت که همۀ شنوندگان این ندا در یک مرتبه هستند. هر کس به زائران مزار انسانیت و عابدان معبد بشریت خدمتی کند، خوب است؛ هر راهی که برای این خدمت باشد، پسندیده است. انبیا و رسل همه یک وظیفه داشته‌اند و دستور همه خوب است. من هم در این مرتبه خدمتی می‌کنم، باید به وسیلۀ حقیقت و کفّ نفس [= خویشتنداری] و محبت، این خدمت و وظیفه را به انجام رسانید. شخصی که این وظیفه را دارد، باید بیشتر محبت کند؛ باید به آن‌ها بدهد و از آن‌ها بگیرد؛ نمی‌شود گفت که یک راه بهتر و یک راه بدتر است. من مثلا طُرُق مختلفی برای خدمت به بشریت دارم. من از خاندان قدیمی بزرگی هستم؛ همه مکنت خود را صرف این راه می‌کنم؛ در وطن خود مدرسه‌ای تأسیس کردم و تربیت می‌کنم. همۀ فلاسفه و علما خدمت به بشریت می‌کنند؛ اشعار مرا در همه دنیا می‌خوانند. هرکس آن‌ها را بخواند، البته عواطف قلبی او و حبّ او زیاد می‌شود. من به همه جا سفر می‌کنم؛ نطق می‌کنم؛ سعى می‌کنم که از راه تهییج [= برانگیختن] عواطف بشری، وظیفۀ خود را انجام دهم. امیدوارم به وسیلۀ این فداکاری بتوانم عواطف خوب بشر را به جوش آورم.

شریعت: جواب مطلب من داده نشد. گویا نتوانسته‌ام مقصود خود را بفهمانم. خوب دقت کنید. شکی نیست که راه حقیقت و راه کمال و راه نجات، یک راه بیشتر نیست. از طرف دیگر که سادات و بزرگان بشر، چه انبیا و رسل و چه فلاسفه و دانشمندان، هر کدام این راه را به قسمتی دیگر و از طریقی نشان دادند و دستوراتی که منتسب به انبیا است، اختلاف بسیار دارد؛ فلاسفه هر کدام چیزی می‌گویند؛ فلسفۀ مشاء یک دستور دارد؛ دستور اشراق طور دیگر است؛ عرفا راه دیگری نشان می‌دهند؛ تورات یک طریقه می‌گوید؛ انجیل صورت دیگری دارد؛ دستور محمد بن عبداللهص غیر از همۀ این‌هاست.

خوب که دقت کنیم می‌بینیم که هزارها راه و هزارها حرف مختلف است. ما طلب حقیقت و جویای راه نجات و سعادت و کمال هستیم. می‌خواهیم راهی را انتخاب کنیم؛ [ولی] در بین این همه راه گیج می‌شویم. هر یک از این بزرگان یا به قول شما شنوندگان ندای آسمانی یک راه نشان می‌دهند. فلان فیلسوف می‌گوید، آن راه بد است و این راه خوب؛ دیگری می‌گوید: هر دو بد است؛ راه من خوب است؛ فلان پیغمبر می‌گوید: از این راه بروید. کلام منتسب به پیغمبر دیگر به ما می‌فهماند که باید راه دیگری را در پیش گرفت. پس کدام یک را باید قبول کرد؟ و قدم در کدام راه باید گذاشت که ما را زودتر به مقصود برساند؟

فیلسوف هندی می‌گوید: قتل حیوانات و خوردن گوشت آن‌ها بد است؛ باید از کشتن و خوردن آن‌ها، احتراز کنی تا به این کمال و سعادت برسی. می‌آییم به اورپا؛ فیلسوف اروپائی می‌گوید: کشتن و خوردن حیوانات لازم است؛ باید بکشی و بخوری تا به این سعادت برسی. اسلام می‌گوید: فلان چیز حلال است. دیانت دیگر می‌گوید: بد است. پس ما حرف کدام را قبول کنیم و در این طرق گوناگون کدام طریق را بر گزینیم؟ و میزان تشخیص بین این طرق چیست؟

تاگور: اولاً: میزان تشخیص، عقل هر کس است؛ ثانیاً: طریق بسته به این است که شخص در کجا متولد شده باشد و تربیت‌شدۀ چه محیطی باشد. مملکت ایران مسلمان است؛ در هندوستان دین دیگری دارند؛ این به مقتضای تولد است. از طرف دیگر، باید دید که چه فلسفه‌ای را خوانده‌اند. من وقتی متولد شدم، بودایی بودم؛ به دین پدرانم باقی ماندم. هر کس به دین پدران خود و به عقیدۀ ایشان است. پس تعیین طریق، بسته به این اصل کلی است که انسان در کجا متولد شده باشد و چه محیطی داشته باشد([[57]](#footnote-62)).

اما این طریق برای من اهمیتی ندارد. من شاعرم؛ طریق شاعر، عشق است. هر کس که عاشق باشد، خوب است. عاشق به هر راهی که رود خوب است. شاعر با عشق خود به مردم خدمت می‌کند؛ من هم شاعرم.

شریعت: تا کنون بحث ما عقلی و فلسفی بود؛ بر روی مبانی عقلی سخن می‌گفتیم. اکنون شما مطلب را از مجرای برهانی و عقلی خارج کرده [و] روی عشق آوردید. عشق طوری است وراء طور عقل. خوب است که صحبت‌ها بر روی مبانی برهان و استدلال باشد.

تاگور: متأسفانه بسیار خسته شده‌ام و به علاوه، ساعت ده به دیگری وقت داده‌ام. از شما معذرت می‌خواهم.

حسینقلی مستعان که شاهد و حاضر در این مباحثۀ فلسفی بوده ‌است و مصاحبۀ فوق را به قلمی شیوا به رشتۀ تحریر در آورده است، در پایان مقالۀ خود چنین نوشت:

«صحبت به همین جا خاتمه یافت. آقای دکتر تاگور با نهایت مهربانی با سیمای گشاده از همه وداع کرده، به رسم خود با یکایک حاضرین دست داده از اطاق بیرون رفت. من بی‌اندازه متأسف شدم که صحبت، قبل از تمام شدن قطع شد و موفق نشدم تا بیینم که پایان این بحث شیرین به کجا می‌رسد»([[58]](#footnote-63)).

# 5 سفر حج و تابش نور توحید خالص در سینۀ سنگلجی

شریعت پنج سال قبل از فوتش([[59]](#footnote-64)) به مکه مشرف شد و در غیاب خود، ادارۀ امور دارالتبلیغ را به عهدۀ برادرش، محمد سنگلجی گذاشت([[60]](#footnote-65)). حسینقلی مستعان می‌گوید:

«استاد بزرگ به کعبه مشرف شد و علاوه بر ادای مراسم دینی، تماس بیشتری با دانشمندان حجاز و مصر و غیره یافت و به تهران بازگشت و با حرارت و مجاهدت بیشتری به تبلیغ و تربیت پرداخت»([[61]](#footnote-66)).

به نقل از دکتر محمد جواد مشکور ـ خواهر زادۀ شریعت سنگلجی و از شاگردان او([[62]](#footnote-67))ـ وی [یعنی شریعت] زمانی از طرف میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک به حج رفت و همان سال با مطالعۀ آثار وهابی‌ها به این روش مذهبی گرایش پیدا کرد([[63]](#footnote-68)).

در واقع نوشتن کتاب «توحید عبادت» پس از مراجعت شریعت از حج، و همسانی قسمت زیادی از این کتاب با کتاب شیخ محمد بن عبدالوهاب (توحید: حق الله على العبید) هم از لحاظ عناوین فصل‌ها و هم از لحاظ متن، این اثرپذیری را ثابت می‌کند. علاوه بر این، خود شریعت در بخشی از همین کتاب خود (فصل پوشیدن حلقه یا انگشتر یا

«من خود انگشتری داشتم از حدید صینی. در کتب برای

بنابراین روشن است که کتاب‌هایی که شریعت در حج خوانده بود، در روح او اثر عمیقی گذاشت، چون روح او زمینۀ مستعدی برای این بحث‌ها داشت؛ زیرا همان طوری که در صفحات پیشین عرض شد، شریعت از همان جوانی داعیه‌دارِ اصلاح در دین و بازگشت به قرآن کریم بود و با خرافات مذهبی و فرقه‌ای مبارزه می‌کرد و پس از مطالعۀ این کتاب‌ها، این میل در او قوی‌تر و راسخ‌تر شد و بعد از بازگشت به وطن خویش، با نشاط و شور بیشتری راه مبارزه با شرک و خرافات را دنبال کرد.

# 6 مبارزه با خرافات، روح تعالیم شریعت سنگلجی

## درآمد

شریعت سنگلجی توحید را اساس دین می‌دانست و هرچیزی را که مغایر با توحید و آلوده به شرک و خرافه و خلاف عقل می‌دانست، تخطئه و محکوم می‌کرد. لذا بسیاری از عقاید مذهبی شیعه را نادرست، افسانه و بدعت می‌خواند و بسیاری از اخبار و احادیثی را که برخی از اعتقادات عوام بر اساس آن‌ها بنا شده ‌بود، رد می‌کرد و دروغ می‌شمرد و بدین خاطر، خشم مخالفانش را بر می‌انگیخت. او در «توحید عبادت» می‌نویسد:

«این بندۀ ضعیف فانی که سال‌ها در علوم اسلامی

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (وقتی بدعت‌ها در دین ظاهر شد

شریعت تاکید می‌کرد که در بیان عقاید و آرای خود، بر قرآن تکیه داشته و همواره به کلام الله استناد می‌نمود. او معتقد بود در کتاب خدا آیه‌ای که خلایق از فهم آن عاجز باشند یافت نمی‌شود و تمامی آن قابل تدبر و فهم است. از آرا و عقاید شریعت سنگلجی، مهم‎ترین نکته‌ای که می‎تواند در تحکیم پایه‌های نوگرایی دینی و راه و روش روشنفکران مذهبی مؤثر واقع شده باشد، همین رجوع مستقیم به قرآن و تدبر و تفکر در آن ‌است. به طور کلی، همواره اصلی‌ترین ویژگی روشنفکران مذهبی، بازگشت به قرآن بوده ‌است([[64]](#footnote-72)).

رسول جعفریان، تاریخ‌نویس معاصر، می‌نویسد:

«دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی([[65]](#footnote-73)) در کتابش «دیباچه‌اى بر رهبری» از حرکت شریعت به عنوان یک نهضت ناشناخته یاد کرده و بر آن است که وی تلاش کرد تا بدون نَسخ اسلام و تنها با نقد پاره‌ای از اخبار و احادیث، آن را به صورت یک نهضت ترقی‌خواهِ دسته‌جمعی و اجتماعی درآورده، آن را جهان‌بینی مقبول نسل نو قرار دهد. وی می‌گوید که راهی که او در تفکر دینی و اجتهادهای اسلامی پیمود، راهی انقلابی بود ... صاحب الزمانی بر آن است که افراطی‌ترین نوع مشابه حرکت شریعت، حرکت کسروی است. وی می‌نویسد: «شریعت و کسروی» بیشتر تلاشی بازساز، ترمیمی، انطباقی و همساز داشتند؛ می‌کوشیدند کشتزار اجتماعی خود را از علف‌های هرزه‌ای که به گمان آن دو، طی قرن‌ها در آن روییده بود، بپالایند و به پاکدینی صدر اسلام، توسل جویند ... نهایت در این رهگذر، شریعت ملاحظه‌کارتر، و کسروی تندتر و پرخاشجویانه‌تر می‌راند. اصلاحات پیشنهادی شریعت، بیشتر متوجه سازمان روحانیت و تفکر دینی بود؛ کسروی از روحانیت گذشته، متوجه عرصۀ ادب و سیاست نیز شده بود»([[66]](#footnote-74)).

جعفریان پس از نقل آن مطالب، بر مقایسۀ شریعت با کسروی تبصره می‌کند و می‌نویسد:

«به طور قطع، مقایسۀ این دو امری نارواست. آنچه هست اینکه هر دو به گمان خود، در جهت اصلاح قدم برمی‌داشتند؛ حرکتی که به درگیری با روحانیون سنتی می‌انجامید. رضا خان هم که طرفدار تضعیف روحانیت [سنتی] بود راه را برای آنان باز می‌گذارد»([[67]](#footnote-75)).

پژوهشگر معاصر، سید مقداد نبوی رضوی، از سید عبدالحجت بلاغی، که یکی از مخالفان سرسخت شریعت بود، چنین نقل می‌کند:

«مهمترین مسائلی که شریعت سنگلجی آن‌ها را انکار می‌کرد عبارتند از: غیبت امام زمان، رجعت، معاد جسمانی، معراج، شفاعت و معجزه‌های انبیا. وی برای رسول خداص معجزه‌ای جز قرآن نمی‌شناخت»([[68]](#footnote-76)).

اما به راستی این سخن افترای محض به شریعت ‌است و از مرد متعصبی که مخالف سرسخت افکار شریعت بود، غیر منتظره نیست که چنین تهمتی بزند. در حقیقت، شریعت ابداً منکر اصل معراج، شفاعت یا معجزات انبیا نبود؛ بلکه برداشت رایج در مورد این امور را نقد می‌کرد و تفسیر صحیحی برای آن‌ها می‌آورد. به عنوان مثال، نظر شریعت را در مورد معجزات انبیا، در ذیل می‌آوریم. او تحت عنوان «دلیل قرآن بر اثبات نبوت» چنین می‌نویسد:

«این قِسمِ خارق عادت در وضع شریعت و بیان معارف حقیقیه و حل مشکلات کونیه [= مربوط به هستی] که دسترس عقلاء و فلاسفه نیست و انبیاء و رسل بوحی الهی آشنا می‌شوند و او را معجزه عقلیه می‌نامند، دلالتش بر نبوت واضح‌تر است تا خارق عادت حسی، از قبیل اژدها شدن عصا یا انفلاق [= شکافتن] بحر و امثال آنکه این خارق حس دلالت ضروری بر نبوت ندارد؛ این امور هنگامی دلالت بر نبوت دارد که مُنضَمّ [= پیوست] بخارق علمی شود. پس معجزۀ رُسُل، اولاً و بالذات، علم و عمل است و معجزات حسّیه، مؤیِّد [= تأییدکنندۀ] معجزاتِ عقلیه ‌است و معجزه علمی دلالتش بر نبوت، قطعی است؛ اما معجزات حسیه، شاهد بر معجزه عقلی می‌باشد»([[69]](#footnote-77)).

آیا حقیقتاً این کلام بر انکار معجزات انبیا دلالت می‌کند؟

بعد از اینکه نظرات تعدادی از پژوهشگران در مورد تعالیم شریعت در موضوع اصلاح‌طلبی و احیای دین آوردیم، اینک ببینیم خود شریعت در مورد روش و نکات مهم اصلاح‌طلبیِ دینی خود چه می‌گوید. وی در کتاب «کلید فهم قرآن» چنین بیان می‌کند:

«... لذا متوجه به مُسَبِّب‌الاسباب [= سبب‌ساز] و مُسَهِّل ‌الامور الصِعاب [= آسان‌کنندۀ امور دشوار] گردیده و ـ‌ بحمدالله‌ـ موفق بکشف مطلبى شدم و راه فهم دین و تدبر در قرآن مبین بر من باز شد و آن اینستکه باید دین را از سَلَف [= پیشینیان] گرفت نه از خَلَف؛ بعبارات واضحتر باید من ببینم در صدر اول اسلام، چه خبر بوده ‌است و مسلمین صدر اول، قرآن را چگونه می‌فهمیدند و پیش از پیدایش فلسفه و تصوف و اشعریت و اعتزال این‌ها در اسلام، مسلمین چه دینى داشتند. ولی اگر خدای نخواسته شخص متدبر در قرآن بخواهد دین را از خلف بگیرد و به هیچ وجه سلف صالح را محل عنایت قرار ندهد، مسلماً گرفتار یکى از این فِرَق خواهد شد؛ وَ نَعُوذُ بِالله مِنَ الضَلاّلِ. پس از تَفَطُّن [= دانستن] به این معنى و هدایت شدن براه راست و صواب، یکمرتبه بحول و قوه الهى زنجیر تقالید را پاره کرده پرده تعصّبات و موهومات را دریدم و بارِ گران خرافات را از دوش برانداخته، مشمول عنایت پروردگار گردیده و دین را از سلف صالح اخذ کرده و هدایت به قرآن شدم؛ ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾ [الأعراف: 43]»([[70]](#footnote-78)).

بنابراین، بازگشت به قرآن کریم، که بهترین کلام است، جستجوی هدایت و راهنمایی در قرآن، فهمیدن قرآن طبق فهم صحابۀ صدر اسلام ش و ترک تقلید، از مهم‌ترین نکات روش شریعت در راه اصلاح‌طلبی دینی است. اینک به ذکر برخی از نکات در اندیشۀ اصلاحی شریعت می‌پردازیم([[71]](#footnote-79)):

## 1. حقیقت امام دوازدهم و غیبت و ظهور وی

دکتر صاحب الزمانی نگاه شریعت سنگلجی به مهدویت را اینچنین توصیف می‌کند:

«در ایران سال‌های اخیر شریعت سنگلجی که آموزه‌ها و «تز» اساسی وی را در کتاب [های] اسلام و رجعت و کلید فهم قرآن می‌یابیم، با کوششی خستگی‌ناپذیر تا هنگام مرگ خود، سعى داشت که بدون نَسخ اسلام با نقد پاره‌ای از احادیث و اخبار مربوط به ظهور مهدی موعود، عنصر قیام به سیف و ظهور مسلحانه و مایۀ جنگ وانتقام‌جویی را از آن بزداید و جنبۀ رهبری شخصی را نیز از آن حذف نماید و بدان بیشتر صورت یک نهضتِ ترقی‌خواه دسته جمعی و اجتماعی بدهد و آن را جهان‌بینی مقبولِ نسل نو قرار دهد»([[72]](#footnote-80)).

سید مقداد نبوی رضوی در اظهارنظری دیگر می‌گوید:

«شریعت سنگلجی، که حتى توجه محی الدین عربی را به مسئلۀ امام دوازهم خوش نداشت([[73]](#footnote-81))، در جایی گفته بود: "ما منتظر امام زمان نیستیم"([[74]](#footnote-82)). بر اساس گفتارى دیگر، وی بر آن بود که "شخصی خواهد آمد و مهم نیست که ما بدانیم کیست؛ بلکه تنها باید خدایی باشد([[75]](#footnote-83))"».([[76]](#footnote-84))

احسان طبری، در این مورد می‌گوید:

«یکی از مطالب عمده بحث‌های شریعت در مجالس منظم خود، در اطراف ظهور قائم موعود بود. شریعت مبانی اسلامی و شیعی را در این بحث اکیداً مراعات می‌کرد و تنها کاری که بدان دست زد، انکار برخی خرافات مربوط به ظهور بود؛ مانند: رجعت، پیدایش دجال، قیام به سیف؛ یعنی اینکه مهدی حتی از خون ساداتِ منکِر وجود خود، نهرها به راه می‌اندازد؛ و لذا تفسیر مسئلۀ ظهور، بمثابه [= مانند] غلبۀ دین و عدالت بر کفر و ظلم بود؛ لاغیر»([[77]](#footnote-85)).

خلاصه اینکه شریعت با جرئت بی‌سابقه، موضوع ظهور مهدی موعود را میان علمای شیعه به شکل نقدآمیزی مطرح نمود و روایات شیعی را که متضمن قیام مسلحانۀ امام برای نابودی مخالفان (یعنی اهل سنت) هستند، کاملا رد می‌کند و برای ظهور تصور جدیدی را مطرح می‌کند و به این قیام، جنبۀ یک نهضت ترقی‌خواه اجتماعی می‌دهد که متناسب با دیدگاه عمومی اسلام است؛ بر خلاف آن تصور سنتی شیعه که مهدی را مردی شمشیر به دست معرفی می‌کند که هیچ کاری جز قتل و انتقام ندارد؛

## 2. انتقاد از تصور نادرست عوام شیعه دربارۀ شفاعت

رسول جعفریان در این مورد می‌گوید:

«در بحث شفاعت هم، وی [یعنی شریعت] بسیار سختگیرانه برخورد کرده، هر نوع شفاعت را رد می‌کرد» ([[78]](#footnote-86)).

باید گفت که این اظهارنظر اصلاً درست نیست و غالباً اصلاح‌طلبان و مبارزان با خرافات، به این متهم می‌شوند که شفاعت را از اساس قبول ندارند. این در حالی است که شریعت و همفکرانش هیچ گاه اصل شفاعت را، که قرآن درباره‌اش سخن گفته، انکار نمی‌کنند؛ بلکه آن تصور غلط از شفاعت را که بین عوام شیعیان رایج شده ‌است نفی می‌کنند؛ یعنی آن تصوری که «هر که بر مصیبت امام حسین÷ گریه کند و مرتب قبرش را زیارت کند و به امامت امام علی÷ معتقد شود و آن امام را دوست بدارد و ولایت اهل بیت را داشته باشد، حتماً مورد شفاعت ائمه قرار خواهد گرفت؛ حتى اگر بزرگترین گناه‌ها را مرتکب شده باشد».

نگاه شریعت به موضوع شفاعت را می‌توان در کتاب «اسلام و رجعت» دریافت که توسط شاگردش، شیخ عبدالوهاب فرید تنکابنی، جمع‌آوری شد. تنکابنی در بخش پایانی این کتاب در بحثی مفصل در مورد شفاعت و حقیقت آن می‌نویسد:

«یهودی‌ها چنانکه مغرور بشفاعت پدران خود شده، آتش جهنم را جز چند روزی بر خود حرام می‌پنداشتند و از اینرو از مقررات کتاب خدا [تورات] اِعراض [= سرپیچی] می‌کردند، بعبارت دیگر، در سایۀ انتساب به یعقوب و اعتقاد به گزاف، خویشتن را از حد وسط بین خوف و رجاء و آن حالت معتدله‌ای که تنها محرک بشر بطرف کمال می‌باشد بیرون کرده، رجائی [= امیدوار] محض شدند و در نتیجه، کتاب خدا را پشت سر انداخته، هر چیز قبیح را بجای می‌آوردند و فقط دلخوش بودند که خدا با یعقوب معاهده بسته که اینانرا جز چند روزی نخواهد معذب کرد؛ ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ [آل عمران: 23-24] ([[79]](#footnote-87)). اینچنین برادران ما نیز چنانکه همه می‌دانیم یک چنین شفاعت گزاف دربارۀ پیغمبر و ائمۀ کرام قائل شده، قرآن و بیشتر مقررات اسلام را فدای یک محبت دروغی نسبت به خاندان علی و سوگواری سراسر ریا و تزویر نسبت به آن‌ها کرده، آشکارا می‌گویند: آنهمه زحماتیکه پیغمبر ص، علی و دیگر مردان بزرگ اسلام در راه انتشار اسلام متحمل شده و عاقبت هر یک با وضع رقت‌باری جان خود را در این راه باخته‌اند: آن ضربت خوردن علی÷ در محرابِ عبادت و کشته شدن حسین÷ در کربلاء، اسارت و گرفتاری زنان و اطفال بی‌گناهش و آنهمه ناملایمات وارده بر دیگر ائمه کرام، همه برای شفاعت گناهکاران از شیعه بود؛ همه برای این بود که ما شیعیان علی÷ در دنیا هر منکر و کار زشتی را به جای آورده، در آخرت هم فقط به مناسبت اینکه در دنیا قسمتی از دارائی خود را در راه دوستی خانوادۀ علی÷ صرف کرده‌ایم، یعنی هر سال دو ماه را بنام سوگواری حسین÷ با یکدیگر ملعبه [= بازیچه] نموده، مجلسی که دارای چندین مفسدۀ اخلاقی و اجتماعی بوده، بنام عزاداری برپا داشته‌ایم؛ با وجود اینکه اطراف هر یک از ما را فقیرانی چند احاطه کرده، صدای بیچارگی زنان گرسنه و اطفال برهنه‌شان همواره بلند بود و با اینکه هر چند سالی یکدفعه بنام زیارت، ولی در معنی تجارت و تفریح به قم، مشهد و بین‌النهرین [= عراق] مسافرت کرده‌ایم، ائمۀ اطهار بدون تأمل دست ما را گرفته در یکی از غرفه‌های زیبای بهشت در آغوش حوریان مهوش جای دهند. خلاصه، همانطوریکه یهودیان جاه‌طلب یک معنی غلط و بی‌اساس برای شفاعت قائل شده، در نتیجه تعالیم کتاب خدا و آئین‌شان را در کمال خونسردی تلقی می‌کردند، برادران ما نیز از موضوع شفاعت مانند آنان کاملا سوء استفاده کرده، بالاخره بیشتر تعالیم قرآن کریم و اسلام را با نظر بی‌قیدی می‌نگرند.

خواننده عزیز، کسیکه نسبت به قوانین و دستورالعمل‌های اسلام ـ جز معدودی که از روی عادت و تقلید بجای می‌آورد ـ چندان عنایت ندارد و پیوسته در مقام هتک نوامیس شریعت اسلام برآمده، بیشتر منکرات را مرتکب می‌شود؛ کسیکه در اثر اخلاق زشت و کارهای ناشایسته‌اش، خویشتن را همواره از رحمت حق دور کرده، قابلیت غفران و آمرزش را از خود سلب می‌کند. خلاصه کسی‌که جز اظهار دوستی نسبت به پیغمبر اکرم و ائمۀ کرام، عملاً هر لحظه روان پاک آن ذوات [= ذات] مقدس را از خود منزجر و خویشتن را آمادۀ عذاب دردناک خدا می‌کند، آیا ممکن است پیغمبر و ائمه از چنین کسی‌که روحاً به هیچ وجه شباهت و تناسبی بینشان نیست، در محکمۀ عدل خدا شفاعت بکنند؟ رستگاری و سعادت اخروی مگر از چیزهای مادی مانند مال و جاه و منصب است که خداوند در اثر توسط پیغمبر به مردم اعطا نماید؟ آیا می‌توان تصور کرد که خداوند عادل علی الاطلاق، با اینکه صریحاً در قرآن می‌گوید: **﴿**فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ**﴾** [الزلزله: 7 و 8] یعنی: «پس هرکه همسنگ ذره‏اى نیکى کند، [پاداش‏] آن را خواهد دید، و هرکه همسنگ ذره‏اى بدى کند، [نیز سزاى‏] آن را خواهد دید» و در جای دیگر می‌گوید: **﴿**وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا**﴾** یعنی: «و هرکه در این [جهان‏] کور [دل‏] باشد، در آخرت نابیناست و گمراهتر» به کسی اذن بدهد که از چنین کسانی شفاعت کند؟»([[80]](#footnote-88)).

نورالدین چهاردهی بر این بیانات تبصره وارد کرده و می‌نویسد:

«شریعت سنگلجی در منابر خود به تفصیل دربارۀ شفاعت سخن رانده و شفاعت را به هر نحوی از انحا رد کرده و مردود دانسته ‌است و آنچه این ناچیز مشاهده کرده، شریعت در پایان سخنرانی‌های خود هیچگاه ذکر مصیبت ائمه اطهار† را تقریر نمی‌کرد. اما در این مبحث، شریعت سنگلجی سه مبحث اساسی از عقاید شیعه را با هم و در مطاوی [= موضوعات] چند صفحه شفاعت و عزاداری حسین بن علی÷ و زیارت اماکن متبرکه را با هم در یک جا مورد بحث به کوتاهی یاد کرده و هر سه مطلب را مردود شناخته است»([[81]](#footnote-89)).

رابطۀ نفی شفاعت با نفی مجالس عزاداری، روضه‌خوانی و زیارت قبور امامان† این ‌است که عوام شیعه معتقدند انجام این امور، دلیل بر این‌ است که آن‌ها مستحق حتمی شفاعت ائمه قرار می‌گیرند؛ در نتیجه، تمام گناهان آن‌ها آمرزیده می‌شود و به بهشت‌ برین وارد خواهند شد. به همین سبب، شریعت تمام این امور را به این عنوان نفی می‌کند، نه به طور مطلق.

شیخ فرید تنکابنی در ادامۀ توضیح حقیقت شفاعت، که منعکس‌کنندۀ دیدگاه شریعت سنگلجی نسبت به این بحث ‌است، می‌نویسد:

«اکنون که سخن به اینجا رسید، خوبست با رعایت اختصار، در مقام توضیح معنی [شفاعت] آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌دهد برآیم: شفاعت مشتق از شفیع به معنی جفت است. حاجتمند چون خود را تنها می‌بیند، در حقیقت، شخص شفیع را جفت و قرینش قرار می‌دهد؛ یعنی چون خویشتن را برای قضای حاجت و رسیدن به مقصودش عاجز می‌داند، لذا دست توسل به دامن شخص دیگری یعنی شفیع دراز کرده او را به همراهی و کمک خود می‌طلبد. باید دانست که طرز شفاعت شفیع در همه جا یکجور نیست و به نسبت تفاوت چیزیکه مورد احتیاج حاجتمند است ـ از اینکه از مادیات و یا از امور معنویه ‌است ـ کیفیت شفاعت تغییر می‌کند؛ مثلاً محصل فقیریکه معلمش را نزد وزیر معارف شفیع و واسطه قرار می‌دهد که وسائل زندگانیش را فراهم آورد، طرز شفاعت معلم در اینمورد غیر از آنطوریست که او را شفیع قرار بدهد برای اینکه وزیر او را به یکی از مقامات علمیه منصوب بکند؛ زیرا در صورت اول، شفاعت شفیع به این است که دست محصل را گرفته ببرد پیش وزیر و مراتب فقر او را به وزیر معرفی کرده سپس از او تقاضای کمک خرج محصل را بکند؛ ولی در مورد دوم، چون درخواست محصل از امور مربوطه به روح است، به عبارت روشن، چیزی است که گروبند رَقی [= بالا رفتن] نفس و مولود سعۀ روح و خلاصه، از مقامات نفسانیه ‌است. شفاعت معلم در این مورد به این است که وسائل ترقیات نفس و مزایای استکمال روح، خلاصه شرائط قابلیت آن مقام علمی را به محصل خاطرنشان کرده روحش را متوجه به آن بنماید. بعبارت دیگر، محصل را در تحت تعلیم و ترتیبت خود قرار داده، آنچه که وسیلۀ رسیدن محصل به آن مقام است، از مزایای علمی و اخلاقی، بوی بیاموزد. حال محصل اگر کاملا از معلمش پیروی بکند، کردار، گفتار و دستور العمل‌های او را نصب العین خود قرار داده میزان عملش قرار بدهد، خلاصه روحش را با روح معلم پیوند کرده و خویشتن را از این راه شبیه و قرین او قرار داده و بالاخره قابلیت آن مقامی که منظورش بوده حائز بشود، البته در این موقع همینکه آن وزیر دانشمند از ماجری آگاهی یافت، او را به همان مقام علمی منصوب خواهد کرد. اینجاست که باید گفت معلم درپیشگاه وزیر، از آن محصل شفاعت کرده و محصل هم داخل در شفاعت او شده ‌است؛ ولی چنانچه محصل شانه از زیر بار تحصیل خالی کرده تعالیم معلم را با کمال بی‌قیدی تلقی بکند و تمام اوقاتش را با تنبلی و تن‌پروری گذرانده، در عوض اینکه نسبت به کردار و گفتار معلمش ابراز علاقه بکند، نسبت به شخص او اظهار دوستی کرده و در عین حال، متوقع باشد به اینکه به توسط معلم مورد عنایت وزیر واقع شده، به مقام استادی مثلاً نائل شود، بدون شبهه چنین کسی چون به سوء اختیارش خویشتن را از شفاعت معلم بیرون کرده ‌است، با چنین توقع بیجا نباید در شمارۀ عقلا شمرده شود. حاصل اینکه شفاعت در مورد دوم دارای مبادی چندی هست و در حقیقت، مانند درختی است که برای او بذر و شاخ و برگ و میوه می‌باشد. بذرهای آن، همان تعالیمی است که معلم در اعماق قلب محصل می‌فشاند؛ شاخ و برگ و میوه‌اش عبارت از آن مقامات علمیه‌ است که نظر محصل بوده ‌است. محصل چنانچه آن بذرهای علمی و اخلاقی را با اعمال خود آبیاری کند، البته در موقعش از میوۀ آن بهره‌مند می‌شود؛ یعنی در این موقع، روح معلم یا روحیات همین محصل، که در حقیقت از رشحات [= تراوش‌ها] و مظاهر روح معلم است، او را قهراً به همان مقام علمی که منظورش بوده رسانده، خلاصه او را در جرگۀ معلم و در حریم شفاعت او قرار می‌دهد. خوانندۀ محترم البته از همین مثال معنی شفاعت پیغمبران و این آموزگاران دبستان انسانیه را دریافته و بخوبی فهمیده‌اند که شفاعت اینان نیز دارای مبادی چندی می‌باشد، و برای آن، بذر و شاخ و برگ و میوه‌ای هست. بذرش، آن دستورها وتعالیمی است که این مربیان بنی آدم هر یک بنوبۀ خود از طرف مربی عالم در دلهای تودۀ بشر افشانده‌اند، آنانیکه آن بذرها را با اعمال خود، طبق دستور پیغمبران در اعماق قلب خود پرورش می‌دهند، حتماً در انجام کار، درختی با شاخ و برگ شده و به نسبت زحماتی که در راه رویانیدن و پروراندن آن‌ها متحمل شده‌اند از میوۀ آن، که فلاح و رستگاری می‌باشد، بهره‌مند خواهند شد و روزگارِ بی‌پایانی را در زیر سایۀ آن بسر خواهند برد، خلاصه هر آنکه در دنیا روحش را با ذوات مقدسۀ پیغمبر و ائمۀ اطهار پیوند و به راهنمائی این راهنمایان گم‌شدگان در این وادی سراسر حیرت و ضلالت، براه ‌افتد. یعنی قرآن و سنت و سیره پیغمبر و ائمه را نصب‌العین خود کرده، میزان اعمالش قرار دهد، عاقبت خویشتن را به سرمنزل سعادت ابدی رسانده و بالاخره داخل در حریم شفاعت آنان شده و با آنان محشور خواهد شد؛ ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [آل عمران: 31]([[82]](#footnote-90)). اینکه در احادیث منقوله از طریق شیعه و سنی، علماء را نیز در عداد شُفَعا [=شفاعت‌کنندگان] قرار می‌دهد، به خوبی همین معنی را تأیید می‌کند؛ چه علماء در حقیقت نمایندگان عمومی پیغمبرند؛ اینان کسانی هستند آنچه را که از این آموزگاران خدائی می‌یابند، به مردم می‌آموزند؛ و هر آنچه که از کتاب خدا و سنت و سیرۀ پیغمبر و ائمه استفاده می‌کنند، به مردم می‌رسانند؛ و بالاخره، اینان نیز به نوبۀ خود، بذر شفاعت را در زمینِ دل‌های افراد بشر می‌فشانند؛ هر آنکه طوق پیروی آنانرا، که در حقیقت پیروی از پیغمبر است، به گردن انداخت، گفتارشان را به قبول تلقی کرد و بالاخره روحاً خود را قرین آنان قرار داد، البته در آخرت در دایرۀ شفاعت آنان داخل شده و در زمره‌شان محشور خواهد شد.

این است معنی شفاعت انبیاء و اولیاء. این است آن شفاعتی که در عوض اینکه در انسان به مناسبت اتکاء به غیر در امور دین، ایجاد ضعف نفس کرده، او را به تنبلی و کسالت وادار بکند، همواره انسانرا به سعی و عمل سوق می‌دهد، و به جای اینکه یک امیدواری گزاف در انسان ایجاد کرده و در نتیجه او را نسبت بهتک نوامیس شرع، جسور نموده، خلاصه انسان را در امر دین مغرور بکند، او را بین خوف و رجاء، که تنها عامل موثر در سعی و عمل است، نگاه می‌دارد؛ رعب و ابهت هر یک از نوامیس الهی در دل او جایگیر شده، همواره تمام آن‌ها را با نظر عظمت و احترام می‌نگرد؛ و بالنتیجه، خویشتن را کوچکتر از این می‌داند که بتواند در راه مخالفت آن‌ها کوچکترین قدمی بردارد. خلاصه آن شفاعتیکه موجب سعادت دنیا و آخرت مسلمان است، مراد از آن، همین است و بس؛ نه اینکه پیغمبر و ائمه جمعی را در آخرت از لحاظ اینکه نسبت به آنان در ظاهر اظهار علاقه می‌کردند ـ با اینکه مقررات دین را در کمال بی‌اعتنائی تلقی می‌کردند ـ از آتش جهنم، که از لوازم لاینفک سرپیچی از ایشان است، نجات داده، به روضه رضوان، که رهین پیروی خدا و رسول است، رهسپار بکنند؛ زیرا مکرر گفتم سعادت و شقاوت اُخروی بر حسب شریعت عقل و به حکم نصوص قرآن کریم گروبند عمل انسان است ﴿فَٱلۡيَوۡمَ لَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ [يس:54] یعنی:

«امروز ستم کرده نمی‌شود هیچ نفسی چیزیرا، و پاداش داده نمی‌شود مگر آنچه را که می‌کردید».

یعنی هر کس طبق کردار و رفتار خود جزا داده می‌شود؛ نه از ثوابشان چیزی کاهیده می‌شود و نه زیاده بر استحقاق، عقوبه می‌شوند؛ بلکه کاملا طبق عدالت رفتار خواهد شد ﴿ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾ [غافر:17]

«امروز پاداش شود هر کسی به آنچه که کسب کرده؛ از اعمال حسنه و افعال سیئه؛ هیچگونه ستمی در اینرو نیست؛ نه ثواب کسی کمتر از اعمال شایستۀ او باشد، و نه عقاب شخصی زیاده بر کردار ناشایستۀ او باشد، و نه کسی را بگناه دیگری مؤاخذه بکنند و نه نیکی را پاداش بدی دهند، بتحقیق خداوند سریع الحساب است»([[83]](#footnote-91)).

با این بیان مفصل، دیدگاه آقای شریعت و شاگردش، شیخ تنکابنی، در مورد شفاعت کاملا واضح شده ‌است؛

## 3. ردّ بر عقیدۀ «رجعت»

«رجعت» یکى از اصول اعتقادى شیعه است. بر اساس این اعتقاد، پیش از برپایى قیامت، گروهى از مؤمنان پاک‌سرشت و کافران زشت‌طینت، پس از مرگ زنده شده و بار دیگر به دنیا برمی‌گردند تا سرانجام اعمالِ نیک و بد خود را دریابند و حاکمیت نهایى دولت حق را مشاهده کنند.

شیخ مفید در تبیین معناى اصطلاحى (کلامى) رجعت می‌نویسد:

«إن الله یردُّ قوماً من الأموات الى الدنیا في صورهم التي کانوا علیها فیعزُّ فریقاً، ویذلُّ فریقًا آخر، ویدیل المحقّین من المبطلین والمظلومین منهم من الظالمین، وذلك عند قیام مهدي آل محمّد علیه وعلیهم أفضل الصلاة والسلام»([[84]](#footnote-92)).

یعنی: «خداوند گروهى از مردگان را به همان صورتى که در گذشته بودند، به دنیا بر مى‌گردانَد، و گروهى را عزیز و گروهى دیگر را ذلیل مى‌کند، و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده، و مظلومین را بر ظالمین و ستمگران غلبه مى‌دهد. این واقعه هنگام ظهور مهدى آل محمد† رخ خواهد داد».

آیاتی که معمولاً شیعۀ امامیه به عنوان مدرک بر این عقیده استفاده می‌کنند:

1- ﴿قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١﴾ [غافر: 11] «مى‏گویند: پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدى و دو بار ما را زنده گردانیدى؛ به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون‏شدنى [از آتش] هست؟»؛

2- ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَهُمۡ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡ...﴾ [البقرة: 243] «آیا از [حال] کسانى که از بیمِ مرگ از خانه‏هاى خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتى؟ پس خداوند به آنان گفت: تن به مرگ بسپارید؛ آنگاه آنان را زنده ساخت ...»،

و تعدادی از آیات دیگر. شیعیان همچنین ادعا می‌کنند که روایات متواتری از ائمه در این زمینه آمده ‌است.

اکنون بعد از مطلع شدن از معنی «رجعت» باید بدانیم که علامه شریعت سنگلجی «رجعت» را جزو عقاید غالیان شیعه می‌شمارد و این عقیده را در درس‌ها و سخنرانی‌هایش با دلایل روشن و متین رد می‌کرد؛ همان طوری که شاگردش، فرید تنکابنی، در مقدمۀ کتاب «اسلام و رجعت» به این امر اشاره کرده و می‌نویسد:

«گرچه مصلح معظم و دانشمند محترم آقای شریعت سنگلجی، که از سال‌های متمادی با یک ایمان کامل و عزم راسخ، تشریح حقایق اسلام و ازالۀ خرافات و اوهام را وجهۀ همت خود قرار داده‌اند، چندی پیش در دارالتبلیغ خود، این موضوع «رجعت» را با بیاناتی بس شیرین و دلچسب ملغی کرده و اساس آن را از هم پاشیده‌اند؛ ولی چون دیدم مطلب روشن نگردیده و کاملاً سوءتفاهم شده ‌است و حتی نسبت به جمعی بر خلاف انتظار تأثیر سوئی بخشیده، بیش از پیش این عقیده در آنان راسخ گردیده ‌است، و از طرفی هم برخی از مردمان بوالهوس و ابن الوقت، از جهاتی که همه می‌دانیم، این امر را که از دیر زمانی در میان یک سلسله کتاب‌های غبار آلوده مستور بوده برملا ساخته‌اند و در بین تودۀ عوام ویرا از مبانی مُتقَنۀ اسلام و مقومات فرقۀ امامیه معرفی کرده‌اند، خلاصه چون دیدم این لباس را با صورتی بس ننگینتر به تن اسلام پوشانده‌اند، علاوه بر اینکه برادران عزیز مصری و دیگر ممالک اسلامی ما، آنانی که فرقۀ امامیه را بمناسبت این مقاله و دیگر مقالات «غُلاة» مورد حملات خود قرار داده‌اند، بدانند که امامیه از اینگونه مقالات مبری و منزه‌اند؛ لذا نگارنده این موضوع را بیش از همه مورد دقت قرار داده و مدتی در اطرافش مطالعۀ عمیق نموده و در نتیجه، این مجموعه را، آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌داد، تنظیم کرده و در دسترس مطالعۀ برادران دینی خویش می‌گذارم»([[85]](#footnote-93)).

نورالدین چهاردهی کتاب «اسلام و رجعت» را از آثار و تألیفات خود شریعت سنگلجی می‌شمارد و چند دلیل بر این امر ذکر می‌کند. به عنوان مثال می‌گوید:

«این ناچیز آقای فرید [تنکابنی] را به رأی‌العین مشاهده کرده و از اهل ثِقّه [= افرادِ مورد اعتماد] استماع نمودم دارای کتابخانه شخصی ارزنده‌ای می‌باشد. آقای فرید در ایام مرجعیت تامّه آیت‌الله حائری، از طلاب حوزه علمیه قم بوده و از همدرسان وی پرسش کردم، در حدی نمی‌باشند که قادر به تألیف چنین کتابی شوند؛ و از جهتی نحوۀ استدلال و اقامۀ براهین و سنخ گفتار، مسلماً از شریعت سنگلجی است. و این ذره نادار، در ایام جوانی، یک نسخه از کتاب چاپی «اسلام و رجعت» برخوردم که در پشت کتاب، شریعت سنگلجی کتاب را به آقا شیخ على مدرس، که از علمای مشهور تهران بود، اهداء کرده ‌است؛ و امکانپذیر نیست که چنین کتابی برشتۀ تحریر یکی از تَلامِذه‌اش [= شاگردانش] باشد و به یکی از علما اهداء کند؛ و اگر بقلم آقای فرید بود شریعت متذکر می‌شد»([[86]](#footnote-94)).

او سپس اضافه می‌کند:

«کتاب اسلام و رجعت اگر بدون ذکر نام مولف منتشر می‌شد، کسی‌که به سنخ سخنان و آثار شریعت بصیرت داشت، بدون تردید حکم می‌کرد که اثر شریعت سنگلجی است؛ بالاخص اهم آراء شریعت در این کتاب مندرج است»([[87]](#footnote-95)).

ولی در نهایتِ کلامش احتمال می‌دهد که خود تنکابنی نویسندۀ کتاب «اسلام و رجعت» باشد:

«فقط احتمال ضعیف دارد که آقای فرید تقریرات استاد را به کتابت درآورده و از جانب شریعت حک و اصلاح شده و اضافاتی بر آن افزوده‌اند و بنام آقای فرید، که ساکن آخوند محله رامسر بوده و آن منطقه جزو املاک خاصه دربار وقت بود، شریعت اندکی از تعرض مصون بماند»([[88]](#footnote-96)).

آنچه که فرید تنکابنی در مقدمه «اسلام و رجعت» نوشت و در بالا قسمتی از آن ذکر شد، تأکید می‌کند که خودش مؤلف این کتاب است؛ زیرا خود به این امر تصریح کرده ‌است و دلیلی نداریم که حرفش را باور نکنیم یا وی را دروغگو حساب کنیم. لذا به احتمال قوی خود تنکابنی نویسندۀ کتاب «اسلام و رجعت» است؛ هر چند که در طرح مباحث و مرام کتاب، از درس‌ها و بیانات شیرین استادش، شریعت سنگلجی، استفاده کرده ‌است.

نور الدین چهاردهی در مورد اثری که کتاب «اسلام و رجعت» در محافل علمی گذاشت و جنجالی که در وسط علمای سنتی شیعه ایجاد کرد، چنین می‌نویسد:

«کتابی بنام رجعت از جانب شریعت سنگلجی منتشر شد که هیاهوئی براه انداخت. تا آن زمان، علما نسبت به نظریات و آراء شریعت و گفتار و نوشته‌های او و نحوه تبلیغ او و تشکیل کلاس‌های تدریس، بی‌‌‌‌‌طرف بوده و مهر سکوت بر لب نهاده بودند؛ اما شریعت در منابر مختلف خود، کلیه مباحثى که بعدها در کتاب رجعت آمده ‌است با بیانات خود تشریح نموده... این نارضایتی‌ها اوج گرفت و موجب پرسش از محضر آیت الله آقا شیخ عبدالکریم حائری ـ مرجع تقلید شیعیان‌ـ شد و جناب ایشان در قبال این استفتا، ضمن اینکه رجعت را تأیید کردند، شریعت سنگلجی را تکفیر ننمودند؛ زیرا اگر حکم تکفیر صادر می‌شد، موجب سختی و لجاج پیروان شریعت شده و خواهی‌نخواهی مذهبی جدید به مذاهب اسلامی افزوده می‌گردید؛ زیرا همچنان که گفته شد، اکثر افسران و کارمندان عالی‌رتبۀ دولت و شعرا و نویسندگان و مدیران جراید و جوانان تحصیلکرده، همه و همه دلبستۀ شریعت بودند»([[89]](#footnote-97)).

رسول جعفریان متن این پرسش و پاسخ را، که به قول وی از سوی طلبه‌های روشنفکر وقت مطرح شده و شاید هم به دفاع از شریعت سنگلجی بود، اینچنین آورده ‌است:

«سؤال: محضر انور بندگان حضرت آیت الله حائری ـ مد ظله العالیـ تصدیع می‌دهد آنکه راجع به موضوع رجعت جسمانی مذکور در طریقۀ شریفۀ امامیه و مذهب مقدس جعفری آنچه معتقد حضرت مستطاب بندگان آیت الله ـ مد ظله العالیـ است و مستحصل از کتاب و سنت می‌دانند، مرقوم فرمایید که مورد حاجت است.

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم. احقر به واسطه کثرت اخبار، اعتقاد به رجعت دارم، به نحو اجمال؛ ولی این مطلب نه از اصول دین و نه مذهب است، که اگر فرضاً کسی معتقد به آن نباشد، خارج از دین یا مذهب شمرده شود؛ و نه از مسائل علمیه است که بر افراد مکلفین، لازم باشد اجتهاداً یا تقلیداً به دست آورند، و در مثل این زمان باید به نحو دیگر حفظ دیانت مردم نمود و گفتگوی این نحو از مطالب، به جز تفرقۀ کلمۀ مسلمین و ایجاد یک عداوت مُضرّه بین آن‌ها فایده ندارد. الاحقر عبد الکریم الحائری، محل مهر مبارک»([[90]](#footnote-98)).

این پرسش و پاسخ و طرح این شبهات پیرامون رجعت، سبب تألیف آثار متعددی در این زمینه در دهۀ 20 با قلم برخی از علما شد([[91]](#footnote-99)).

## 4. نفی حیات جاوید حضرات عیسى، خضر و الیاس**†**

از کتاب‌هایی که شریعت در آخرین مراحل حیاتش نوشته بود، «محو الموهوم» است که اولین بار در ماه اردیبهشت سال 1323ش (یک سال پس از فوت شریعت) چاپ شد. در واقع، شاگرد و مرید شریعت، حسینقُلی مستعان، بعد از درگذشت استادش اقدام به چاپ و نشر این کتاب نموده و بر آن مقدمۀ بسیار خوبی نوشته که در آن از اهمیت این کتاب چنین می‌نویسد:

«مندرجات این رساله با صراحتی کم نظیر، یک سلسله خرافات و موهومات را که صدها سال وسیله مفسرین و روحانی نمایان بی‌اطلاع، مؤلفین بی‌مایه و گویندگان جاهل یا مغرض، در اعماق مغز و قلب عوام‌الناس، و بلکه اکثر افراد طبقۀ متوسط و عالی، ریشه دوانیده بود، نابود می‌سازد و دامن اسلام و قرآن را از تأویلات زیان‌بخش و تعبیرات سوئی که با عقل سلیم جور نمی‌آید و سلاحی بدست دشمنان و مخالفین اسلام می‌دهد، پاک می‌کند و حقایق امور را با دلائل معقول و تردید ناپذیر باز می‌گوید»([[92]](#footnote-100)).

در یک کلام باید گفت که این کتاب، تحقیق ارزنده‌ای است که گرایش قرآنی علامه شریعت سنگلجی را کاملاً روشن می‌کند؛ همچنین، استقلال فکری و جرئت وی را در بیان هر مطلبی که به نظرش درست ‌بود؛ حتی اگر این مطلب، مخالف عقیدۀ رایج میان مسلمانان بود.

## 5. تقلید و اطاعت از بزرگان و پیروی از احبار و رهبان، مهم‌ترین عوامل عدم تعقل و ماندن در گمراهی

شریعت اعتقاد داشت که تقلید کورکورانه، مهمترین مانعی‌است که مردم را از علم و تعقل و هدایت دور نگه‌ می‌دارد. او این مطلب را در کتاب «کلید فهم قرآن» تحت عنوان «تقلید، از موانع تعقل است» به طور مفصل بحث می‌کند. وی در ابتدا این دو آیۀ شریفه که تقلید و پیروی کورکورانه از نیاکان را مذمت می‌کند، به عنوان گواه می‌آورد:

1. ﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ﴾ [الزخرف:23]

«ما پدران خود را بر آیینى [و راهى] یافته‏ایم و ما از پى ایشان راهسپریم»؛

1. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ﴾ [البقرة:170]

«و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروى کنید، مى‏گویند: نه، بلکه از چیزى که پدران خود را بر آن یافته‏ایم پیروى مى‏کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزى را درک نمى‏کرده و به راه صواب نمى‏رفته‏اند [باز هم در خور پیروى هستند]؟».

سپس به بررسی آفت تقلید می‌پردازد و منشأ و عوامل و ضررهای آن را بیان می‌کند و تحت عنوان «معالجۀ قرآن مرض تقلید را» می‌نویسد:

«علاج حتمی تقالید، دانش و حکمت است و شخص امی و درس‌نخوانده همیشه اقتصار [= اکتفا] بشنیدن اساطیر و قصص و خرافات از پیران می‌کند و پیران هم آنچه از پدران شنیده برای پسران می‌گویند؛ بنابراین امیت و جهل، رفیق تقالید، و بی‌علمی، مؤیدِ خرافات است. به عکس، دشمن تقالید، علم و دانش و غذای روح، معرفت و بینش است؛ چنانکه جسم به غذاهای مادی نمو می‌کند و قوی می‌گردد؛ همچنین روح به نظریات علمیه نیرومند می‌شود و عقل به معلومات به کمالات لایقش می‌رسد. شخص دانشمند زنجیر خرافات را پاره کرده و بار تقالید را از دوش میاندازد و با هر بادی حرکت نمی‌کند و تابع هر ناعِقی [= یاوه‌گو] نمی‌شود. از این جهت است که خوارکنندگانِ انسانیت و بنده‌کنندگانِ آزادگان بشریت، از کاهنان و ارباب کنیسه، علم را بر بشر حرام کردند و به رِجس و پلید بودن آن حکم نمودند، چنانکه «لاروس» در دایرۀ‌المعارف می‌گوید که اینان گفتند علم شجره ملعونه ‌است که میوه‌های آن کشندۀ بنی‌آدم می‌باشد... قرآن چون برای شفای امراض اخلاقی و اجتماعی از جانب پروردگار بر رسول اکرمص نازل شد... خلایق را دعوت به علم نمود و در فضیلت علم و علماء آیاتی نازل فرمود»([[93]](#footnote-101)).

وی در ادامه، آیاتی از قرآن کریم را ذکر یادآور می‌شود که مردم را به علم تشویق و دعوت می‌کند:

«خداوند می‌فرماید:

1- **﴿**إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ**﴾** [فاطر:28] یعنی:

«ترس از خدایتعالی هیچ کس را نیست جز دانشمندان».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خشیت الله را نشان علم دان |  | انما یخشی تو در قرآن بخوان |

2- **﴿**ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ **﴾** [العلق: 1 تا 5]. این آیه مبارکه، اول آیه‌ایست که بر رسول اکرم نازل شد؛ یعنی: «بخوان بنام آن کس که از خون بسته انسان را آفرید و پروردگار تو آنست که آدمی را عالم و دانا نمود».

در ذکر این دو صفت دقیقه شریفی است؛ و آن، آنستکه اول حال آدمی، علقه ‌است و از همه چیزها پست‌تر می‌باشد و آخر کار آدمی، علم است و این حالت از همه چیز در جهان شریفتر می‌باشد؛

3- فضل حق متعال در حق سید انبیاء بسیار بود؛ لکن هیچ فضلی را عظیم نشمرد مگر در صفت علم که فرمود: **﴿**وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا ١١٣**﴾** [النساء: 113] یعنی: «آموخت ترا خدای آنچه را که نمی‌دانستی و فضل خداوند بر تو بزرگ است»؛

4- **﴿**وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا**﴾**([[94]](#footnote-102)) [البقرة: 269]؛

5- **﴿**قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ**﴾**([[95]](#footnote-103)) [الزمر: 9] و جای دیگر می‌فرماید: **﴿**هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ**﴾**([[96]](#footnote-104)) [الأنعام:50]. پس چنانکه هیچ نسبت میان خبیث و طیب، و اعمی و بصیر و ظلمات و نور و ظل و حرور نیست، همچنین نسبتی میان عالم وجاهل نیست؛

6- **﴿** يَرْفَعْٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ**﴾** [المجادلة: 11] یعنی: «بلند مرتبه گردانید خداوند آن‌چنان کسانیکه ایمان آوردند و آن‌چنان کسانیکه علم برآن‌ها داده شد درجاتی»([[97]](#footnote-105)).

او در بخش بعدی با عنوان «اخبار وارده در فضیلت علم» تعدادی از احادیث نبوی را ذکر می‌کند که مسلمانان را به فراگیری علم تشویق می‌کند. نکتۀ جالب در این احادیث، این است که همۀ آن‌ها فقط منسوب به پیامبرص هستند و هیچ روایتی از امام باقر÷ یا امام صادق÷ یا دیگر ائمه نمی‌آورد؛ بر خلاف روش علمای شیعۀ امامیه، که احادیث پیامبر اکرم÷ را با اخبار روایت شده از امامان در ردیف هم قرار می‌دهند و آن‌ها را یکسان و دارای یک درجه از حجیت و ارزش می‌دانند. این کار شریعت که در همۀ کتاب‌هایش ملاحظه می‌شود، اتفاقی نیست و دلالت‌هایی دارد. شریعت بیانات ارزشمندش در این بحث را با این جملات ختم می‌کند و می‌نویسد:

«قرآن کسانیرا که در طلب علم، تکاسل [= تنبلی] می‌ورزند و تحصیل نمی‌کنند، به سوء منقلب و طبع بر قلوب که عاقبتش سوء عذاب است انذار فرمود چنانکه می‌فرماید: **﴿**وَلَئِن جِئۡتَهُم بِ‍َٔايَةٖ لَّيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا مُبۡطِلُونَ ٥٨ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ**﴾** [الروم: 58 و 59] یعنی:

«و اگر بیاوری تو محمد برای منکران و معاندان به آیه و معجزه‌ای، هرآینه کفار می‌گویند: نیستند شما (پیغمبر و مؤمنان) مگر تباهکاران و دروغگویان، همچنان مُهر می‌نهد خداوند بر کسانی که عالم نیستند».

بمثل این آیات، ابواب علوم حقیقیه را بر عقول بشر باز نمود و بزرگتر چیزیکه می‌شود خالق جهان را بآن پرستش نمود، علم را مقرر فرمود، رسول اکرمص می‌فرماید: «أفضل العبادة طلب العلم» یعنی: «بالاترین عبادات، طلب علم است»([[98]](#footnote-106)).

شریعت در بخش بعدی تحت عنوان «دوم از موانع تفکر اطاعت کبرا و بزرگان و پیروی احبار و رهبانست» مانع دیگری از موانع تفکر را شرح می‌دهد. وی در ابتدا دو آیۀ زیر به گواه می‌گیرد:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31] یعنی: «آن‌ها احبار و راهبانشان [و مسیح فرزند مریم] را معبودهایى در برابر خدا قرار دادند». و ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠﴾ [الأحزاب: 67] یعنی «و مى‏گویند: پروردگارا، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه به در بردند و گمراه کردند»؛ سپس می‌نویسد:

«بزرگترین وسیله‌ای که خوارکنندگان نوع بشر برای سیطره و ریاست خود انتخاب نمودند و بشر را از حقوق طبیعی خود محروم و از خصایص فطریه و کمالات انسانیه برهنه کردند و این حقوق و خصایص را تحت تصرف خود قرار دادند که بهر طرف بخواهند و هر شکل اراده کنند بشر را موافق هوی و کبریائیت خود قرار دهند، همانا کلمۀ: «اِعتقد وأنت أعمى» بود یعنی «کورکورانه باید معتقد بشوی»؛ و هنگامیکه برق تفکر بر دماغ کسی می‌زد و کلمه چرا را می‌گفت و سببِ چیزیرا می‌پرسید که چرا باید این مسأله چنین باشد یا چنان، فوراً حکم به خروج از دین می‌دادند و آن بیچارۀ فهمیده را طعمۀ آتش می‌کردند. این هوى پرستان و جباران در ارض و مفسدین حرث و نسل روحانیین از کاهنان و احبار و رهبان بودند. این غولانِ گمراه‌کنندۀ بشر، برای خود حق ولایت بر نوع انسان قایل شدند؛ حتی اطفال مردم را می‌گرفتند، و مطابق آراء و موهومات خود، تربیت موکول باراده و مرتبط بمشیت ایشانست؛ تا بجائی رسید که خود را شفعای خلق نامیدند. خدا می‌فرماید: ﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون:71]. یعنی:

«اگر حق متابعت هواهای اینانرا بکند هر آینه آسمان‌ها و زمین و هرکه در میان آن‌هاست تباه خواهد شد».

و چنان مردم را تربیت کردند و بآنان تزریق نمودند و گفتند شما روح و وجدان ندارید مگر اینکه اطاعت کورکورانه کنید و از ما دین را تعبداً و بلادلیل بیاموزید؛ و این سنت سیئه چنان در اعماق نفوس نفوذ کرد که مردم بزرگان و روحانیون را کورکورانه تقلید کرده و اطاعت نمودند و از خود رأی و اندیشه‌ای نداشتند؛ و مردم بر طبق قالبی که این غولان راه انسانیت آنانرا ریختند ساخته شدند، و چنان مُنغَمِر [= غرق] در پرستش کاهنان و شیادان گردیدند که هر زمان فکرشان می‌خواست جولان بزند و امری را تحقیق کند، در دل اینان گویا هاتفی ندا می‌داد و می‌گفت: ای متفکر، تو حق تفکر نداری؛ وجدان نداری که تمیز حق از باطل دهی؛ حق تو اینست که بلا دلیل اطاعت کنی.

از این جهت، حریتِ نفس و آنچه مبتنی بر آنست، از حریت مدارکی که مربی ملکات فاضله ‌است، مرد. چنانکه می‌بینید، همین دعوت را امروز علمای سوء بطوری شدیدتر می‌کنند و می‌گویند: دین تعبد است و باید تقلید کورکورانه کنی؛ و جَهَله از متصوفه، بطریق اکمل در نفوس مریدان تزریق می‌کنند و می‌گویند: مرید در مقابل شیخ باید «کالمیّت بین یدی الغسَّال([[99]](#footnote-107))» باشد و «مقام المرید عدم الإراده([[100]](#footnote-108))» است و تا مرید فاقد اراده نشود و مرشد را در ذکر و عبادت نگیرد و پرستش کورکورانه نکند، به کمال نخواهد رسید.

این تعالیم زشت سبب شد که حریت نفس را از انسان گرفت و بشر را خاضع هر شیادی نمود و عقل را از تفکر و تجسس و تفتیش حقایق بازداشت»([[101]](#footnote-109)).

شریعت در آخر این بحث، مطلب را جمع‌بندی کرده و می‌نویسد:

«و مسلم است که گمراه کنندگان ریاست و عزت و استفادات دیگرشان موکول بر جهل جامعه و عدم رشد مردم است. از این جهت آمدند مردم را به‌ راه‌های مختلف و موهومات گوناگون از تعقل و تفکر بازداشتند تا خود بتوانند به آسانی به مقاصد زشت و آرزوهای پست خود برسند؛ تصریح کردند که عقل حق ندارد در آنچه این پیشوایان می‌گویند تأمل کند و اگر تعقل و تفکر برای کسی حاصل می‌شد، حکم بالحاد و خروج از دین می‌نمودند و می‌گفتند: دین تعبد است و با تعقل مناسبتی ندارد»([[102]](#footnote-110)).

آشکار است که شریعت با این بیانات، اصل تقلید و مرجعیت را، که اکثریت علمای سنتی شیعه ـ مخصوصاً در دوران اخیرـ مطرح و ترویج می‌کنند، به کلی رد می‌کرد. می‌دانیم که غالب مراجع کنونی شیعه می‌گویند: «هر انسان مکلفی یا باید مجتهد باشد یا مقلد. اگر به درجۀ اجتهاد نرسیده باشد، یعنی عامی است، تکلیفش تقلید محض از مراجع است». در واقع، این تفکر غلط، همیشه از بزرگترین موانع راه یافتن و هدایت شدن بسیاری از شیعیان به حقایق مسائل اختلافی بین مسلمین می‌باشد و باعث می‌شود در همان انحراف‌ها و گمراهی‌هایشان بمانند. این در حالی است که حضرت علی÷ می‌فرماید:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ...»([[103]](#footnote-111)).

«مردم سه گونه‏اند: دانشمند ربانى، دانشجوى راه رستگارى و فرومایگانى که مگس‏وار از پى هر بانگى مى‏روند و با وزش هر بادى تغییر جهت مى‏دهند؛ از فروغ دانش بهره‏ور نشده‏اند تا راه به جایى برند و به ستونى استوار پناه نیاورده‏اند تا نجات یابند».

امام نفرموده که انسان‌ها از دو حالت خارج نیستند: یا مجتهد یا مقلد؛ بلکه فرموده که مسلمان باید یا دانشمند باشد یا طالب علم؛ و گرنه جزو فرومایگان خواهد بود. و حرفی از مقلد و تقلید به میان نیامده ‌است.

# 7 کتاب «توحید عبادت» و دعوت به ترک تمام انواع شرک

کتاب «توحید عبادت» مشهورترین کتب شریعت سنگلجی است. این کتاب در دوران زندگی شریعت دو بار چاپ شد. خود شریعت برای چاپ دوم کتاب در سال 1322 شمسی (1362 ق) یعنی یک سال قبل درگذشتش، مقدمه‌ای نوشت. بعد از وفات وی، این کتاب چندین بار چاپ شد.

## پیام کتاب و انگیزۀ تألیف آن

شریعت سنگلجی در این کتاب، آن دسته از اعمال شرک‌آلودی را که به گونۀ مبالغه‌آمیزی در نزد عوام مردم مسلمان منتشر شده بود، مورد بررسی قرار داد؛ یعنی همان اعمالی که آن‌ها را با توحید در عبادت،‌ ‌که مردم به زبان بدان اقرار داشتند، در تناقض فاحش می‌دید. از این رو، از عقاید و عملکردهایی که در میان مسلمانان، به ویژه عوام مردم و هموطنانش از گروه شیعۀ امامیه، رایج شده بود، بسیار انتقاد نمود؛ اعمالی از قبیل: گردش به دور مراقد ائمه اهل بیت † و فرزندان و نوادگان ایشان، سجده و نماز و دعا در برابر آرامگاه‌ها و قبور آنان، و طواف نمودن در اطراف ضریح‌های ایشان، در حالی که از مدفون‌شدگان و باقیماندۀ استخوان‌های در آن‌ها می‌خواستند که گرفتاری‌های‌شان را برطرف و حاجاتشان را برآورده کنند. همچنین ، به نام و برای آن حضرات نذر و قربانی کرده و به ایشان متوسل می‌شدند تا آن صاحب قبر نزد خدا آنان را شفاعت کند؛ بلکه برخی از ایشان چنان می‌پنداشتند که آن ولی و شخص صالح می‌تواند بعد از مرگش کارهای خارق‌العاده انجام دهد و شخصاً در عالم هستی تصرف نماید. با کمال تأسف باید گفت که این اعتقادات سراسر شرک و خرافه، نه تنها هنوز در میان شیعیان پابرجا و پررنگ است، بلکه به مدد مداحان بی‌سواد و جیره‌خوار و روضه‌خوان‌های طمّاع، روز به روز رنگ و جلوه‌ای تازه می‌گیرد و بدعتی نو بر آن افزوده می‌گردد.

علامه شریعت در «توحید عبادت» توسل به سنگ و درخت، اعتقادشان به ستاره شناسی و خرافات، فال زدن، آویختن وسیله‌ای به گردن فرزندان برای جلوگیری از چشم زخم را به نقد می‌کشد. سپس هریک از این اعمال را فصل‌بندی نموده و بیان می‌کند که این‌ها اعمالی شرک‌آلود ‌هستند و با توحید عبادت ‌ـ‌که اساس اسلام است‌ـ منافات دارند؛ و دلایلی از قرآن و سنت نبوی بر مدعای خود ارائه می‌کند.

## چکیدۀ مهم‌ترین موضوعات کتاب

شریعت کتابش را با حدیث شریف «اسلام غریب آغاز شد و [در آینده نیز] به غربت باز می‌گردد؛ همان گونه که آغاز شده بود» شروع نموده و سپس در شرح آن می‌گوید:

«این حدیث، دلالت بر غربت اسلام دارد و آن، همین غربتی است که در این روزگار اخیر سایه‌هایش را بر سرِ مسلمانان انداخته ‌است و کمترین علائم این غربت، روی‌گردانی مسلمانان از توحید خدای تعالی، به ویژه «توحید عبادت» که محور سنگ آسیاب قرآن است و عدم یکتا شمردن خدای متعال در عبادت می‌باشد».

همچنین وی شدت تأثر و تأسف خود را به خاطر تهی‌شدن مسلمانان از حقایق دینشان و پذیرش خرافات و بدعت‌های باطل ـ به حدی که بازار توحید کساد و بساط شرک پر رونق گشته‌ـ ابراز داشته و این نابسامانی‌ها را انگیزۀ تألیف کتابش برمی‌شمارد.

بخش نخست کتاب: حقایقی دربارۀ توحید عبادت

شریعت در این بخش دربارۀ مقدماتی در توحید عبادت سخن می‌گوید که لازمۀ ایمان به حقانیت قرآن و مصونیت آن از آلوده شدن به باطل می‌باشد و اینکه هدف نهایی پیامبران ـ‌ طبق گزارش قرآن‌ ـ فراخوانی مردم به یکتا شمردن خدا در عبادت و ترک عبادتِ غیر اوست. وی در توضیح خود می‌گوید که توحید دو نوع است: «توحید ربوبیت» و «توحید الوهیت یا توحید عبادت»؛ یا به عبارت دیگر، «توحید علمیِ نظری» و «توحید عملی ارادی». سپس به بیان معنی عبادت پرداخته و می‌گوید: کامل‌ترین مرتبه‌ای که انسان بدان دست می‌یابد، مرتبۀ عبودیت است؛ زیرا حق متعال عبودیت و بندگی را کامل‌ترین و‬

«برترین مرتبۀ عبادت، آن است که خالص برای خداوند و موافق با مقتضای حال هر شخص باشد».‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬‬

بخش دوم کتاب: شرک و انواع آن

شریعت در این بخش توضیح داده که شرک بر دو نوع است: شرک اکبر، که در نظر مؤلف عبارت است از مساوی دانستن خالق و مخلوق از هر نظر؛ شرک اصغر، که عبارت است از نسبت دادن ویژگی‌های خدای تعالی به دیگری. سپس نمونه‌ها و انواع شرک را که عوام مردم در بند آن گرفتارند این گونه بیان می‌کند: اعتقاد به تأثیر نهانی حلقه، انگشتر، نخ، تسبیح و امثال آن، آویختن این اشیاء به بدن خود برای دفع بلایا و خطرها، و تبرک به درخت، سنگ و اشیاء دیگر.

وی در ادامه، فصلی می‌گشاید برای بیان انواع شرک از این قبیل: ذبح حیوانات و پیشکش کردن قربانی‌ها برای غیر خدا؛ و نیز فصلی برای بیان انواع دیگر شرک مانند: نذر برای غیر خدا و استغاثه و زاری و دعا به درگاه هر چیزی جز او. وی در تمام این موارد، به آیات قرآن کریم و احادیث روایت شده از پیامبرص در کتب شیعه و سنی استدلال نموده است. شایان توجه است که وی بدون هیچ گونه تعصب مذهبی، بسیاری از احادیث وارد شده در منابع اهل سنت را به عنوان شاهد نقل می‌کند.

نویسنده سپس فصلی دیگر در بیان انواع دیگر شرک باز می‌کند؛ از جمله تنجیم (طالع بینی) و فصلی نیز در معنای تنجیم، که متضمن اعتقاد مشرکانه به تأثیر ستارگان در امور زندگی انسان است. مؤلف سپس سخن را به موضوعی دیگر کشانده و مذاهب صابئین و مناظرۀ ابراهیم خلیل÷ با ایشان را توضیح می‌دهد.

شریعت در پی آن به مبحثی دیگر می‌پردازد در بیان انواع شرک اصغر مانند: فالِ بد زدن و شوم انگاشتن کسی یا چیزی، و برای آن‌ها مثال‌هایی می‌زند؛ سپس روشِ اسلام را در تشویق و ترغیب به فال نیک زدن توضیح می‌دهد.

سپس فصلی دیگر می‌گشاید که دربردارندۀ مهم‌ترین موضوعات کتاب است: در بیان اینکه سبب کفر بنی‌آدم و دور افتادن ایشان از دینشان، همان غلوّ و زیاده‌روی در حق پیامبران و صالحان است. او در این راستا حقیقت واسطۀ بین حق و خلق را، که بسیاری از مردم در فهم آن‌ها به بیراهه رفته‌اند، شرح داده و حقایق مهمی را دربارۀ توسل و واسطۀ بین بنده و پروردگارش، بازگو می‌کند.

## منابع کتاب «توحید عبادت» و اقتباس از کتاب توحید شیخ محمد بن عبدالوهاب**/**

شریعت در پایان کتاب «توحید عبادت» فهرست منابع مورد استفادۀ خود را ذکر می‌کند که عبارتند از 57 اثر. جالب اینجاست بیشتر این منابع (دو سوم آن‌ها) کتاب‌های اهل سنت می‌باشند؛ اعم از تفسیرهای قرآن (مانند تفسیر طبری، ابن‌کثیر، فخر رازی، بیضاوی، آلوسی و...) یا کتاب‌های فرق (مانند الفَرق بین الفِرَق بغدادی، الملل و النحل شهرستانی، و الفِصَل فی الملل والأهواء والنِحَل ابن حزم) یا منابع حدیث اهل سنت (مانند صحیح بخاری، مُوَطَّأ مالک، سنن ابی داود، سنن ابن ماجه و ...). او هیچ ابایی ندارد که به صراحت ذکر کند که یکی از منابع مورد استفاده‌اش، کتاب «فتح المجید» تألیف شیخ عبد الرحمن بن الحسن است، که در واقع، شرحی است بر کتاب «توحید» شیخ محمد بن عبدالوهاب، که بوسیلۀ نوه‌اش شیخ عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب نوشته شده ‌است؛ همچنین ذکر نام سه کتاب از آثار ابن‌قیم جوزیه، شاگرد ابن تیمیه (مدارج السالکین، إعلام الموقعین، و مفتاح دار السعاده) و کتاب سُبُل السلام صنعانی، که همه نویسندگان آن‌ها پیروان اهل حدیث و نسبت به دیگر علمای اهل سنت، در نقد شیعه صریح‌تر بوده‌اند.

حقیقت این است که هر کسی‌ کتاب شیخ محمد بن عبدالوهاب موسوم به «کتاب التوحید: حق الله على العبید» را مطالعه کند، به طور واضح پی می‌بَرد که «شریعت» قسمت زیادی از کتاب خود از همین کتاب برداشت کرده است؛ زیرا نه فقط عناوین بسیاری از فصل‌های دو کتاب یکی هستند، بلکه متن و موضوعاتی ‌که تحت آن عناوین شده نیز یکی است([[104]](#footnote-112)).

سید مقداد نبوی رضوی در این رابطه می‌نویسد:

«اما تأثیر شریعت از آموزه‌های وهابیت نیز مورد پذیرش موافقان و مخالفان اوست. مقایسۀ فهرست کتاب توحید عبادت (از آثار اصلی شریعت سنگلجی) با فهرست کتاب التوحید (تألیف محمد بن عبدالوهاب) همسانی قابل توجهی از مطالب این دو کتاب را نشان می‌دهد. سنگلجی در پاسخ به یکی از مخالفان خود که او را به رونویسی از کتاب التوحید متهم می‌کرد، گفته بود که بخش‌هایی از کتاب توحید عبادت را از روی کتاب التوحید نوشته‌است؛ نه تمام آن را([[105]](#footnote-113)). یکی از شاگردان نزدیک شریعت نیز گفته بود که وی در زمان حج، با مطالعۀ آثار وهابیان، به آموزه‌های ایشان گرایش پیدا کرد([[106]](#footnote-114)). بر همین اساس است که برخی شریعت سنگلجی را اولین کسی می‌دانند که عقاید وهابیه را در ایران ابراز کرد و عده‌ای [را] دور خود گرد آورد([[107]](#footnote-115))»([[108]](#footnote-116)).

اینجا مجدداً یادآور می‌شوم که نسبتِ وهابیت به اصلاح‌طلبان دینی، تهمتی است ناروا که منشأ آن چیزی جز تعصب فرقه‌ای نمی‌باشد؛ وگرنه، اولاً: اتفاق نظر با یک عالم یا مبلّغ در بعضی از موارد، دلیل بر توافق با او در همۀ موارد یا پیروی کامل از او نمی‌باشد؛ ثانیاً: شکی نیست که علامه شریعت سنگلجی، مشرب مستقلی داشت و جزو علمای شیعۀ اصلاحگر و خرافه‌ستیز بود؛ ثالثًا: خود شیخ محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار مذهب یا فرقۀ خاصی نبود و مانند ابن تیمیه و ابن قیم، پیرو مکتب فقهی امام احمد بن حنبل و اهل حدیث بود که این مکتب صدها سال قبل از شیخ محمد ابن عبدالوهاب پدیدار گشته و بعد از او نیز ادامه دارد.

# 8 کتاب «کلید فهم قرآن» و توجه دادن مردم به مرجعیت قرآن

## پیشگفتار: سخن مورخان و محققان در مورد اهمیت این کتاب

رسول جعفریان ضمن صحبت از شریعت سنگلجی به عنوان یکی از چهره‌های درخشان جریان تجدید‌نظر‌طلب در عقاید شیعه، چنین می‌نویسد:

«باید توجه داشت که گرایش کلی این قبیل جریان‌ها [منظور جریان‌های تجدید‌نظر طلب در عقاید شیعه] که تکیه به قرآن بود، در وی نیز وجود داشت و افزون بر آنکه مرتب محفل درس تفسیر داشت، کتاب «کلید فهم قرآن» وی که در مقدمۀ آن اشاره به این گرایش خود کرده، حکایت از همین مطلب دارد. همه‌‌‌‌ فهم کردن قرآن و موضعگیری در برابر کسانی که قرآن را غیر قابل فهم برای توده مردم می‌دانند، سبب شد تا این جماعت، دایرۀ متشابه را در قرآن محدود کنند. سنگلجی آیات متشابه را تنها در محدودۀ آیاتی می‌دانست که به صفات خدواند مربوط می‌شد([[109]](#footnote-117)). خواهیم دید که خرقانی در این باره، فقط حروف مُقَطّعه را جزوِ متشابهات دانسته و بقیۀ قرآن را محکم می‌دانست. اینان در این باره به آیاتی که دعوت به تأمل در قرآن را برای عموم مردم مطرح می‌کند، استناد می‌کردند. شریعت می‌گفت که هیچ کلمه و آیه‌ای در قرآن نیست که برای بشر قابل فهم نباشد([[110]](#footnote-118))؛ بطن قرآن هم، نه به معنای تفاسیر تأویلی، بلکه مقصود هدف و مقصود قرآن است و بس([[111]](#footnote-119))»([[112]](#footnote-120)).

جعفریان در جای دیگر تصریح می‌کند که گرایش قرآنی شریعت سنگلجی، بر آیت‌الله سید محمود طالقانی([[113]](#footnote-121))، که یکی از معروفترین مراجع انقلابی ایران است، تأثیر گذاشت:

«این نشانگر آن است که توجه طالقانی به قرآن، از مکتب شریعت سنگلجی و خرقانی است؛ نه آن‌چنان که برخی گفته‌اند، تأثیرپذیری از سید جمال [الدین افغانی] و [شیخ محمد] عبده ...»([[114]](#footnote-122)).

احسان طبری، نظریه‌پرداز، فیلسوف و نویسندۀ مشهور معاصر، در کتاب «ایران در دو سدۀ واپسین» می‌نویسد:

«شریعت در "کلید فهم قرآن" همان ایده‌آلی را تعقیب می‌کند که زمانی [مارتین] لوتر، توماس مونتسر و[ژان] کالون دربارۀ مسیحیت تعقیب می‌کردند. آن‌ها نیز می‌خواستند با اشاعۀ ترجمۀ انجیل([[115]](#footnote-123))، مسیحیت را به "پاکی روزهای اولیه" بازگردانند و از پیرایه‌هائی که بر آن بسته بودند بکاهند...»([[116]](#footnote-124)).

## نگاهی کوتاه بر مهم‌ترین مضمون‌های کتاب

کتاب «کلید فهم قرآن» که شریعت آن را بعد از کتاب «توحید عبادت» نوشت و آخرین کتابی بود که قبل از رحلتش تالیف کرد، از مهم‌ترین آثار و نوشته‌های ایشان به شمار می‌رود؛ زیرا روش و گرایش قرآنی شریعت را کاملاً و با تمام ابعاد منعکس می‌کند. این کتاب، همراه یک رسالۀ دیگری از آثار شریعت به نام «رسالۀ براهین القرآن»، در زمان حیات شریعت چاپ شد و دارای 249 صفحه است. عنوان آن، «کتاب کلید فهم قرآن بانضمام براهین القرآن» است. البته بعد از رحلت شریعت این کتاب به کوشش پیروانش بارها تجدید چاپ شد.

اینک، خلاصه‌ای از مهم‌ترین مطالب و بحث‌هایی را که شریعت در این کتاب مطرح کرده است:

علامه سنگلجی کتابش را با مقدمه‌ای آغاز می‌کند که در آن، روش فهمیدن درست قرآن را بیان کرده و می‌گوید که قرآن باید طبق فهم سلف (مسلمانان اولیۀ صدر اسلام) بفهمیم؛ نه طبق تفسیر‌های خلف، که قرآن را طبق افکاری تفسیر می‌کنند که از خارج از قرآن گرفتند، مانند فلسفه، تصوف یا اعتزال. او اینچنین توضیح می‌دهد:

**﴿**أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ**﴾** [محمد: 24] خدای‌تعالى می‌فرماید:

«آیا تدبر در قرآن نمی‌کنند یا بر دلها قفل زده شده‌است؟».

این آیه مبارکه در چهارده سال پیش، مرا متنبّه [= هشیار] و آگاه نمود که باید در کتاب خدا و دستور آسمانى تدبر کرد؛ زیرا که فهم دین و عمل به شریعۀ سیدالمرسلین، موکول است بر تدبر در آیات قرآنى و تعمق در کلمات سبحانى؛ و قرآن کتابى است دینى و فلسفى و اجتماعى و اخلاقى و حقوقی و نباید به صرف قرائت و خواندن ظاهر آن قناعت کرد؛ بلکه باید انسان تمامى شئون زندگانى را از قرآن بیاموزد و رستگارى دنیا و آخرت منوط به تعلیم قرآنست. بنابراین تدبر در آن بر هر فردى واجبست. لکن در زمان ما قرآن به هیچوجه محل توجه نبوده و بکلى مهجور و متروک است و همین، سبب بدبختى مسلمان‌ها شده ‌است که دین را از قرآن نمیگیرند و تعمق در آیات آن نمی‌کنند و هر یک، عقاید و آرائى براى خود از غیر قرآن اتخاذ کرده‌اند و نفاق غریبى میان مسلمانان پیدا شده ‌است.

این تدبر در قرآن، مبتنى بر تحصیل مقدماتى است؛ مانند تحقیق در حالات رسول اکرمص و واقف بودن بلاغت عرب جاهلی و دانستن شأن نزول آیات و مطلع بودن بر احوال عرب در عصر رسالت و مراجعه به تفسیر سلف صالح. با زحمات زیادى این مقدمات را تحصیل کرده کتب مدوّنه راجع به این موضوعات را یافتم؛ دیدم این مقدمات در فهم قرآن کافى نیست؛ بلکه باید خود را از هر تقلیدى دور کرده و هر گونه تعصبى را کنار بگذارم و قرآن را از مفسرین، که هر یک مذهبى دارند و رأیى براى خود اتخاذ کرده‌اند، اخذ نکنم؛ زیرا که مذاهب مختلف اسلام، که بعد از قرن دوم پیدا شد، هر یک قرآن را بر رأى و بر طبق مذهب و هواى خود تفسیر کرده‌اند و اگر بخواهم فهم قرآن را از تفاسیر مختلفه اخذ کنم، سرگردان خواهم شد؛ یکى معتزلى است و دیگرى اشعرى، و مفسر دیگر باطنى و دیگرى غالى، و مفسر دیگر جهمى و دیگرى ظاهرى، و مفسر دیگر زیدى و دیگرى اسمعیلى، و مفسر دیگر اخبارى و دیگرى اصولى، و مفسر دیگر صوفى و دیگر فلسفى، و مفسر دیگر قادیانى و دیگر مُرجَئى، و غیر این‌ها. به اندازه‌اى اختلاف در تفسیر و فهم آیاتست که اگر کسى بخواهد از این تفاسیر اتخاذ رأى و عقیده کند، غیر از بیچارگى و سرگردانى نتیجه‌اى نمی‌برد؛ بلکه ـ نعوذ بالله‌ـ گاهى این سرگردانى منجر به الحاد و خروج از دین خواهد شد.

و دیگر آنکه جمود در تفاسیر و تعبد به اقوال مفسرین خود یک نحو تقلید است و به نص قرآن که می‌فرماید: **﴿**إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ٢٣**﴾** تقلید حرام است و فرار از تقلید و ریختن تعصبات خود، کارى مشکل. لذا متوجه به مسبّب الأسباب و مسهّل الأمور الصعاب گردیده و ـ‌ بحمدالله‌ـ موفق به کشف مطلبى شدم و راه فهم دین و تدبر در قرآن مبین بر من باز شد؛ و آن اینست که باید دین را از سَلَف گرفت نه از خلف. به عبارات واضحتر، باید من ببینم در صدر اول اسلام چه خبر بوده ‌است و مسلمین صدر اول قرآن را چگونه می‌فهمیدند و پیش از پیدایش فلسفه و تصوف و اشعریت و اعتزال، این‌ها در اسلام مسلمین چه دینى داشتند؟ ولی اگر خدای نخواسته شخص متدبر در قرآن بخواهد دین را از خلف بگیرد و به هیچ وجه سلف صالح را محل عنایت قرار ندهد، مسلماً گرفتار یکى از این فِرَق خواهد شد؛ (وَنَعُوذُ بِالله مِنَ الضَلاّلِ).

پس از تفطن [دریافتن] به این معنى و هدایت شدن به راه راست و صواب، یکمرتبه بحول و قوه الهى زنجیر تقالید را پاره کرده، پرده تعصّبات و موهومات را دریدم و بارِ گران خرافات را از دوش بر انداخته، مشمول عنایت پروردگار گردیده و دین را از سلف صالح اخد کرده و هدایت به قرآن شدم:﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾ ([[117]](#footnote-125)).

شریعت پس از این مقدمه، کتابش را با فصلی تحت عنوان «قرآن تحریف نشده است» آغاز می‌کند، که در آن، دلایل محکم و متینی بر مصونیت قرآن از هر تحریف یا کم و زیاد شدن می‌آورد. سپس بیان می‌کند که بزرگان امامیه و محققان فرقۀ جعفریه قائلند که کتاب خدا به هیچ وجه تحریف نشده و برای تأکید مطلب، مشهورترین علمای امامیه - مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضى، شیخ طوسی، شیخ طَبْرَسی، فاضل جواد کاظمی، مولى صالح مازندرانی، محدث بحرانی، قاضی نورالله شوشتری، مقدس بغدادی، محقق کَرَکی، و شیخ بهائی- گفته‌هایی نقل می‌کند در مورد نفی وقوع تحریف که این اقوال، سخنان اخباری‌ها و غالیانی را که معتقد به وقوع تحریف هستند، کاملاً رد می‌کند.

نکتۀ مهم بعدی، فصلی ‌است به عنوان «قرآن قابل فهم است» که شریعت، دوازده آیۀ قرآنی را می‌آورد که ثابت می‌کند قرآن کریم کتاب روشن و بَیِّن [آشکار] و قابل‌فهم است و معتقد است که در کتاب خدا هیچ آیه‌ای که خلایق از فهم آن عاجز باشند، یافت نمی‌شود و تمامی آن، قابل تدبر و فهم است.

نمونۀ برخی از آیاتی که وی در این زمینه ذکر می‌کند، از قرار ذیل است:

1- **﴿**أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ**﴾** [محمد: 24] یعنی: «آیا تدبر در قرآن نمی‌کنند یا قفل بر دلهایش زده شده ‌است؟». آنگاه شریعت می‌پرسد: «خداوند در این آیه امر بتدبر فرمود؛ اگر در قرآن آیه‌ای غیر مفهوم بود، چگونه امر به تدبر می‌نمود؟»؛

2- ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ [النساء: 82]. یعنی: «آیا منافقان تفکر و تدبر در معانی قرآن نمی‌کنند تا آثار اعجاز بر ایشان ظاهر شود؟ اگر این قرآن از طرف غیر خدا بود هر آینه اهل عقل و استدلال در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند»؛

- ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ﴾ [الشعراء: 192 تا 195]. یعنی: «قرآن فرستاده خدای جهانست که آن را روح الامین بر دل تو فرود آورده ‌است تا باشی از بیم دهندگان به زبان عربی هویدا».

اینجا شریعت می‌پرسد: «اگر قرآن مفهوم نبود، مُنذِر [بیم‌دهنده] بودن رسول خدا به قرآن معنى نداشت و قرآن نازل شد به زبان عربی واضح؛ و اگر مفهوم نبود، گفتن اینکه قرآن به عربی آشکارا نازل شده، دروغ بوده ـ نعوذ بالله من غضب الله‌ـ پس معلوم شد که قرآن در منتهی درجۀ وضوح می‌باشد و فهم آن بر بشر آسانست. و همینطور ﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ﴾ [المائدة: 15]، یعنی: «براستى نور و کتابى روشنگر از جانب خدا نزد شما آمده است» و ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ﴾ [القمر: 17] یعنی: «قرآن را براى پند گرفتن آسان ساختیم، آیا پندپذیرى هست؟».

شریعت در ادامۀ بحث، چند حدیث نبویص و سپس چندین استدلال عقلی محکم در این برای اثبات گفتار خود می‌آورد. وی با این بیانات گفتۀ اخباری‌ها را رد می‌کند که منکر حجیت ظواهر قرآن بودند و ادعا می‌کردند تنها امام معصوم قرآن را می‌فهمد؛ مخصوصاً که اغلب روایاتی که ادعا می‌کنند ائمه برخی از آیات قرآن را تفسیر کرده‌اند، روایات نادرست و دروغینی هستند که از طرف غالیان جعل شده و به ائمه نسبت داده شده‌اند؛ زیرا طوری آیات را تفسیر می‌کنند که با کلماتی که در آیات به کار رفته است، هیچ تناسب ندارد.

همچنین شریعت با این دلایل، گفتۀ بعض از اصولی‌ها هم را رد می‌کند که ادعا می‌کنند باید اول علوم عربی از صرف و نحو و بلاغت و علم اصول فقه تا کتاب کفایه، و علم کلام و عقاید را خواند؛ آنگاه می‌شود قرآن را فهمید. آنان با این ادعا و سختگیری‌های بیهوده، مردم عوام را از بهره‌وری از معارف قرآن محروم کردند و طلاب حوزه را نیز از آغاز تحصیل علوم دینی‌شان از آموختن تفسیر دور کردند؛ در نتیجه، اکثر طلاب با وجود اینکه سال‌های درازی را در حوزه‌های علمیه گذرانده‌اند، متاسفانه هیچ بهره‌ای از علم تفسیر و از معارف قرآن ندارند.

شریعت در فصل‌های بعدی، به موضوع‌هایی می‌پردازد که شناخت آن برای فهمیدن قرآن ضروری می‌باشد؛ مانند: اسباب نزول و آشنایی با احوال عرب در عصر نزول قرآن. سپس فصلی با عنوان «قرآن آنچه را که متعلق بدین و شریعت است در بر دارد» آغاز می‌کند و دلایل محکمی بر این مطلب ‌آورده، در نهایت می‌فرماید: «خلاصۀ کلام: قرآن، جامع مسائل دین و شریعت است». وی آنگاه بر اهمیت سنت به عنوان شارح و مفسر قرآن کریم تاکید می‌کند و منکرین سنت را خارج از جماعت مسلمین ‌شمرده و می‌نویسد:

«در اینجا مطلبی است و آن این است که ما در شریعت و احکام، محتاج به سنت هستیم؛ اما در مسائل اعتقادی مثل اثبات صانع جهان و توحید و نبوت و معاد، چون قرآن کاملاً متعرض آن شده ‌است و حتى جزئیات را بیان فرموده و براهین ساطعه [= آشکار] بر آن اقامه نموده، احتیاجی در اینجا به هیچ وجه به سنت نداریم؛ و چون معلوم شد که مباحث قرآن کلی است و بدون مراجعه به سنت فهم آن ممتنع است، پس بطلانِ قول مردمی که غرضشان تخریب اسلام است و در آخرت نصیبی نداشته و خارج از جماعت مسلمینند، واضح شد که می‌گویند در قرآن بیان هر چیزی هست و ما محتاج به سنت نیستیم، و قرآن را تأویلات خنکی کرده، هوای [= هوس] خود را مدخلیت در فهم کتاب خدا می‌دهند و مراد از سنت، کردار و گفتار و اقرار یا تقریر نبی است: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾([[118]](#footnote-126)) [الأحزاب:21]»([[119]](#footnote-127)).

## معنای حقیقی «ظَهر» و «بَطن» قرآن

از آنجایی‌ که یکی از ادعاهای گمراه‌کنندۀ غالیان شیعه، که باعث دوری بخش چشمگیری از جامعۀ شیعه در طول تاریخ از آموختن قرآن کریم شده، این است که ادعا می‌کنند که قرآن، ظاهر و باطن دارد. آنان می‌گویند: تنها ائمه† باطن قرآن (مراد حقیقی از آیات آن) را می‌فهمند. شریعت، بخشی از کتابش را تحت عنوان «للقرآنِ ظهرٌ وبطنٌ» (یعنی قرآن ظهر و بطن دارد) نوشت؛ سپس تحت عنوان: «مراد از ظاهر، مفهوم عربی و مراد از باطن، فهم مراد و مقصد قرآنست» تمام دلایل واهیِ غالیان و تأویل‌های فاسد فرقۀ باطنیه را باطل کرده و ‌می‌گوید:

«بعضی گمان کرده‌اند قرآن را باطن و ظاهری است و احادیثی هم در این موضوع نقل کرده‌اند؛ چنانکه در حدیث مرسل از رسول خدا منقولست که فرمود: «مَا أنزل اللهُ آيَةً إِلا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ»([[120]](#footnote-128))، و همچنین روایت دیگر که: «إن للقرآن ظهراً وبطناً ولبطنه بطن إلى سبعة أبطن»([[121]](#footnote-129))، که این دو حدیث برای قرآن بطن ثابت می‌کند و تا هفتاد بطن هم گفته‌اند. اگر مراد از ظاهر، مفهوم عربی و مراد از باطن، فهم مقصد حق تعالى از فرستادن کتابست، ببیان واضح‌تر، مراد متکلم را بدست آوردن و مقصد از خطاب را فهمیدن باشد، این معنى پسندیده و در غایت اتقانست. و اگر مراد از باطن قرآن، معنائیست زاید بر معنا و مقصدی که اصحاب پیغمبر فهمیدند و تابعین تدبر در آن کردند، این دعوائیست محتاج بدلیل و برهان و ما در اینجا تحقیق مطلب را بطوری که رضای خدا و رسول در آنست به نظر قارئین [= خوانندگان] می‌رسانیم:

1- احادیثی که در این باب وارد شده که قرآن هفت یا هفتاد بطن دارد. این احادیث مرسل است و بهیچ وجه حدیث صحیح در این باب نداریم؛

2- این احادیث اسماعیلی و از مجعولات فرقۀ باطنیه ‌است که در تفاسیر و کتب اسماعیلیه ذکر شده؛ چنانکه در کتاب «اخوان الصفاء» که نویسندگانش از علماى باطنیه‌اند، مسطور است که کتب آسمانی تنزیل ظاهری دارد که آن معانی، الفاظ است و دارای تأویلاتی مخفی است که آن معانی معقوله می‌باشد و همچنین، واضعین شرایع، احکامی ظاهر و جلی دارند و اسراری باطنی و خفی؛ و در خطط مقریزی در دعوت ششم از دَعَوات نه‌گانۀ اسماعیلیه می‌گوید: وقتیکه مَدعُو برتبه پنجم رسید، داعی شروع می‌کند در تفسیر معانی شرایع اسلام از نماز و روزه و زکوة و حج و طهارت و غیر این‌ها از واجبات به اموریکه مخالف ظاهر است و هنگامیکه زمان دعوت طول کشید و مدعو معتقد شد که وضع احکام شریعت بر سَبیل رمز است و سیاست عام در آن ملاحظه شده و اینکه شرایع معنائی دارد غیر از معنى ظاهر، شخص داعی او را دعوت بکلمات افلاطون و ارسطو و فیثاغورث می‌کند.

غزالی در کتاب «مفاضح الباطنیه» می‌گوید: مرتبۀ فرقۀ باطنیه پست‌تر از هر فرقۀ گمراهی است؛ چون هیچ فرقه‌ای نیست که مذهب را بخودِ مذهب نقض کند و دین را بنفسِ دین باطل گرداند، جز فرقۀ باطنیه که الفاظ دین را از معنای اصلی خود تغییر می‌دهند و می‌گویند: این کلمات رمز است؛ و باید دانست که مذهب اینان، ابطال نظر و استدلال است»([[122]](#footnote-130)).

او این مبحث را اینچنین خاتمه می‌دهد:

«و اگر درست دقت شود، تأویلات خنکی که باطنیه ابداع کرده و بعضی از متصوفه متابعت نموده و جماعتی از اخباریۀ امامیه فهمیده یا نفهمیده معتقد بآن شده‌اند، لطمه بزرگی به اسلام زد و سبب پیدایش مهدی‌ها شد و در نتیجه، اسلام را ضعیف کرد و مسلمانان را پراکنده نمود. نتیجۀ کلام اینکه: اگر مراد از باطن، بیانیست که باطنیه کردند، خلاف عقل و منطق و حقیقت کفر و ضلالت است؛ و اگر مراد از باطن، مقصد و مرادِ قرآنست، خود معنائی صحیح و پسندیده می‌باشد»([[123]](#footnote-131)).

وی آنگاه نتیجه می‌گیرد که:

«هر معنای عربی از مسائل معانی و بیان، که فهم قرآن مبتنی بر آن می‌باشد، داخل در ظاهر قرآنست ... و هر معنائی که از قرآن شخص را مؤدّب به آداب و متخلّق به اخلاق فاضله و متّصف به صفات بندگی و اعتراف به ربوبیت خالق جهان گرداند، آن باطن قرآنست؛ چون مقصد و مقصود قرآن، دمیدن روح انسانیت و متوجه کردن خلایق به خالق جهان ‌است»([[124]](#footnote-132)).

شریعت این بحث را به دلیل اهمیت آن، بیشتر توضیح داده و در ادامه، در مورد آن به تفصیل سخن گفته است. عنوان بخش اول چنین است: «برای هر یک از ظاهر و باطن قرآن شرطی ‌است؛ شرط ظاهر آنستکه موافق لغت عرب باشد و مخالف با شرع نباشد». خلاصۀ آن بخش این ‌است که:

«باید هر معنائی که برای الفاظ قرآن کرده می‌شود، موافق قواعد عرب و معنائی که مخاطبین می‌فهمیدند باشد؛ چنانکه اگر عرب لفظی را در معنى خاصی استعمال کرد، جایز نیست به هوای نفس در معنى دیگر استعمال شود».

عنوان بخش دوم عبارت است از: «شرط فهم باطن قرآن، موافقت با لغت عرب و شهادت شرع است و تأویلات فرقۀ باطنیه باطل می‌باشد» و مضمون آن روشن است.

دیگر فصول مهم کتاب:

- تفسیر برأی و تقسیم آن به جایز و ممنوع؛

- مقاصد قرآن در وضع شریعت و احکام؛

- ناسخ و منسوخ قرآن؛

- محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن.

## محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن

این مبحث از اهمیت زیادی برخوردار است؛ چرا که غالیان و باطنییان از محکم و متشابه، سوءاستفاده‌های فراوانی نموده‌اند؛ چنانکه بیشتر آیات قرآن را جزو متشابهات شمردند و با این بهانه، درِ وسیعی برای تحریف معانی قرآن برای خود باز کردند؛ هرگاه کسی به اعتراض برمی‌خاست و می‌گفت: «این تفسیری که برای فلان آیۀ قرآن ذکر می‌کنید با معانی کلمات آیه هیچ همخوانی ندارد»، فوری جواب می‌دهند که: «این آیه جزو متشابهات است که فقط راسخان در علم، یعنی پیغمبر و امامان† می‌فهمند و باید آیه را طبق روایات وارده از آنان فهمید». به این خاطر، شریعت توضیح بیشتر و مفصل‌تری برای بحث محکم و متشابه می‌دهد و آن را اینطور خلاصه می‌کند:

«مراد از متشابه قرآن، آن است که حقایق معقوله در مبدأ عالم و دقایق محسوسه از لذات و آلام در معاد و معانی و حقایقی را که مردم مُتَوَغِّل [= دور از دانش] در عالم حس و خیال نتوانند آن را درک کنند، در قوالب امثله و عبارات تنزل دهد و در لباس کنایات و استعارات و تشبیهات بنمایاند، تا اینکه فهمش بر مردم نادان آسان باشد و اینان را به حقیقت و خدا شناسی راهنمائی کند و به اخلاق فاضله مُتَخَلَّق [= خوگرفته] گرداند. پس متشابهات بر پیغمبر نازل نگردیده‌ است که کسی جز خداوند آن را نداند، و حتى انبیاء و اولیاء و علما هم از درک آن عاجز باشند؛ بلکه نزول متشابه برای هدایت نادانان و تودۀ مردم است؛ و متشابهات قرآن منحصر است در بیان صفات خالق جهان مثل گوش و چشم و دست و رو و اِستواء [قرار گرفتن] بر عرش و امثال آن، و همچنین در کیفیت قیامت و معاد از آمدن خدا و ملائکه، و در کیفیت جنت از حور و قصور و اشجار و انهار و سُندُس و اِستَبرَق و أکواب و أباریق، و در کیفیت جهنم از آتش و غسلین و صدید و طبقات دوزخ و امثال آن ... اما در آیات راجع به شریعت و تقنین قانون و حقوق و سیاسات و اخلاق و اجتماعیات و تدبیر منزل و مدینه، به هیچ وجه متشابهى نیست و همچنین در اثبات مبدء [مبدأ] و معاد و نبوت، تشابه راه ندارد و تمامی آیات آن محکم و اُمُّ‌الکتاب ‌است»([[125]](#footnote-133)).

وی پس از ذکر چند نمونه از آیات متشابه قرآن می‌نویسد:

«و من ـ‌ ان شاء الله‌ـ بر طریقه سَلَف هستم و در آنچه که دربارۀ خدا و صفات او و آنچه متعلق به عالم غیب است، تفویض امر بخود حقتعالى می‌کنم»([[126]](#footnote-134)).

شریعت در پایان کتاب، در رسالۀ بسیار ارزشمند «براهین القرآن» روشن می‌کند که قرآن کریم دارای بهترین براهین برای اثبات صحت عقاید اصول دین می‌باشد، و دلایل و براهین قرآن، بسیار متین‌تر و بالاتر از براهین متکلمین و فلاسفه می‌باشد. سپس به بیان براهین قرآن در مورد توحید ـ اعم از توحید عبادت و توحید ربوبیت ـ می‌پردازد و آنگاه در مورد نبوت عام، نبوت پیغمبر آخرالزمان، حضرت محمد مصطفىص و روز رستاخیز و بقاى نفس بعد از مرگ نکاتی بیان می‌نماید.

شایان ذکر است که اغلب منابعی که شریعت در این کتاب استفاده کرده و از آن‌ها اقتباس‌های بسیاری نموده‌ است، برای تایید مطالب کتابش، از منابع اهل سنت استفاده برده است، به ویژه از کتاب‌های بعضی از علمای که با عقاید شیعه بسیار مخالفند؛ مانند: ابن‌تیمیه، ابن‌قیم جوزیه، ابن حزم اندلسی و غزالی. این نشان می‌دهد که وی نه فقط دانشمند آزاداندیش و مخالف با تعصب فرقه‌ای بوده ‌است، بلکه گرایش دینی او بیشتر به سمت اهل سنت و جماعت بوده ‌است.

خالی از لطف نیست که برخی از منابع کتابش را به عنوان نمونه در ذیل ذکر ‌کنیم:

تفسیر طبری، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (310 ق)؛ منهاج السنة النبویة، ابن تیمیۀ حرانی (728 ق)؛ زاد المعاد فی هدى خیر العباد، ابن قیم جوزیه (751 ق)؛ تفسیر المنار، سید محمد رشید رضا (1354 ق)؛ الملل والنحل، شهرستانی (548 ق)؛ الفِصل في الملل والأهواء والنِّحَل؛ ابن حزم ظاهری (456هـ)؛ تلبیس إبلیس، ابن جوزی بغدادی حنبلی (597 ق)؛ الاعتبار فی بیان الناسخ والمنسوخ من الآثار، حازمی (584 ق)؛ الأحکام في أصول الأحکام، سیف الدین آمدی شافعی (631 ق)؛ الموافقات في أصول الأحکام، شاطبی مالکی (790 ق)؛ الإتقان في علوم القرآن، جلال الدین سیوطی شافعی، (911 ق)، إحیاء علوم الدین، فضائح الباطنیة، و جواهر القرآن، همه نوشتۀ أبوحامد غزالی شافعی (505 ق).

# 9 سنگلجی تیشه بر بنیاد مادیگری می‌زند و به شبهات جوانان در مورد دین جواب می‌دهد

## درآمد

دهه‌های آخر زندگی شریعت سنگلجی همزمان بود با دوران سلطنت رضا شاه و سه سال آغازین سلطنت محمد رضا شاه([[127]](#footnote-135)). دوران رضاخان ـ همان طوری که قبلاً به آن اشاره شد ـ دوران گسترش نوگرایی، گرایش به غرب و مبارزه با نهاد روحانیت و شعائر مذهبی شیعه بود.

رسول جعفریان در مورد این مرحله از تاریخ ایران می‌گوید:

«در تمام این دوره، شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را بر ضد روحانیت سامان دادند. در این زمینه، همۀ گروه‌های غرب‌گرای راست و چپ‌های سوسیالیست و مارکسیست طرفدار شوروی، یکجا در مبارزه بر ضد روحانیت و دین با یکدیگر اتفاق نظر داشته و هماهنگ بودند، به عبارت دیگر، روند تحولات فرهنگی و سیاسی پس از مشروطه، قدم به قدم به ضرر مذهب و در جهت کاستن از نفوذ آن به پیش می‌رفت. در این دوره، وقتی متجددین غرب‌گرا و مارکسیست‌ها ــ با همۀ اختلاف نظری که داشته و دارندـ سخن از عوامل انحطاط و عقب‌‌افتادگی به میان می‌آوردند، مذهب را به عنوان عامل اصلی این عقب افتادگی می‌شناختند»([[128]](#footnote-136)).

وی سپس به نیرومند شدن کمونیسم و حزب توده در ایران در شروع سلطنت محمد رضا اشاره کرده و می‌نویسد:

«این نحلۀ فکری [یعنی کمونیسم] به تدریج از شمال ایران به سمت جنوب و تهران آمد و درست پس از رفتن رضا خان، به طور جدی توسط روشنفکران چپ مطرح شد و جاذبۀ زیادی را ایجاد کرد. این فعالیت، طی چند سال، چنان دامنه‌اش گسترده شد که بیم آن می‌رفت اگر رضا خان نتواند با توسل به زور دین را از میان بردارد، کمونیست‌ها با روش‌های حزبی ـ استالینی خود موفق به انجام این کار شوند»([[129]](#footnote-137)).

بنابراین طبیعی‌ است که در این شرایط، مادی‌گری و بی‌دینی در طبقۀ روشنفکر رواج پیدا کرده و بر اثر تبلیغات ملحدان و دشمنان دین، شبهاتی در اذهان نسل جوان در مورد اصول دین (مانند وجود خدا و وحی و نبوت ومعاد) پیدا شود؛ هر چند که باید به این نکته نیز توجه کنیم که فساد روحانیون شیعه در دوره حکومت قاجار، گرایششان به دربار و سکوت در برابر بی‌کفایتی‌های شاهان زنبارۀ قاجار و واگذاری خاک ایران به بیگانگان، مردم را از نهاد روحانیت بیزار و ناامید کرده بود و شاید همین امر، اصلی‌ترین عامل گسترش اندیشه‌های کمونیسم و مادی‌گرایی در آن دوران بود.

در این میان، جوانان متدینِ سرگردان، جهت دفع شبهات و رفع اشکالات ذهنی‌شان به علامه شریعت پناه برده، پرسش‌های خود را با کمال آزادی با وی مطرح می‌کردند، و او با صبر و حوصله گوش می‌داد سپس جواب‌های دندان‌شکن و قاطعی به شبهات ملحدین می‌داد؛ چه به صورت حضوری و یا از طریق درس‌ها و کتاب‌هایش.

اینک به عنوان نمونه‌ای از کوشش‌های فکری وی در این موضوع، بخش‌هایی از کتاب براهین القرآن [ضمیمۀ کلید فهم قرآن] را خدمت خوانندگان محترم می‌آوریم که در آن تیشه به ریشۀ پایه‌های فلسفی مادی‌گری و الحاد ‌زده و وجود خالق عالم را با محکم‌ترین دلایل ثابت می‌کند. او تحت عنوان «قرآن براهین بر اصول ایمان را در بردارد» می‌نویسد:

«.... بشر از آنروزیکه پای در این خاک‌دان طبیعت گذارد و دنبال تفتیش حقایق و تعلیل اشیاء رفت و متوجه بکون و هستی شد، نخست چیزی که نظرش را جلب نمود، این بود که: حقیقت این کون و عالم وجود چیست؟ و ثانیاً: نسبت مَنْ به کون چیست؟ و ثالثاً: در این عالم چه باید بکنم؟ این تفطن، انسان را وادار به جستجو و تحقیق نمود و آراء و عقاید مختلفی پیدا شد؛ جمعی گفتند: حقیقتی نیست و راهی بشر به حقیقت ندارد و این جماعت به سُفَسطائیین نامیده شدند؛ برخی گفتند: عالم منحصر به محسوس است و عالمی غیر از این عالم نیست. این گروه به حِسّیون خوانده شدند؛ گروهی گفتند: غیر از این عالم محسوس، عوالمی بیشمار که به نردبانِ حس نمی‌شود رفت و تحقیق در عوالم غیب منحصر به برهانست. اینگروه فلاسفه، الاهیّون نامیده شدند؛ و جماعتی گفتند: راه تحقیقِ حقایق، منحصر به مکاشفه‌ است و پای استدلالیان چوبین بود. این جماعت به صوفیه نامیده شدند. قرآن راه فهم حقایق را دلیل و برهان میداند با شرایطی که بعد از ذکر طرق مختلفه بیان خواهیم نمود»([[130]](#footnote-138)).

آنگاه تحت عنوان «طریقۀ سوفسطائیه و رد آن» می‌نویسد:

«هنگامیکه به تاریخ فلسفه مراجعه کنیم، می‌بینم مذهب شک در اعصار مختلف جلوه‌ها نمود چنانکه «جورجیاس» که یکی از زُعَمای [= پیشوایان] سوفسطائیه‌ است، میگوید ما در وجود اشیاء شک داریم و اگر موجود هم باشد، راه به معرفت آن نداریم. و در اعصار جدید از زعمای مذهب شک «داوید هیوم» است [که] میگوید: مسائلی را که عقل بشر به آن اعتماد می‌کند و میگوید به توسط آن‌ها به حقیقت راه می‌پیمائیم، تمامی آن وهم و خیال است؛ مثل علت و معلول و سبب و مسبب و جوهر و عرض امثال آن. پس بنابراین، به هیچ وجه راه به حقیقت ممکن نیست ... خلاصۀ تمامی این بیانات اینست که سوفسطائیه متشعب به سه گروه‌اند:

1- لا ادریه که می‌گویند: ما شک داریم و در اینکه شاک هستیم شک داریم؛

2- عنادیه می‌گویند: هیچ قضیه‌ای بدیهی یا نظری نیست، مگر اینکه برای آن معارضی هست و میان قضایا معانده ‌است. مثلاً قضیه عالم، حادث است با براهینش میان قضایا تعاند است. ما نمی‌توانیم میان قضایا ترجیحی قایل شویم و حکم کنیم؛

3- عندیه می‌گویند: عقیدۀ هر قومی، قیاس بآن قوم حقست و قیاس بخصومشان باطل»([[131]](#footnote-139)).

ودر آخر می‌نویسد:

«... و باید دانست که قول سفسطائیین بنفی حقایق مکابره با عقل و حس است.

و در رد قول اینان کفایت می‌کند که گفته شود شما میگوئید: اشیاء حقیقتی ندارند؛ آیا این کلامی که می‌گوئید حقست یا باطل؟ اگر گفتند حقست، پس حقیقتی ثابت شد، و اگر گفتند حق نیست، پس به بطلان قول خود اعتراف کردند. و به شکاک از این فرقه می‌گوئیم: این شکی که شما دارید، یا موجود و صحیح است یا موجود و صحیح نیست. اگر گفتند: موجود و صحیح است، پس حقیقتی را قائل شدند، و اگر گفتند: موجود و صحیح نیست، پس بنابراین ابطال و نفی شک را نمودند و مسلماً در ابطال شک اثبات حقایق است.

اما قول جمعیتی که می‌گویند: هر قضیه‌ای نزد کسی‌که آن را حق میداند حقست و نزد آنکسی که آن را باطل میداند باطل است، جواب می‌دهیم: اعتقاد حقیت در چیزی، آن را حق نخواهد نمود، و همچنین اعتقاد ببطلان آن، آن را لباس باطل نخواهد پوشانید. حق آن موجود، ثابت در متن واقع و نفس الامر است؛ اعتقاد در آن به هیچ وجه مدخلیتی ندارد و بسبب آن، واقع تغییر نمی‌کند. اگر این حرف صحیح باشد، لازم می‌آید یک‌چیز در آنِ واحد هم موجود باشد و هم معدوم، و این اجتماعِ نقیضین خواهد شد و بطلان آن از بدیهیاتست»([[132]](#footnote-140)).

آنگاه تحت عنوان «طریقه حسیون و تجربیون و ابطال آن» می‌نویسد:

«این طایفه بر آنند که جز جسم و جسمانی، چیز دیگر وجود ندارد و می‌گویند: موجود، منحصر به محسوس است و هر محسوسی یا جسم است یا جسمانی؛ پس آنچه جسم و جسمانی نباشد، موجود نیست و ماورای آبادان تن و قریۀ بدن، مملکتی دیگر قائل نیستند. و می‌گویند: آنچه موضوع معرفت است و ممکن است بشر بآن راه پیدا کند، منحصر به محسوساتست و علم را در حدود محسوساتی که در تحت اختیار و تجربه در میآید، محصور میدانند، و آنچه محسوس نیست، تعقلِ آن را ممتنع میدانند، و هر علمیکه بر معقولات دور می‌زند، آن را علم نمی‌شمارند؛ بلکه وهم و تخمین می‌پندارند.

و موضوع علوم‌شان محسوساتست، و قوۀ شناسائی اشیاء را قوه مشاعر و حواس میدانند، و حواس را جز ترتیب اعصاب چیز دیگر نمی‌پندارند، و طریقۀ تحقیقشان طریقۀ تجربه و حس است، و هرچه به این دو درآید آن را علم می‌دانند؛ و بنابراین، طریقۀ مباحث الهیات و نبوات و خودشناسی و اخلاق را علم نمی‌دانند؛ چون مباحث متعلق به این‌ها غیر محسوس است و در تحت تجربه و حس در نمی‌آید و خاتمه سخنانشان «سَلامٌ عَلَى الْوَحْی وَالدِینِ».

و بنابراین مبادی فاسد پیشوای این مذهب «کنت» علوم را بریاضی و طبیعی و فلک و شیمی و علم‌الحیوة و علم الاجتماع تقسیم نموده‌ است و دلیل بر فساد قول اینان اینست که:

1- ما بالضروره میدانیم افراد انسان در حقیقتِ انسانیت، مشترکند. پس این حقیقت مشترک یا شکل و قدر و حَیِّز [محل] معین دارد یا ندارد. اگر اینقدر مشترک شکل و حیز معین داشته باشد، لازم می‌آید که مشترک نباشد؛ چون هر تشخصی مخالف تشخص دیگر است، و اگر آن حقیقت مشترک قدر و وضع و شکل معین نداشته باشد و مُتَعَیِّن [= ثابت] بهیچ تعیُّنی نباشد و با هر تعیِّنی جمع شود، مسلّماً محسوس نخواهد بود و معقول خواهد شد؛ پس گفته ایشان که هرچه محسوس نیست معقول نخواهد بود باطل شد و بحث و تفتیش در محسوس ما را بغیر محسوس رسانید و آن مفهوم انسان کلی است؛

2- کسی‌که اعتراف بمحسوس نمود، باید اعتراف کند که حسی هست؛ چون اگر حس نباشد، محسوس نخواهد بود و حس محسوس نیست؛ بلکه معقول است. پس از اعتراف به محسوس، اعتراف بغیر محسوس بوجود آمد؛

3- هر عاقلی نمیتواند منکر تعقل خودش شود با اینکه عقل نه متوهّم است و نه محسوس؛

4- برای محسوسات، علاقهائی پیدا می‌شود که نه محسوس است و نه متوهم؛ و آن ادراک طبایع کلّیه ‌است، مثل عشق و خجل و وجل و غضب و شجاعت و جبن و امثال آن؛ چون کلی این‌ها را عقل مدرک است؛ اما اشخاص و جزئیات این‌ها مثل عشق بفلان یا غضب بر بهمان یا ترس از فلان بحس ادراک نمی‌شود؛ اما بوهم ادراک خواهد شد؛ و هنگامی‌که ثابت گردید که در عالمِ هستی موجوداتیست که بالذات از این مراتب خارجند چون ذات ربوبی و موجودات عالم غیب، پس آن‌ها اولى هستند که معقول باشند نه محسوس.

اما توهمی‌که حسّیون نمودند به اینکه فکر در حقیقت وظیفه عضویست مثل جمیع وظایف بدن، چنانکه وظیفه معده و امعاء هضم غذا و کبد افراز صفراء و غدد فکیه و آنچه زیر زبانست افراز لعاب می‌باشد، همچنین وظیفه مخ فکر است که بواسطه تأثرات از امور وارده بر آن کار استدلال و استنتاج از او صادر می‌گردد.

این توهم در منتهی مرتبه فساد و بطلان است و دلیل بر این اینست که هضم و افراز صفرا و لعاب از نوع فکر نیست؛ چون هضم و امثال آن عمل مادی محض است شبیه اعمال طبیعت مثل انبات و تبخیر؛ لکن عمل فکر معنوی است و آن احاطه بکون محسوس و معقول می‌باشد و مناسبتی با عمل مادی صرف چون هضم و امثال آن ندارد. و دیگر آنکه مخ تحقیقاً مدرک نیست؛ بلکه آن آلت برای ادراک است چنانکه چشم آلت دیدنست.

اگر گفته شود: ادراک در انسان بواسطه بزرگی و کوچکی مخ قوی و ضعیف می‌گردد و کمال شکل و ترکیب کیمیاوی آن تأثیر کامل در ادراک دارد، در جواب می‌گوئیم: این کلام مثل اینست که بگوئی ابصار در انسان بنسبت صحت چشم و سلامت اجزاء آن از عوارض و کمال و شکل و ترکیب کیمیاوی آن قوی می‌گردد و همچنین گوش بواسطه کمال اجزاء و دقت ترکب قوی می‌گردد؛ لکن اگر دقت کامل شود، می‌بینیم که حقیقه مُبَصِّر چشم نیست و همچنین شنونده گوش نیست؛ چون گاهی می‌شود چشم در منتهی مرتبه صحت و سلامت است، و لکن چون نفس اشتغال بامر مهمی دارد ‌ـ مثل وحشت سخت یا درد شدید ـ با اینکه چشم باز و سالم است پیش پای خود را نمی‌بیند؛ و همچنین گوش با آنکه صحیح است، بواسطه اشتغال نفس بامر مهمی اگر فریاد هم زده شود گوش نخواهد شنید.

ممکن است در اینجا گفته شود چون مخ متأثر از اَلَم [= درد] و فَزَع [= ترس] شدید گردید، انسانرا از تمیز مبصرات و محسوسات منصرف می‌کند و این ندیدن و نشنیدن بواسطه انصراف است. این ایرادیست بسیار سست؛ موجودیکه شانش این باشد که از شغلی بشغل دیگر متوجه شود و نزد امری دون امری توقف کند، نمی‌شود گفت آن موجود مادی محض است. ما آلات مادیه را که دقت می‌کنیم می‌یابیم از کاری بکار دیگر منصرف نمی‌شوند مگر آنکه حایل مادی پیدا شود؛ مثل آیینه که منصرف و متوجه شخصی دون شخصی نمی‌شود مگر وقتیکه میان یکی از آن‌ها و آئینه حجابی پیدا شود. پس اگر چنانکه مخ، مادّی محض باشد ‌ـ مثل آلات ساعت یا آلات بخاری دیگر ـ جنون است بگوئیم بواسطه الم و فزع منصرف می‌گردد، چون تألّم و فزع، از امور معنویه و و همیه ‌است؛ از خواص ماده و حرکت نیست.

خلاصه، مخ ترکیب و مواد داخلی و خواص آن معلوم است؛ چگونه تصویر می‌شود از مواد جامد غیر مدرک جوهر زنده‌ایکه حدّی برای تصوراتش نیست و نهایتی برای مدرکاتش نمی‌باشد پیدا شود؟ «وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَیدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِین»([[133]](#footnote-141)).

شریعت در جای دیگری از همین کتاب تحت عنوان «ادله قرآن بر اثبات خالق جهان» می‌نویسد:

«از استقرای کتاب مجید معلوم می‌شود که اثبات صانع [= آفریدگار] عالم، بچهار طریق فرموده ‌است: 1- دلیل عنایت؛ 2- دلیل اختلاف؛ 3- دلیل اختراع؛ 4- دلیل فطرت؛ و ما هر یک را جداگانه بسمع اهل تحقیق می‌رسانیم:

دلیل عنایت

این دلیل، از راه عنایت و توجه بر اسنان و اینکه همه موجودات برای او آفریده شده‌ است، و مبنای این دلیل بر دو اصل است: یکی آنکه همه موجودات عالم با وجود انسان موافق و سازگار است؛ دوم آنکه این موافقتِ ناگزیر باید از طرف فاعلِ قاصدِ مرید علیمی باشد؛ زیرا این موافقت و سازگاری ممکن نیست از راه تصادف و اتفاق بعمل آید.

اما اصل اولی ثابت می‌شود با تفکر در اینکه شب و روز و آفتاب و ماه و فصول چهارگانه و کرۀ زمین همگی با وجود انسان سازگار و ملایم است و همچنین بیشتر حیوانات و نباتات و جمادات و اغلب جزئیات دیگر از قبیل باران و رودخانه‌ها و دریا‌ها و آب و هوا و آتش بالتمام با آن موافق و ملایم می‌باشند و همینطور با تأمل و دقت در اعضای بدن انسان و حیوان که همه با حیات و وجود انسان توافق دارند، این مطلب واضح و روشن می‌گردد و خلاصه هرکه بخواهد بیشتر خدا را بشناسد و اساس توحید او محکم و کامل گردد، باید منافع بیشمار یک یک فحص و تحقیق نماید.

و از اینجا اصل دوم نیز ثابت و مبرهن می‌گردد؛ زیرا ممکن نیست که اینهمه موجودات برای منفعت وجود انسان اجتماع کند و این اجتماع بدون ارادۀ فاعل و از راه تصادف و اتفاق صورت گیرد. مثلاً اگر کسی سنگی ببیند که آن را طوری کار گذاشه‌اند که برای شستن مناسب و موافق است، شکی نمی‌کند که آن بقصد و ارادۀ فاعلی انجام یافه‌است و وقوع و قرار یافتن آن بآن صفت از راه اتفاق و تصادف صورت نگرفته‌است و هرگاه سنگی را ببیند که هیئت و وضع آن برای جلوس مناسب نباشد، می‌تواند بگوید آن هیئت بدون قصد قاصدی حاصل شده‌ است؛ همینطور اگر کسی بجهان نظر اندازد و آفتاب و ماه و ستارگانرا ببیند و بفهمد که چگونه از حرکت آن‌ها فصول چهارگانه بوجود می‌آید و چگونه روز و شب درست می‌شود و سبب نزول باران و حرکت باد را ملاحظه کند و در اجزاء زمین و حیوان و نبات دقت نماید و در موافقت آب با ماهیان و حیوانات دریائی و سازگاری هوا با مرغان تامل نماید، بدون درنگ بوجود صانعی عالِم و پروردگاری حی و مرید اعتراف خواهد کرد و از عنایتی که در موافقت و ملایمت اجزاء و موجودات عالم با وجود انسان در میانست پی خواهد برد که اینهمه از راه تصادف و اتفاق صورت نگرفته ‌است و قصد قاصد و ارادۀ مریدی در کار بوده ‌است. هنگامیکه این دلیل قرآنی بر اثبات خالق جهان واضح شد، اینک آیات وارده از قرآن را در بیان این دلیل ذکر می‌کنیم ...»([[134]](#footnote-142)).

در اینجا شریعت تعدادی از آیات قرآن کریم را در این باره می‌آورد؛ سپس با همین سبک منطقی و استدلالی، به شیوه‌ای بسیار زیبا و محکم، دلیل اختلاف و دلیل اختراع را برای اثبات وجود خدا شرح می‌دهد، تا به دلیل فطرت می‌رسد و می‌گوید:

«دلیل فطرت بر اثبات خالق جهان:

خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ...﴾([[135]](#footnote-143)) [الروم:30] حضرت رسول اکرمص می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، ثُمَّ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصّـِرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ» یعنی: «هر کسی بر فطرت توحید و اسلام از مادر متولد می‌شود؛ مگر اینکه پدر و مادر او را یهودی و نصرانی و مجوس بار بیاورند».

دلیل بر این مطلب اینست که: همواره مردم از مردی طبع و غریزه و بدون اراده متوجه به خالق جهان می‌شوند و در شداید و بلایا و سختی‌ها خدای یگانه را بیاری می‌طلبند و جز ذات مقدس او مسبب‌الاسباب و مُسَهِّل‌الامور الصعاب نمی‌بینند و حل مشکلات و قضای حاجات و رفع کربات را در دست قدرت او می‌دانند و در اقدام به کارهای بزرگ و مبادرت به عملیات مهم بار می‌کنند و موفقیت و کامیابی را موکول به اراده و لطف او می‌دانند؛ چنانکه قول خدای تعالی بر این معنی گواه ‌است:

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتَكُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوۡ أَتَتۡكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَدۡعُونَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٠ بَلۡ إِيَّاهُ تَدۡعُونَ فَيَكۡشِفُ مَا تَدۡعُونَ إِلَيۡهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوۡنَ مَا تُشۡرِكُونَ﴾ [الأنعام: 40 و 41] یعنی:

«[ای محمد] بگو: خبر دهید مرا اگر شما راست می‌گوئید، در حین نزول عذاب و رسیدن روز قیامت جز خدای عالم کسان دیگر را به یاری می‌طلبید؟ ولی شما فقط خدا را می‌طلبید و او را بیاری می‌خوانید آنگاه خداوند اگر اراده فرمود عذاب را از شما بر می‌گرداند و حاجات شما را بر می‌آورد و در این هنگام، شما آن‌هائیرا که برای خدا شریک قرار داده بودید، فراموش می‌کند».

شخصی از حضرت صادق دربارۀ خداپرستی سؤال کرد [و ایشان] در جواب فرمود: ای بندۀ خدا، هرگز کشتی شما در دریا شکسته‌ است در حالتی که نه کشتیِ نجات ده موجود بود و نه شناوری می‌دانستی؟ گفت: بلی. بعد امام فرمود: آیا در این موقع دل تو امیدوار بود که قدرت و نیروی دیگری تو را نجات دهد و از شر غرق شدن و هلاکت خلاصی بخشد؟ گفت: بلی؛ امام فرمود: همین قدرت خداوند متعال می‌باشد که بر نجات و خلاصی تو در جائیکه منجی و خلاص دهنده‌ای نیست قادر است بر پناه دادن و فریادرسی تو در جائیکه پناه دهنده و فریادرسی نبود، توانا بود»([[136]](#footnote-144)).

از این بیانات معلوم شد که ظاهرترین و آشکارترینِ موجودات، ذات باری جل جلاله ‌است پس ناچار می‌بایست که شناختن و معرفت آن، اول معارف بشری و مبدأ معلومات انسانی گردد و فهم آن برای عقول و اذهان آسانترین مفاهیم باشد؛ ولی ما می‌بینیم که امر برعکس است؛ پس ناچار این را سببی است.

اینکه گفتیم: خداوند اجلی و اظهر موجوداتست، با مثال کوچکی معلوم می‌شود: شخصی را می‌بینید که مشغول نوشتن کتاب یا دوختن لباس است، ظاهرترین و جلی‌ترین صفات آن مرد، حیات و علم و قدرت اوست؛ اما صفات باطنی او ـ از قبیل غضب و شهوت و خلق و مرض و صحت او ـ بر ما معلوم نیست؛ صفات ظاهری او را نیز در مرحله نخستین تشخیص نمی‌دهیم و در بعضی دیگر از صفات ظاهری او شک و تردید می‌کنیم. اما صفاتیکه اظهر [= آشکارترین] تمام صفات است [و] در مرحله اول، ذهن متوجه آن نمی‌گردد و هیچگونه شک و تردیدی راجع بآن صفات در فکر ما راه نمی‌یابد، همان وجود حیات و علم و توانائی اوست این صفات مانند صفات دیگر از قبیل رنگ بشره [= پوست] و طول و عرض بحواس خمسه ظاهری ادراک نمی‌شود؛ بلکه بلافاصله پس از دیدن حرکت دست و نوشتن یا دوختن او، پی به اراده و علم و حیات او می‌بریم.

همچنین اگر نظری به جهان و ماسِوَی الله بیاندازیم و آنچه را که با حواس پنجگانه خود از دریا و خشکی و کوه و بیابان و نبات و جماد و حیوان و کرات آسمانی و ستارگان ثوابت و سیارات و ماه و خورشید مشاهده کنیم و تحت مطالعه درآریم، از این جنبش و حرکت دائمی و از این موجودات و مصنوعات مختلف، و از این تطورات گوناگون و تحولات عدیده که در نفوس خود و همنوع و همجنس خود و در کلیه ذرات عالم می‌بینیم، به وجود صانعی که دارای حیات و علم و توانائی است اقرار و اعتراف می‌کنیم؛ بلکه پیش از آنکه جهانرا در تحت مطالعه و مشاهده درآوریم از علم به نفس خود و حرکات و اطوار که ناشی از آنست، و از مشاهده اعضای بدن و سر و دست و پا و گردن و مغز و قلب می‌فهیم که ساخته و پرداختۀ یک صانع توانا و عالم و حی می‌باشیم، و چون مشاهده و علم به نفس، اسبق علوم نتیجۀ این مشاهده که اقرار به وجود صانع حی مدرک باشد، اظهر و اسبق و اجلای جمیع معارف خواهد بود.

و در صورتیکه دست نویسنده و خیاط، به دانش و حیات و توانائی او دلالت کند، چگونه این همه موجودات از بشر و حیوان و نبات و جماد و اختلاف انواع و انفس و ترکیب اعضاء و گوشت و پوست و استخوان و اعصاب و خلاصه همه ذرات، یکایک بر موجودیت او شاهدی ناطق و گواهی صادق نباشند و مشاهدۀ این معنی عقول را خیره ساخته و کمیت افکار و اندیشه‌ها را در وادی حیرت لنگ می‌کند؛ زیرا کدام دیده‌ایست که از مشاهدۀ عظمت خیره نگردد و از مطالعۀ جمال و جلال لایتناهی مبهوت و متحیر نباشد»([[137]](#footnote-145)).

از گفته‌های شریعت و کوشش‌های فکری او در رد الحاد و مادیگری و ثابت کردنِ اصول دین برای نسل جوان، به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. البته وی در کتاب مزبورش دلایل بسیار روشن و قاطعی برای ثابت کردن نبوت و وحی و روز رستاخیز نیز دارد، که در آن تمام شبهات ملحدان را جواب می‌دهد.

# 10 دیدگاه شریعت نسبت به نبوت و رد او بر دیدگاه فیلسوفان و باطنیان

شریعت سنگلجی در کتاب «کلید فهم قرآن» تحقیق با اهمیتی دربارۀ نبوت انجام داده که در آن، دلایل قرآنیِ نبوت عام و نبوت حضرت محمد مصطفىص را ارائه می‌دهد و در پایان، حقیقت وحی را بیان می‌کند و تصور فیلسوفان و باطنییان و برخی از علمای امامیه را از حقیقت وحی با دلایل علمی محکم رد می‌کند. ما اینجا خلاصۀ آن بحث را که منعکس‌کنندۀ تبحّر شریعت و ژرفنگری اوست برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنیم. او در مبحثی تحت عنوان «حقیقت وحی» می‌نویسد:

«انبیاء و رسل را حسی است غیر حس عقل و قوه‌ایست به مراتب بالاتر و قوی‌تر از عقل، و این حس در غیر رسل نخواهد بود و بیان این مطلب، مبتنی بر ذکر مقدمه‌ایست: فلاسفه اصول ادراکات را سه دانسته‌اند: احساس و تخیل و تعقل؛

احساس: ادراکی است که به توسط حواس ظاهره برای نفس حاصل می‌شود و شرط ادراک حسی آنست که مُدرَک (درک شده) موجود مادی باشد و حاضر نزد مُدرِک (درک کننده) باشد تا ادراک حاصل شود.

تخیل: ادراکی است که به توسط خیال بر نفس حاصل شده صوری را درک می‌کند و شرط آن در وقت ادراک حضور ماده نیست.

تعقل: ادراکی است که به توسط قوۀ عاقله از معانی مجرده و حقایق کلّیۀ برای نفس حاصل می‌شود.

چنانکه ذکر شد، فلاسفه حقیقت وحی را کمال قوۀ عقلی می‌دانند که بآن قوۀ عقل، نبی درک حقایق و معانی را در اسرع اوقات با اتصال به عقل فعال می‌نماید و کمال قوۀ خیالِ نبی، آن صورتِ مجردِ عقلی را موجود حسی می‌گرداند و بطور الفاظِ مسموعه [قابل شنیدن] جلوه می‌دهد و آن حقیقتِ جبرئیل، که عقل فعالست، نفس نبی آن را بسبب قوۀ خیال، شخصی نورانی جلوه میدهد؛ پس وحی را از شئون قوۀ عقلی گرفتند و رؤیت جبریل و شنیدن کلمات را از تصرفات خیال و مخترعات آن دانستند.

این تحقیق پسندپده نیست؛ زیرا لازمۀ حرف فلاسفه این است که قرآن کلمات ربانی نبوده و نزول جبرئیل هم حقیقتی نداشته باشد؛ یعنی نفس نبی به توسط قوۀ خیال، اختراعِ الفاظِ مسموعه کرده ‌است و شخص جبرئیل، شبحی از مخترعات خیال او می‌باشد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرچه قرآن از لب پیغمبر است |  | هرکه گوید حق نگفته، کافر است |

ما در اینجا می‌خواهیم بیان کنیم که وحی بر رسل به توسط ادراک چهارم و قوۀ عقل است و وحی فوق تعقل می‌باشد وحس و قوه‌ای که انبیاء و رسل بوسیله آن کشف حقایق می‌کنند و مهبِط [= محل فرود] وحی و نزول جبرئیل می‌گردند آن را فؤاد گویند؛ چنانکه قرآن بدین معنی تصریح دارد و می‌فرماید: **﴿**مَا كَذَبَ ٱلۡفُؤَادُ مَا رَأَىٰٓ **﴾** [النجم:11]([[138]](#footnote-146))، انبیاء و رسل اگر چه در ظاهر بمصداق آیۀ **﴿**قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ**﴾** [الكهف:110]([[139]](#footnote-147)) و امثال آن، بشرند، می‌خورند، می‌آشامند، راه می‌روند، می‌خوابند و می‌میرند، و بالاخره تمام احکام بشریت بر آن‌ها جاریست، ولی از حیث روح و نفس و قوای باطنه و ادراک و اراده و مشاهدۀ حقایق و مراوده با عالم غیب، صنف خاص ممتازی هستند؛ چنانکه مشاهده می‌کنیم اصناف انسان اگرچه در حقیقت حیوانیت و ناطقیت شریکند، اما باندازه‌ای از یکدیگر ممتازند که گویا از حیوانات هم پست‌تر می‌باشد. صنف دیگر باندازه‌ای عاقل و زیرک است که به هیچ وجه شباهت بصنف اول ندارد؛ مثل فلاسفه و مخترعین، و صنفی باندازه‌ای پلید و درنده ‌است که گویا از درندگان درنده‌تر می‌باشد، و صنفی باندازه‌ای پاک و سالم که گویا از ملائکه برتر و بالاتر است. شما نمی‌توانید بگوئید ادراکات فلاسفه همان ادراکات ابلهان می‌باشد؛ بلکه می‌توان گفت بین اغبیاء و احمقان بشر با فلاسفه و مخترعین تضاد هست، همین اختلاف شدید میان اصناف بشر سبب شد که بعضی از فلاسفه مثل ابی البرکات بی‌میل نیست که بشر را دارای انواع مختلف بداند.

خلاصۀ کلام، اگر اصناف بشر را استقراء [جستجو] کنیم، می‌یابیم که در هیکل انسانیت شریکند، اما در جوهر نفس و ادراکات و اخلاق مختلف می‌باشند. دایرۀ ادراکات صنف بیخردان، منحصر بمحسوسات حواس ظاهر و خیال و واهمه ‌است و از این دایره تجاوز نمی‌کند؛ فلاسفه و مخترعین از دایرۀ عقل خارج نیستند و ادراکاتشان عقلی است؛ اما انبیاء و رسل دایرۀ ادراکشان فوق عقل است و اگرچه قوای ظاهر و باطن ایشان در منتهی مرتبۀ شدت و کمالست؛ لکن قوه‌ای که آن‌ها را بحقایق آشنا کرده قوۀ دیگر و حس دیگر است و به هیچ وجه عقل و خیال و وهم در آن عالم راه ندارد؛ مشاهدات آنان با فؤاد است. بین انبیاء و فلاسفه امتیاز جوهری است: آلت ادراک فلاسفه، عقل و آلت مشاهده انبیاء، فؤاد می‌باشد. سلسله رسل، مَفطور [= آفریده] بر اِنسِلاخ [= بیرون آمدن] از عالم بشریتند و مجبول [= آفریده شده] بر تخلیه تمامی قوا. روح پاک رسل در هنگام نزول وحی و جبرئیل، انسلاخ تام و تخلیۀ حقیقی از قوای ظاهره و باطنه پیدا می‌کند و بقوۀ فؤاد، مشاهده عالم غیب می‌نمایند، و این انسلاخ و تخلیه، در طُرفَة العین [= چشم بر هم زدن] برای آنان حاصل می‌شود. این انسلاخ و انقطاع از عالم بشریت و اتصال بمَلاء اعلى و ناموس مقدس علم ـ که جبرئیل باشد ـ حالت وحی نامیده می‌شود؛ پس چنانکه امتیاز بشر از حیوان، به نطق و درک کلیات است، امتیاز میان رسل و فلاسفه، بقوۀ فؤاد و سرعت انسلاخ و مشاهدۀ سکان ملاء اعلی و شنیدن خطاب ربانی و کلمات سبحانی می‌باشد.

چون معلوم شد که حالت وحی، مفارقت [= مفارقت] از عالم بشریت بعالم مَلَکیت و تلقی کلام از رب‌‌ العالمین است، پس حالت وحی از سخت‌ترین حالات می‌باشد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: **﴿**إِنَّا سَنُلۡقِي عَلَيۡكَ قَوۡلٗا ثَقِيلًا**﴾** [المزمل:5]([[140]](#footnote-148)) پیغمبر در حالت وحی و نزول جبرئیل ناله می‌کرد و برای او حالت بیهوشی و غش دست می‌داد؛ حتی رزوهای بسیار سرد عرق از پیشانی مبارکش جاری می‌گردید و باندازه‌ای آن حالت شدید بود که گویا در وقت وحی و نزولِ جبرئیل، می‌مرد و زنده می‌شد. اگر این حالت وحی ـ چنانکه فلاسفه گفته‌اند ـ تعقل و تخیل می‌بود، غش کردن معنائی نداشت. حتی رسول اکرم بعد از حالت وحی بسردرد شدیدی مبتلا می‌گردید و از برای رفع سردرد خود، حنا بسر می‌بست. از این بیان معلوم افتاد که در وحی خطاء تصویر نمی‌شود؛ چون عقل و وهم و خیال در آن مدخلیتی ندارند. آن حس مقدس، حقایق را چنانکه هست می‌بیند و کلمات حق را بدون تصرف خیال و وهم می‌شنود و شاهد برین تحقیق، نص کتاب خدا و آیات سوره مبارکه والنجم است»([[141]](#footnote-149)).

# 11 واکنش علمای سنتی شیعۀ امامیه در برابر اصلاح‌طلبی سنگلجی

پس از اینکه شریعت حرکت اصلاح‌طلبی دینی خود را شروع کرد و با کمال جرئت عقاید خرافی رایج بین مردم را که با تعالیم قرآن منافات داشت، رد ‌کرد، آخوندهای خرافی و روحانی‌نمایان متعصب در جوابش چیزی جز آزار و اذیت و متهم کردن به «وهابیت» نداشتند. به گزارش رسول جعفریان:

«اتهام سنی‌گری و وهابی‌زدگی بی‌دلیل و بیشتر از سوی کسانی که تعلّق خاطر شگفتی به پاره‌ای شعائر شیعی داشتند، مطرح می‌شد. برای نمونه نسبت به دکتر شریعتی که بیشتر ناظر به برخی از مطالب ارائه شده توسط وی در زمینۀ امامت بود که زمانی به آن‌ها اعتقاد داشت. این نکته‌ای بود که بعدها در نامۀ مشترک استاد مطهری و بارزگان مورد انکار آنان قرار گرفت. در آن نامه آمده بود که "معتقدیم نسبت‌هایی از قبیل سنی‌گری و وهّابی‌گری به او بی‌اساس است".

بی‌تردید اتهمام وهابی‌گری، گاه از سوی افرادی داده می‌شد که به هیچ روی علاقه‌ای به خروج از چهارچوبه رسمی که بسیاری از آن‌ها عرفیات تحمیل شده از دورۀ پیشین بود، نداشتند»([[142]](#footnote-150)).

در واقع، شریعت سنگلجی، خود آزار و اذیت و تهمت‌هایی که تعدادی از روحانیون سنتی متعصب در حق او روا داشتند برایمان بازگو کرده و در مقدمۀ خود بر کتاب «توحید عبادت» اینچنین می‌نویسد:

«اگر چه تألیف و نشر این کتاب و کتاب «کلید فهم

«آیا ندیدی چگونه

و همچنین در مقدمۀ کتابش «کلید فهم قرآن» نوشت:

«از ابناى زمان رنج فراوان کشیدم و سبب آن این بود که اولاً محسود اقران واقع شدم بواسطه اینکه مورد بعضى از نعمت‌هاى الهى بوده از علم، حظّى [= بهره‌ای] داشتم و از عمل صالح نصیبى؛ از اینجهت همه قِسم بآزارم کوشیدند و هر افتراء و توهین که به یزید و شمر زده نشده بود، بالنسبه بمن مرتکب شدند؛ حتى دو بار قصد کشتن مرا کردند؛ لکن خداوند مرا حفظ فرمود. خیال می‌کردند خداوند بندگانش را بدست حساد می‌دهد؛ ندانستند که قلب‌ها بدست مقلب القلوب و عزت و ذلت و حیات و مرگ بید قدرت اوست:

**﴿**قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ **﴾**. [آل عمران:26]([[143]](#footnote-152)).

و جهت دیگر دشمنى اقران و ابناء زمان این بود که خداوند متعال مرا هدایت بشناختن دین فرمود. دیدم در دین خرافاتى پیدا شده ‌است و به قرآن اباطیل و موهوماتى نسبت می‌دهند و در جامعه ما بجاى دین اسلام، از ادیان باطله و خرافات امم خالیه اصولى و احکامى جاى گزین [= جایگزین] شده‌ است که امتیاز [= تفاوت] میان اسلام و خرافات داده نمی‌شود؛ هزار گونه شرک و بت‌پرستى باسم دین توحید رونق پیدا کرده و هزار قِسم بدعت و خرافت بنام سنت پیغمبر رایج شده‌است و اگر مسلمین بهمین طریق پیش بروند و امتیاز میان حقیقت و مجاز داده نشود، هیچ عاقل و درس خوانده‌ای در دین نمیماند، بنا بر امر رسول اکرمص که فرمود: «إِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي الدِينِ فَلِلْعالِمِ أَن يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ إلا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ الله»([[144]](#footnote-153)) بر خود لازم دانستم که معلومات خود را در دین بیان کنم و خرافات را از قرآن دور گردانم و دین حقیقى را به مسلمانان معرفى کنم، و در این کار جز رضاى حضرت رحمن و حفظ قرآن و متابعت از سلف صالح وتأدیه امانت اسلاف با عقاب مقصد دیگری نداشتم و از ملامت ملامت‌‌‌ کننده نترسیدم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أجدُ الملامة في هواك لذيذةً |  | حباً لذكـرِكَ فـلْيَلُمْنِي الـلُّوَّمُ |

باز طرفداران خرافت و جهالت چون از راه دلیل و برهان نتوانستند درآیند، بهانه گرفتند؛ عوام را بر من شوراندند؛ از هیچگونه افتراء و توهین کوتاهى نکردند؛ مرا بمذاهبی نسبت دادند و آراء باطلی برای من درست کردند؛ حتى سخن چینى و سعایت‌هائى [= بدگویی] کردند که اگر خداوند حافظ نبود، براى نابود کردن من و خانمانم کافی بود.

خلاصه آنچه می‌خواستند بکنند کردند. در تمامى این شئون غیر از خداوند مددى نداشتم و ندارم **﴿**وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ**﴾** [الطلاق: 3]([[145]](#footnote-154))»([[146]](#footnote-155)).

# 12 وفات مصلح کبیر

شریعت روز پنجشنبه پانزدهم دیماه سال 1322 هجری شمسی جانش از دست روبه صفتان و دشمنان دین و ایمان آسوده شد و در نتیجۀ چند روز ابتلا به بیماری تیفوس روحش به عالم بالا پرواز و شمعِ وجودش افول کرد. وی را در زیرزمین «دارالتبلیغ اسلامی» واقع در خیابان فرهنگ دفن کردند. روز وفات دانشمند شهیر شریعت سنگلجی برابر نهم محرم سال 1363 هجری قمری بود. وی چهارده روز در بستر بیماری به سر بُرد و در زمان وفات، پنجاه و سه ساله بود([[147]](#footnote-156)).

شاگرد نزدیک شریعت، حسینقلی مستعان، می‌نویسد:

«زندگى استاد فقید را در کلمۀ «تقوى و علم و افاضه و مجاهده» خلاصه می‌توان کرد و با نهایت تأسف، ازین چهار کلمه یک کلام دیگر نیز حاصل شد که در دوران ما می‌توان تأسف آن را نتیجۀ منطقى و معقول آن کلمات شمرد و آن، «رنج و ملامت» بود؛ ولى دل به این نکته خوش باید داشت که نصیب همه بزرگان دانشمند و متقى و مجاهد در زندگى چیزی جز رنج و ملال نبوده ‌است. بدبختانه یک اثر بزرگ این رنجورى و ملالتِ بى‌پایان، مرگ نابهنگام استاد بزرگ بود که هنگام رحلت بینش از 53 سال نداشت»([[148]](#footnote-157)).

# 13 شریعت از نگاه دوستان و شاگردان

## 1. حسینقلی مستعان

یک سال پس از درگذشت شریعت سنگلجی، یکی از شاگردان و مریدان نزدیک او بنام حسینقلی مستعان یکی از کتاب‌های استاد به نام «محو الموهوم» را چاپ کرد و مقدمه‌ای نوشت که در آن از اهمیت کتاب صحبت کرده و مختصری از زندگی و مناقب شریعت را بیان نموده است. اینک خلاصۀ آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذارد:

«استاد بزرگوارم، مرحوم شریعت سنگلجی، مؤلف این رساله و رسائل و کتب دیگر، حقی عظیم از حیث تعلیم و تربیت بر نگارنده دارد و عظمت این حق معنوی بقدری است که اگر تا پایان زندگی هم شرح فضائل او گویم و نویسم به ادای آن موفق نخواهم شد.

هنگامیکه به نگاشتن این مقدمه مأمور شدم یک مطالعۀ اجمالی در صفحات چاپ شدۀ محو الموهوم کردم و بار دیگر در دل بر شجاعت و صراحتِ لهجه و احاطه و اطلاع استاد ارجمند آفرین گفتم. بنظر من عالیترین صفات و فضائل برای یک مرد بزرگ، علم و احاطۀ او، و در عین حال، شهامت و صراحت و ثبات قدم و پشتکار او دربارۀ معلومات خویشتن است که بطور کلی این صفات را به «عمل» تعبیر می‌توان کرد. علم در جهان بمعنی مطلقِ «دانستن»، زیاد وجود دارد و بگمان من ارزش برای آن قائل نمی‌توان شد. چیزی که بسیار کمیاب است و ارزش بی‌منت‌ها دارد، عمل به علم یعنی علمی است که با «توانستن» همراه باشد. بسی مشکل است که آدمی چیزی را بداند و دانستۀ خود را به مقام یقین و ایمان برساند و برای گفتن و اعمال و تبلیغ آن همت و شجاعت داشته باشد. نه فقط در جامعۀ ما بلکه در همه جوامع بشری، هنوز جهل واقعی بر علم حقیقی فزونی دارد و هر شعلۀ علم و فضیلت مواجه با فضاهای بیکران مملو از ظلمت جهل وغفلت است. چراغ علم، آرام آرام می‌سوزد و نور می‌افشاند؛ ولی در ظلمات جهل و نادانی، طوفان‌های هولناک برمی‌خیزد و به خاموش کردن نور می‌کوشد. چه بسا از این چراغ‌ها که جمال خویشتن را با حباب‌های ضخیم وتیره می‌پوشانند و از حملات امواج ظلمت می‌گریزند و گوشۀ سلامتی برمی‌گزینند و بی‌اعتناء به غوغای جهل و اگر اهل یقین باشد فقط دور خود را روشن می‌کنند، و اگر پا از مرحلۀ شک بیرون نگذاشته باشند، اشعۀ بی‌فروغ و بی‌حاصلی هستند که پخش نشده نابود می‌شوند. در این میان، چراغ حقیقی آنست که در مقابل هجوم ظلمت‌ها برتابش و نور افشائی بیفزاید، و از سوختن درون خود نهراسد؛ مقاومت کند و ضعف و فتور بخود راه ندهد؛ صد بار در مقابل حملات هولناک ظلمت خم شود و باز سر ‌راست کند و سرانجام، آثار روشن و نمایانی از نور افشانیِ خود در میان ظلمت‌ها باقی گذارد. این چراغ عالم آراء همان مرد دانشمندی ‌است که به دانش خود یقین دارد؛ به مقتضای آن عمل می‌کند؛ حقیقت را هرچه تلخ‌تر باشد و هر قدر با موهومات عوام و خرافات جُهّال مُباین [= مخالف] باشد و آن‌ها را به مخالفت و عناد برانگیزد، می‌گوید؛ گریبان گمراهان را که به بی‌غوله‌های کثیف و مهلک جهل و ضلالت خو گرفته‌اند و به بهای جان نیز حاضر به ترک آن نیستند، می‌گیرد و بطرف نور و رستگاری و سعادت راهبریشان می‌کند و برای ایفای این وظایف بزرگ، به زیور صراحت لهجه و شجاعت آراسته‌ است.

مرحوم شریعت سنگلجی از اینگونه مردان بزرگ بود و مسلماً گزافه نگفتند کسانی که ماه‌های اخیر پس از رحلت استاد بزرگ گفتند و نوشتند که قرن‌ها خواهد گذشت و دیگر چنین مردی در عالم اسلام بوجود نخواهد آمد.

شاید بنظر آسان آید ولی در حقیقت بی‌اندازه مشکل است که یک فرد در مقابل هزاران نفر تهی‌مغز وکم‌مایه و میلیون‌ها نفر معتقدین متعبّد و چشم و گوش بسته و گمراه، حقیقتی را با صدای بلند بگوید و با عبارات آشکار بنویسد و خط بطلان بر هزارها کتاب غلط و گفتارِ ناروا بکشد.

پس خوانندگان محترم بمن حق می‌دهند که این فضلیت مرحوم شریعت را بزرگتر از همه فضائل او شمردم و پیش از نگاشتن تاریخچۀ زندگی او بشرح این موضوع پرداختم»([[149]](#footnote-158)) .

سپس آقای حسینقلی مستعان مختصری از زندگی شریعت برای ما بیان می‌کند و در آخر کلامش می‌گوید:

«این زندگی 53 ساله [شریعت سنگلجی] در میان تقوى و بزرگواری و شجاعت و جوانمردی جریان یافت، و همواره با دانش و مبارزه همراه بود. در شرح فضائل معنوی و اخلاقی مرحوم شریعت سنگلجی جا دارد که کتاب‌ها نوشته شود و نگارنده بسی خوشبخت و سرفراز خواهد بود اگر بتواند سعى خود را درین راه بپایان رساند و کتابی را که درین باره نگارش یافته ‌است طبع و نشر کند. ولی اینک نمی‌توانم از گفتن این نکته خودداری کنم که مرحوم شریعت در تمام مدت عمر خود، صالح و پا کدامن، درستکار و خوش رفتار مهربان و خلیق، فدائی دوستان و خیرخواه دشمنان، مشفق و مُنعِم، وطن‌دوست و نوع‌پرور زیست و بر فراز این‌ها همه، مردی حقیقتاً موحد و واقعاً مسلمان بود. توحید او هم عقلی و علمی و هم و جدانی و قلبی بود؛ خدا را می‌پرستید؛ عاشق حقیقی او بود و با این عشق معنوی، در اوج زهد و پارسائی می‌زیست. لقمۀ شبهه نمی‌خورد و منت دونان نمی‌برد؛ کمتر نیمه شبی بود که گوش آسمان، مناجات و راز و نیاز عابدانۀ او را نشنود و چشم ستارگان اشک عاشقانۀ او را نبینند. وضع محیط و جریان زندگی کنونی از نظر مادی بر او سخت گرفت ولی این مرد توانا در مقابل همه سختی‌های مادی با دو سلاح قوی و درخشان یعنی: قناعت و عزت نفس مقاومت می‌کرد و در عین حال، توفیق دستگیری و انفاق و بذل و گشاده‌دستی آورد؛ زیرا باید اعتراف کنم که در مدت عمر خود من فقط یکنفر را دیدم که ایثار بنفس می‌کرد؛ نانی را که مورد احتیاج خود او بود به گرسنه‌ای می‌بخشید و یگانه پیراهن خود را برتن برهنه‌ای می‌پوشاند و آن، استاد فقید شریعت سنگلجی بود»([[150]](#footnote-159)).

## 2 و3. تیمسار سرتیپ جهانبگلو و عبدالرحمن فرامرزی

یکی دیگری از شاگردان شریعت به نام تیمسار سرتیپ جهانبگلو مقاله‌ای در نشریۀ فرهنگ و هنر «مهر» (دورۀ سیزدهم، فروردین 1346 ش، شمارۀ 1) چاپ کرد و در آن، بیانات خوبی از علم و اخلاق استادش شیخ شریعت نوشت که اینک مختصری از آن را برای شما خوانندگان عزیز نقل می‌کنم:

«یکی از بارقه‌های درخشان آسمان دانش و ایمان این عصر شادروان علامه بزرگوار مرحوم حاج شریعت سنگلجی بوده ‌است. البته سرگذشت بزرگان از آن جهت مفید معنای حالت است که چه خدماتی بعالم بشریت نموده و در راه اصلاح جامعه چه فداکاری‌ها کرده‌اند؛ و الا ذکر زمان تولد و نحوه زندگانی و چگونگی طبیعت و محل و مکان زیست و تاریخ فوت چه نفعی برای جامعه خواهد داشت؟

مرحوم شریعت سنگلجی از نوادر زمان و نوابغ دروان و مردی متبحر در علوم دینی و متخصص در تفهیم و تفهم قرآن حکیم و سنت حتمیه پیمبر اسلام و فرموده‌های ائمه اطهار ـ سلام الله علیهم اجمعین‌ـ بوده و در اصول و کلام و فلسفه و عرفان عالمی متبحر و فاضلی بی‌نظیر بود. و چون بآنچه را که می‌دانست ایمان و ایقان داشت جهاد در راه جهل و نادانی و ابطال خرافات و مبارزه با بی‌دینی و بدعت و ترویج کفر و زندقه و مخالفت با اخبار مجعولی که نسبت به اولیاء دین داده بودند، ابراهیم‌وار با تبر بت‌شکنی مسلح و شب و روز برای دستگیری گم کردکان راه حقیقت با تن رنجور و علیل فداکاریها نموده و از ستوران زمان لگدها خورد تا شاید عده‌ای از طالبین حقایق دین را آگاه سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را |  | تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید |

استاد محرم جناب آقای عبدالرحمن فرامرزی در شماره 31 روزنامه کیهان مورخه سه شنبه 20 دی ماه 1322 شمسی راجع بمرحوم شریعت سنگلجی مقاله مرقوم و اشعار داشته‌اند:

"بنظر من شریعت سنگلجی نه تنها از محمد عبده، مفتی معروف مصر و علمدار نهضت اصلاحی اسلامی، کمتر نبود، بلکه اگر محیطی را که سنگلجی در آن پرورش یافته با محیط محمد عبده و استادان او مقایسه کنیم، اذعان خواهیم کرد که از وی بزرگتر بود. من در میان علماء اسلام، جز غزالی نظیری برای او پیدا نمی‌کنم. هر کس این حرف را مبالغه می‌شمارد، گو چند ساعتی کتب سنگلجی را با کتب غزالی مقایسه کند".

مرحوم شریعت سنگلجی نیز از همان مصلحینی بود که حیات و زندگانی خود را وقف اعلام کلمه توحید و جهاد بر ضد بدع و خرافات نمود و در صدد برآمد که با تیغ زبان و نوک خامه در سایۀ شجاعت و ایمان و صراحت لهجه، پرده ضخیمی را که جهال و ... بر اسلام کشیده بودند، دریده و اسلام را آنطور که هست و به همان نحوی که بر پیغمبر اکرمص بوسیله وحی نازل شده ‌است، بدنیا و ‌ـ بخصوص‌ـ به هم‌وطنان خود معرفی نماید، تا حقایق دین مبین اسلام بر همه کس روشن گردد و مسلماً بذری را که آن مرحوم در مزرعه دل‌های پاک و بی‌آلایش پاشیده، سبز و خرم گردیده و روزی هموطنان گرامی از ثمره‌اش بهره‌مند می‌گردند.

آری، شریعت سنگلجی آفتابی بود که طلوع آن بمنزله افول ستاره عمر خرافاتیان و سودجویان و دکانداران شریعت محمدیص بود. او دانشمندی روشن‌بین و فیلسوفی دقیق و مسلمانی پاک‌نهاد و متفکر بود.

روح زمان را درک کرده اصول تعلیم و تربیت دینی را منطبق با صدر اسلام مینمود و خدا‌پرست و انسان دوست بود؛ در دعوت برای او سفید و سیاه، فقیر و غنی، دهری، کلیمی، مسیحی، زردشتی، هندو و غیره فرقی نمی‌کرد؛ میل وافری داشت همه ابناء بشر را باید بجاده حق و حقیقت و صراط آدمیت سوق داد؛ در یک جلسه دانشمندان غربی را معتقد بتوحید و سپس نبوت خاتم انبیاء و معاد می‌نمود و با فضلاء نامی شرق، مانند تاگور، فیلسوف هندی، در مسائل فلسفی مباحثه فرموده است»([[151]](#footnote-160)) .

## 4. مرتضى مدرسی چهاردهی

مرتضى مدرسی چهاردهی از شاگردان و یاران نزدیک شریعت بود و مقاله‌های متعددی در مجله‌های مختلف در مورد استادش و مناقب او نوشته ‌است که در اینجا خلاصۀ یکی از مقاله‌هایش را برای خوانندگان می‌آوریم:

«...... در این هنگامه، نوجوانان و دانش‌پژوهان، که تربیت خانوادگی مذهبی داشتند گم شدۀ خود را می‌خواستند و در پی آن شدند که با کدام روحانی روشنفکر به صحبت پردازند و دردهای درونی و دینی را با کدام یک از دانشمندان در میان گذارند. فضلا و دانشمندانی که داعیه اصلاح داشتند و خواستند مردم را به تجدد و اسلام رهبری کنند، تقریباً فاقد نقش شخصیت بودند یا شرایط محیط جور نمی‌شد؛ اجتماع هم آنان را کمتر پذیرفت؛ ولی از همه با شهامت‌تر و جسورتر «شریعت سنگلجی» بود که هفته‌ای یک شب در مسجد سنگلج به منبر می‌رفت و صحبت می‌کرد. وعظ و خطابه او در حقیقت درس بود نه سخنرانی و نه بیانات احساساتی؛ شنوندگانش گفتار وی را سرسری نمی‌پنداشتند که از این گوش بشنوند و از آن گوش بدر کنند؛ چه او بسیاری از مسائل علمی وروانشناسی اسلام را تجزیه و تحلیل می‌کرد و شنوندگان مجلس را به حقایق دینی آشنا می‌ساخت. خلاصۀ مطالعات هفتگی خود را بصورت وعظ منبرى ایراد می‌کرد. دانشجویان، فضلا، ادبا و نویسندگانی که می‌خواستند از معارف اسلامی بهره‌مند شوند به مسجد سنگلج می‌شتافتند و از بیانات او بهره می‌بردند. کارگر، کاسب، بازرگان، معلم، دانشجو، نمایندۀ مجلس، روزنامه‌نگار، واعظ در پای منبر وی می‌نشست. برداشت سخن چنان بود که هرکس بفراخور فهم، دانش، ذوق خود مطلبی می‌فهمید، گروهی هم گفتارش را نوشته و دفترها تألیف و تدوین کردند. چون سخنان شریعت درس تفسیر، اخلاق، عقاید، ملل ونحل بود، همه مستمعین از برنا و پیر از گفتار شیوا و عالمانه وی بهره می‌بردند.

شادروان حسین مطیعی، صاحب و مدیر نامه هفتگی «کانون شعرا» چاپ تهران که از نیکان بود، بخشی از گفتار «شریعت» را در نامۀ ادبی خود بصورت پاورقی چاپ و منتشر کرد، چون خواستار داشت و دانش‌پژوهان طالب بودند.

جوانانِ درس‌خوانده و متجدد، هنگامی که گروهی از شبهات مادی‌گرى اندیشه‌شان را متزلزل ساخت بسوى او می‌رفتند؛ ایرادها را تشریح می‌کردند؛ خلجان‌های روانی را بروز می‌دادند؛ آنگاه بی‌مهابا همی گفتند: "با این مقدمات خدا نیست؛ انسان از تبار میمون است؛ هرچه هست از خاصیت پیامبران برای دورۀ خودشان خوب بودند؛ ماده است دوره تاریکی بسر آمد و اینک «عصر طلائی» است؛ حج فستیوال اغنیاء است؛ پیامبران مردان هوشمندی بودند؛ هر زمان یک قانون و احکامی بنا به مقتضیات لازم دارد؛ به گواهی تاریخ بشر بیچاره است؛ گرفتار خر سوارانی شد که خودشان را نابغه پنداشتند و گروهی آن را قبول کردند؛ و صدها این‌گونه سخنان گفتند. چون این حرف‌ها تازه مد شده بود، کیست که پاسخ علمی این گونه تردیدها را بگوید؟ در اثر انقراض قاجاریه، نوجوانان یک باره از پرده حجاب شرم و خاموشی بدر آمدند؛ نوبت آزادی افکار و عقاید گشت؛ کیست که پاسخ درست و علمی گوید؟"

در این اوضاع و احوال، «شریعت» یکی از روحانیانی بود که وارد معرکۀ آراء و عقاید مذهبی شد، بنام یک روحانی اسلام، درفش «لا اله الا الله و محمد رسول الله» را به اهتزاز درآورد. آری، او مجاهد دین بود؛ با حُسن سلوک و ادب مانند یک پدر روحانی، دانشمند با وقار، فروتن نوجوانان را پذیرفت؛ نخست ایرادات را می‌شنید، آرام آرام سخنان طرف را تجزیه و تحلیل می‌کرد، بجای تندخوئی، پرخاش‌گوئی، کینه‌توزی، لبخند می‌زد تا در چند جلسه، دانش‌پژوهِ از خدا برگشته را بسوى اسلام رهبری می‌نمود؛ راه خداشناسی و مسلمانی را بوی می‌آموخت، دوباره او را از حالت ارتداد و کفر، بازگشت به اسلام می‌داد و در جرگۀ مسلمانان وارد می‌ساخت.

با رفتار پسندیده و عالمانه او گروهی نوجوانان و روشنفکران راه مسجد را پیش گرفتند و بجای اندیشه‌ها و افکار مادی‌گرى، از قرآن مجید و فرهنگ اسلامی صحبت می‌داشتند و شیفتۀ دیانت و راه توحید گشتند.

بسیاری از نوجوانان که رنگ مسجد و نماز را هرگز ندیده بودند و توجهی به حقایق دین و مذهب نداشتند در اثر آمیزش با شریعت و آموزش او آشنا به اسلام و قرآن مجید شدند و خانواده باتقوائی را تشکیل دادند و از حالت بی‌مبالاتی، بی‌قیدی و لا‌ابالی‌گری بیرون آمدند و آدم شدند. خدایش رحمت کند؛ روحانی بلند نظری بود ... »([[152]](#footnote-161)).

## 5. نورالدین چهاردهی

با اینکه نورالدین چهاردهی، نویسندۀ کتاب «وهابیت و ریشه‌های آن» با افکار شریعت موافق نبود و او را وهابی می‌دانست، اقرار می‌کرد که شریعت دارای علم وافر و اخلاق نیکو و رفتار بلند است. وی در کتاب مزبورش در مورد شریعت اینچنین نوشته ‌است:

«شریعت سنگلجی در اغلب رشته‌های علوم اسلامی تبحر داشت؛ شمرده و آهسته و روان سخن می‌گفت و مطالبی که در گفتار و آثارش متذکر شده سخت معتقد و پابند بود؛ مردی با قیافۀ روشن [بود] و در اقامه برهان، دستى قوی داشت. سخنرانی شریعت دو ساعت بطول انجامید... عده‌ای بسیار به مخالفت وی برخاستند و در صددِ ایذا و اذیت و اهانت و هتاکی وی برآمدند. روزی در خیابان حافظ، با تنی چند از دوستان ایستاده و باهم سخن می‌گفتیم. مرحوم شریعت، که شمرده گام برمیداشت و عصا در دست از کناره پیاده‌رو عبور می‌کرد، جوانی با صدای رسا به وی دشنام می‌داد؛ بدقت نگریستم؛ شریعت بدون آنکه رو ترش کند، بهمان منوال اولیه قدم برمی‌داشت و هیچگاه در صدد معارضه با مخالفین خود برنیامد؛ با وجودیکه توانائی هرگونه اقدامی را داشت»([[153]](#footnote-162)).

\* \* \*

# 14 دو پرسش در مورد شریعت و پاسخ به آن‌ها

همواه در مورد زندگانی و شخصیت شریعت سنگلجی دو پرسش مهم مطرح می‌شود که لازم است در این کتاب ناگفته نماند و با بیان حقیقتِ امر، به آن‌ها پاسخ داده شود.

**پرسش اول**: چرا رضاشاه پهلوی، با اینکه حاکم مستبد، غرب‌گرا و ضد روحانیون شیعه بود([[154]](#footnote-163)) و با مظاهر دین و دیانت و شعائر مذهبی شیعه سرِ ناسازگاری داشت، به علامه سنگلجی اجازۀ فعالیت مذهبی می‌داد؛ اما در همان وقت، به روحانیون سنتی اجازۀ فعالیت تبلیغی نمی‌داد؟ آیا این دلیل بر این نبود که سنگلجی با شاه رابطه داشت، همان طوری که برخی از مخالفان شریعت ادعا می‌کنند؟

این پرسش را بسیاری از نویسندگانی که تاریخ آن زمان را بررسی کردند، مطرح کرده و جوابی به آن داده‌اند. من سخن احسان طبری را نقل می‌کنم که ضمن صحبتش از جریان شریعت سنگلجی در دوران رضا شاه، به آن امر اشاره می‌کند:

«... شریعت در ایام رضاشاه، که از آزادی وجدان وعقیده خبری نبود، آزادانه بر بالای منبر، عقاید خود را پخش می‌کرد. مخالفان شریعت این مسامحه شهربانی را دربارۀ شریعت بر نوعی همکاری شریعت با رژیم حمل می‌کردند؛ ولی در واقع چنین نبود. رضاشاه که با مذهب، بشکل گذشتۀ آن، بشکلی که سید حسن مدرس نمایندۀ آن بود، درافتاده بود، می‌خواست با دینی موافق میل خود روبرو باشد که بهتر افزار سیاست او قرار گیرد»([[155]](#footnote-164)).

طبری در جای دیگر هم می‌نویسد:

«... [رضا شاه] سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهبی را به سود تجدد و اروپائی‌گری دنبال کرد؛ از دروس مذهبی در برنامۀ مدارس کاسته شد، برخی آداب بسیار ریشه‌دار مانند روضه خوانی ایام عاشورا، مراسم قربانی شتر در عید اضحی، مراسم احیاء، دسته‌های مذهبی و غیره وغیره یا بالمره ممنوع گردید یا فوق العاده محدود شد. رضاشاه حتی رفورم [= اصلاح] در مذهب را نیز تا حدودی و غیرمستقیم تشویق می‌کرد و مسلّماً بدون موافقت شهربانی نبود اگر کسانی مانند شریعت سنگلجی یا سید احمد کسروی که از آن‌ها سخن خواهیم گفت، نغمه‌های مذهبی تازه‌ای را تقریباً بدون ترس از ممنوعیت عام انتشار نظریات در مجامع عمومی ساز کردند. این مطلب به آن معنی نیست که ما مانند برخی افترازنان، شریعت و کسروی را در مواضعه [همکاری] با شهربانی رضاشاه معرفی کنیم؛ به هیچ وجه. این انطباق در تمایل، هریک از ظن خود بود و در تاریخ بسیار چنین رخ می‌دهد»([[156]](#footnote-165)).

رسول جعفریان نیز در این مورد می‌نویسد:

«به رغم فشارهای این دوره بر روی روحانیون، وی [یعنی شریعت سنگلجی] مجاز به فعالیت فرهنگی بوده و از سوی دولت رضا شاه مزاحمتی برای منبرهای وی در مسجد سنگلج و سپس دارالتبلیغ او ایجاد نشده ‌است ...»([[157]](#footnote-166)).

او اضافه می‌کند:

«یکی از آثار شریعت، کتاب «اسلام و رجعت» است که نقدی بر آن نوشته شد؛ اما از چاپ آن جلوگیری به عمل آمد»([[158]](#footnote-167)).

بنابراین می‌توان گفت که رژیم رضاشاه فکر می‌کرد انتشار این تفکر دینی جدید، که با افکار مذهبی سنتی مخالف است و با روحانیت سنتی برخورد می‌کند، با برنامه‌های نوآوری غربی که در جامعه پیاده می‌کرد، موافقت دارد؛ لذا اجازۀ فعالیت دینی به شریعت می‌داد؛ اما روحانیت سنتی که درس و منبرِ شریعت مخالف برنامه‌های خود را می‌دید؛ لذا وی را تحت فشار قرار می‌داد.

سید مقداد نبوی رضوی نیز درباره این شبهه می‌نویسد:

«عدم برخورد حکومت با شریعت سنگلجی، بسیاری را به این باور رساند بود که وی مورد حمایت دربار است([[159]](#footnote-168)). یکی از نمودهای مهم این موضع‌گیری‌ها، جلوگیری از انتشار نقد کتاب «اسلام و رجعت» بود. این دستور از سوى وزیر معارف وقت (علی اصغر حکمت) صادر شد([[160]](#footnote-169)). به همین دلیل، برخى آگاهان معتقد بودند که شریعت با وجودی که توانایی هرگونه اقدامی را داشت، به واکنش در برابر مخالفان خود روى نیاورد([[161]](#footnote-170)).

در کنار موضعِ حمایت‌گونۀ حکومت نسبت به شریعت سنگلجی، رضا شاه، شخصاً به او علاقه داشت و او را عالم و دانشمند می‌دانست. در سال 1311 ش که تاگور، فیلسوف مشهور هندی، به ایران آمد، بنا بود یکی از عالمان دینی ایران با او به گفتگو و مناظره بپردازد. رضا شاه گفته بود: "فقط بچه محل ما، شریعت، می‌تواند با او گفتگو کند". پس از آنکه جلسۀ بحث با خروج تاگور نیمه تمام ماند و در عمل به نفع شریعت سنگلجی ختم شد([[162]](#footnote-171))، رضا شاه با شنیدن آن بر سخن پیشین خود تأکید کرده بود([[163]](#footnote-172)). در هر حال، عدم جلوگیری حکومت رضا شاه از اصلاحات دینی شریعت سنگلجی، امرى آشکار است که باید علت آن را حداقل در همسانی رویکردشان نسبت به برخى شعایر مذهبی شیعه دانست»([[164]](#footnote-173)).

نورالدین چهاردهی ضمن سخنانش دربارۀ اخلاق بلند شریعت و رفتار پسندیدۀ او می‌نویسد:

«بعضی تهمت‌ها بر وی وارد می‌کردند که برای دریافت صحت و سقم آن برآمدم و بعد از تحقیقات بسیار دریافتم که رضا خان برای اجرای صیغه عقد همسرش، که مادر فرزندانشان بود، در ایامی که نام و نشانی نداشت، پدر همسرش به شریعت مراجعه کرده و عاقد عقد، شریعت بود. ضمن اینکه این ناچیز به نظریات شریعت اعتقادی ندارد، اما دریافت این بیمقدار آنست که شریعت وابسته به دربارِ وقت نبود؛ باوجودیکه امکان ارتباط موجود بود»([[165]](#footnote-174)).

نتیجۀ آنچه که گذشت، این ‌است که علت چشم‌پوشی رضا خان در برابر فعالیت مذهبی و تبلیغی سنگلجی در دو نکته نهفته ‌است:

**اول**: رضاشاه گرایش غربی ونوگرایانه داشت و از مراسم مذهبی سنتی، مخصوصاً مراسم سنتی شیعه مانند تعزیه و روضه‌خوانی و زنجیرزنی و قمه‌زنی و مانند آن خوشش نمی‌آمد و آن‌ها را محدود می‌کرد و سعی می‌کرد از نفوذ روحانیت رسمی شیعه در جامعه بکاهد. در عین حال می‌دید که سنگلجی و جریان نوگرایی دینی نیز با آن مراسم به عنوان بدعت و خرافات مخالف است و با روحانیت سنتی در تعارض است؛ لذا شاه این جریان اصلاح‌طلبی دینی را با اهداف خود موافق می‌دید، و به آن اجازۀ فعالیت می‌داد؛

**دوم**: آشنائی قدیمی رضاشاه با هم‌محلیِ خود (شریعت سنگلجی) و احاطه سنگلجی به علوم، تمدن و دانش عصر جدید، در این امر بی اثر نبود.

اما پرسش دوم که در ذهن بعضی از اشخاص در مورد شریعت سنگلجی مطرح شده، این است که با وجود اصلاح‌طلبی و نوگرایی دینی وی و انتقادی که از بسیاری از اعمال و اعتقادات مذهبی عوام داشت و آن‌ها را به عنوان اعمال و اعتقادات شرک‌آمیز و خرافی می‌شناخت، باز هم شریعت نزد روحانیت سنتی شیعه ـ‌ تا حد زیادی‌ ـ محترم بود؛ لذا طیف روحانیون سنتی شیعه، برخورد تندی بر ضد او نداشتند. این برعکس موضع‌گیری همین روحانیت سنتی نسبت به بعضی از اصلاح‌طلبان دینی و تجدید‌نظر‌خواهانی است که پس از شریعت آمدند؛ بزرگانی همچون: آیت الله برقعی و استاد حیدر علی قلمداران و نظایر آن‌ها، که موضعگیری بر ضد آن‌ها بسیار سخت بود و به هیچ وجه آن‌ها را قبول نمی‌کردند و هیچ احترامی برای آن‌ها قائل نبودند. چرا با دگراندیشان مذهبی شیعه برخوردهای دوگانه صورت گرفته است؟

پاسخ این است که شریعت در واقع با وجود تمام اصلاحات و تجددش، از چارچوب کلی مذهب امامیه و مکتب جعفری خارج نشد و انتقادهای او بیشتر جنبۀ توحیدی و مبارزه با خرافات عوام و افراط غالیان بود؛ یعنی اصلاحات وی در درون مذهب شیعه بود و اگر سخنان حساسی در نقد برخی از افکار شیعی داشت (از جمله وجود و حیات امام غایب)، آن‌ها را با احتیاط شدید می‌گفت؛ به قول معروف: تا اندازه‌ای در این زمینه تقیه می‌کرد. این بر عکس رویه برخی تجدیدنظرطلبان بعدی که کاملاً از چارچوب تشیع امامی اثناعشری خارج شدند و دربارۀ از اساسی‌ترین عقاید شیعه نقدهای صریحی نوشتند؛ عقایدی مانند: نص رسول خدا بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی÷ و فرزندانش، انکار عصمت امامان، انکار اساسی مراسم عزاداری و روضه‌خوانی و زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، خمس ارباح مکاسب و حتی وجود امام زمان.

رسول جعفریان در این زمینه می‌نویسد:

«ادعای این قبیل افراد [مانند شریت سنگلجی] آن بود که با حفظ تشیع، می‌باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود؛ زیرا ریشه در تشیع ندارد. تصور اینکه کسانی امثال شریعت از دایرۀ تشیع خارج شده‌اند، بسیار واهی و بی‌اساس است؛ نهایت آنکه آنان روی غلو و مصادیق آن تکیه فراوانی داشتند»([[166]](#footnote-175)).

شریعت مرد بسیار آرامی بود و انتقادهای او از خرافات عوام، صرفاً علمی و با لهجۀ نرم وخالی از اهانت بود. او همواره این آیۀ کریمه را مد نظر داشت که می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ﴾ [النحل:125]، یعنی:

«با فرزانگى و اندرزهاى نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و به بهترین شیوه با مخالفان به گفتگو بنشین؛ محققاً پروردگار تو به حال کسانى که از راه او منحرف شده‏اند، آگاه‌تر است و نیز به حال راه یافتگان».

# 15 آثار و نوشته‌های شریعت سنگلجی

شریعت از حوالی سال‌های 1309 ش به فعالیت‌های تبلیغی پرداخته و در آن سال سلسله مباحثی دربارۀ حرمت ربا ارائه می‌داد که یکی از مریدانش با نام روئین مبشری آن را گردآوری کرد و با عنوان «رساله در حرمت ربا» منتشر کرد. همین طور رساله‌ای با عنوان «اسلام و موسیقی: بیانات شریعت سنگلجی به قلم اسدالله روئین» توسط همین آقای مبشری از درس‌های شب‌های پنج‌شنبه شریعت در سال 1309ش گردآوری و چاپ شده ‌است([[167]](#footnote-176)).

علاوه بر کتاب‌هایی که ذکرش رفت، دیگر آثار شریعت که در زمان حیات وی به چاب رسیده ‌است بشرح زیر می‌باشد:

1- **توحید عبادت «یکتا پرستی»**: 174 صفحه در قطع کوچک (رقعی). این کتاب دو بار در مدت زندگی خود شریعت چاپ شد و ایشان بر هر دو چاپ مقدمه‌ای نوشت. البته بعد از رحلت شریعت کتاب چندین بار تجدید چاپ شد؛

2- **کلید فهم قرآن**: 249 صفحه در قطع کوچک (رقعی) که به انضمام کتاب «براهین القرآن» در زمان حیات شریعت چاپ شد و بعد از رحلت او چندین بار تجدید چاپ شد؛

3- **اسلام و رجعت**: این کتاب را شیخ عبدالوهاب فرید تنکابنی، شاگرد شریعت، با استفاد از بیانات و دروس او در این زمینه به رشتۀ تحریر درآورده‌ است؛

4- **محو الموهوم**: 41 صفحه در قطع کوچک (رقعی). این کتاب در سال 1323ش در تهران به کوشش حسینقلی مستعان، شاگرد شریعت و یکی از مریدان نزدیکش، منتشر شد. شریعت در این کتاب با استفاد ه از آیات قرآن ثابت نمود که عیسى، خضر و الیاس† وفات یافته‌اند؛

5- **براهین القرآن**: به کتاب «کلید فهم قرآن» ضمیمه شد.

آثار چاپ نشده ایشان، که همگی به زبان عربی نوشته شده‌اند، به قرار زیر است:

1. متعابسات در مسائل فلسفه؛
2. یک دوره کامل فلسفه؛
3. تلخیص الفلسفه؛
4. علم القرآن؛
5. البدع و الخرافات؛

و چند کتاب ناتمام دیگر([[168]](#footnote-177)).

# 16 مشهورترین شاگردان شریعت سنگلجی

سید مقداد نبوی رضوی، پژوهشگر حوزه تاریخ اندیشه‌هاى دینى در ایران معاصر می‌نویسد:

«در سالهایی که شریعت سنگلجی به تبلیغات اصلاح دینی خود مشغول بود، افراد بسیاری در محفل او حضور یافتند یا تحت تأثیر آثار وی قرار گرفتند، که البته برخی از ایشان در تاریخ فکر دینی معاصر ایران نیز تأثیرگذار بوده‌اند؛ برخی از مهتمرینِ آن‌ها عبارتند از:

فضل‌‌‌‌‌ الله صبحی مهتدی، شیخ محمد سنگلجی، حسین مطیعی، عبدالحسین آیتی (آوارهی سابق)، عبد الرحمن بدیع الزمانی کردستانی، حاج سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، حاج میزرا یوسف شعار تبریزی، علی اکبر حکمی زاده، دکتر محمد جواد مشکور([[169]](#footnote-178))، دکتر عباس زریاب خویی،([[170]](#footnote-179)) دکتر سید صادق تقوی، مرتضی مدرسی چهاردهی، مهندس عزت‌ الله سحابی،([[171]](#footnote-180)) حیدرعلی قلمداران([[172]](#footnote-181)) و ...»([[173]](#footnote-182)).

# 17 تاثیر دعوت اصلاح‌طلبی شریعت سنگلجی در ایران و آثار آن بعد از وفاتش

رسول جعفریان در مورد تأثیر فعالیت‌های شریعت سنگلجی و کوشش‌های اصلاح‌طلبی او در محافل فرهنگی و فکری و مذهبی ایران می‌نویسد:

«در یکمین سال در گذشت او هم کتابچه‌ای از ابوالحسن بیگدلی دربارۀ وی انتشار یافت. در این کتابچه، اطلاعات فراوانی دربارۀ شریعت، تأثیر دیدگاه‌های او در جامعۀ آن روز ایران و نیز اندر شناخت مریدان و مشتاقان افکار وی درج شده ‌است. از همین ابوالحسن بیگدلی، که از مریدان وی بوده، شرح حالی برای شریعت سنگلجی در نشریۀ رواق که متعلق به برادر شریعت، یعنی محمد شریعت سنگلجی بود، (انتشار از خرداد 1331 به بعد) منتشر شد که ظاهراً بخش‌هایی از همان کتاب اوست که به مناسبت یکمین سالگرد شریعت منتشر کرده‌است»([[174]](#footnote-183)).

او در ادامۀ این بحث می‌نویسد:

«بدون تردید، حرکت سنگلجی و نیز کسروی، تأثیر خاص خود را در محافل روشنفکری مذهبی داشت و همچنان امتداد یافت. صاحب الزمانی به غلط اظهار می‌دارد که شریعت در ایران جانشینی نداشت([[175]](#footnote-184))، گذشت که سنگلجی روز 15/10/1322ش در گذشت. آخرین لحظات زندگی و آنچه را که وی از دست ـ به قول مریدانش ـ عوام نا‌آگاه کشیده و برای همین سبب شده است تا در سن 53 سالگی چون پیری هشتاد ساله بنماید ـ چنانکه در عکس‌هایش نیز پیداستـ ابوالحسن بیگدلی مریدش در نشریه «رواق» آروده‌ است [که] وی برادر روحانیِ دیگری با نام محمد مهدی شریعت سنگلجی داشت که او نیز چند روز پس از برادرش، به بستر بیماری افتاد و درگذشت. برادر او، محمد سنگلجی، که جانشین وی در عمارت دارالتبلیغ شد، دنباله کارهای وی را گرفت و نشریۀ رواق پیشگفته از کارهای او و جمع یاران شریعت است که در سال 1331 ش منتشر می‌شد.

محمد باقر (شهاب الدین) شریعت سنگلجی پسر شریعت است که در کار دارالتبلیغ به عمویش کمک می‌کرد و جزواتی حاوی یادداشت‌های پدر و عمو منتشر می‌کرد. در ویژه‌نامه‌ای که به مناسبت یکمین سالگرد او چاپ شد، شاعرانی چند در رثای وی شعر سرودند و گاه مضامینی که اشاره به افکار او بود، در آن‌ها بکار بردند. در شعری از ارونگ نام آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شریعت آنکه از آئینه دین |  | غبار شرک را یکجای بزدود([[176]](#footnote-185)) |

مجلس ختمی هم برای وی در تبریز گرفته شد که شاعری به نام موحد اشعاری سروده در آنجا خواند. روزنامه اطلاعات به مناسبت درگذشت وی، شرحی مفصل از زندگی و تحصیلات وی را درج کرد که در کتابچه به مناسبت یکمین سالگرد شریعت آمده ‌است([[177]](#footnote-186)).

همچنین در روزنامۀ قیام ایران شمارۀ 12 (19 دی ماه 1322) نیز شرحی مفصل به قلم حسن صدر دربارۀ آرای وی و مبارزه با خرافات درج شده ‌است، سرمقاله روزنامۀ ایران نیز به تفصیل به شریعت پرداخته ‌است؛ همین طور روزنامه اقدام، نجات، کوشش، کیهان (که مقالۀ مفصلی از هیئت تحریریه اداره کل تبلیغات درج کرد) و ده‌ها نشریه دیگر خبر از درگذشت وی و مرور بر آثار و آراءش را گزارش کردند. این‌ها نشانگر آن است که شریعت سنگلجی از سال‌ها پیش از آن، مورد تأیید بوده و در این سوی، مریدان و دوستانی هم داشته است.

احمد فرامرزی در روزنامه مهر ایران شماره 547 (دو شنبه 19 دی ماه 1322ش) مقاله‌ای مفصل دربارۀ او نوشت و ضمن سخن گفتن از مصلحان، از ابن تیمیه و قیام وی علیه خرافات یاد کرده، پس از آن از محمد بن عبدالوهاب نجدی و آنگاه از محمد عبده و سپس شریعت.

مرحوم شریعت سنگلجی نیز از تیپ و طبقۀ همان مصلحینی بود که حیات و زندگانی خود را وقف اعلای حکم حق و جهاد بر ضد بدع و خرافات نمود ... به خاطر دارم روزی با جناب آقای تقی‌ زاده راجع به مذاهب و ادیان صحبت می‌نمودیم، تا به اینجا رسیدیم که آیا مذهب برای ضرورت دارد یا خیر. فرمودند: هیچ ملتی نمی‌تواند بی مذهب زنده و سر بلند بماند و هیچ شخص عاقلی بی‌دینی و لا مذهبی را برای ملت خود نمی‌خواهد؛ ولی معتقدم یکی از اصحلاحاتی که باید در ایران عملی گردد، اصلاحات مذهبی یعنی بازگشت به حقیقت اسلام است([[178]](#footnote-187)).

عبدالرحمن فرامرزی هم در یادداشتی در روزنامه بهرام، او را با محمد عبده مقایسه کرد، بلکه از وی هم بزرگ‌تر دانست([[179]](#footnote-188)).

حسین قلی مستعان و شخصی به نام مطیعی نیز در سخنرانی‌های رادیویی به ستایش از او پرداختند([[180]](#footnote-189)). علی جواهر کلام نیز مقاله‌ای در «رعد امروز» با عنوان «شیخ محمد عبده ـ شریعت سنگلجی» نوشت([[181]](#footnote-190))»([[182]](#footnote-191)).

استاد شیخ حیدر حب الله، پژوهشگر لبنانی معاصر، در نهایت بحث خود در مورد شریعت سنگلجی و روش قرآنی او و نگاه نقدآمیزش به روایات، چنین می‌نویسد:

«سنگلجی در ایران به یک جریان تبدیل شد، چرا که جماعتی تحت تأثیر او قرار گرفتند و نفوذ و رشد جریان فکری او در عرصۀ دینی ایران تا اواخر دهه‌ی پنجاه در قرن بیستم میلادی، یعنی آغاز رویدادهای سیاسی منجر به انقلاب ایران، ادامه داشت. اما همواره تعدادی از روشنفکران به کتاب‌های او و نوشته‌های نوگرایان و دعوتگران تصحیح عقاید مانند او اهتمام ورزیده و آن‌ها را مخصوصاً در این دو دهۀ اخیر منتشر کرده‌اند»([[183]](#footnote-192)).

شیخ حسن یوسفی اشکوری، از علمای روشنفکر و تجددخواه معاصر شیعه در تهران، در مقاله‌ای به عنوان «شریعت سنگلجی و تفکر سلفی‌گری»، تحلیل خوبی از آثار دعوت شریعت در نسل جوان و روشنفکران ایران در مدت زندگیش و بعد از رحلتش دارد و می‌نویسد:

«او طی بیست و سه سالی که در تهران اقامت و فعالیت داشت، مکتب فکری شیخ هادی نجم‌ آبادی را ادامه داد. محور کار او قرآن با رویکرد عقلانی و انتقادی نسبت به روایات دینی و خرافه‌ها و باورها و آداب مذهبی بود. مهمترین اثر و کتاب شریعت سنگلجی، کتاب معروف کلید فهم قرآن است. افکار و آموزه‌های شریعت، عدۀ زیادی از جوانان و روشنفکران را در آن دوره تحت تاثیر قرار داد. محفل آموزش او گرم و پررونق بود. شاگردان زیادی در مکتب شریعت سنگلجی پرورده شدند و آنان آثار قلمی متعددی را در دهه بیست و سی در جهت تقویت افکار و آموزه‌های معلم خود، یعنی شریعت سنگلجی، پدید آوردند؛ از جمله در این میان می‌توان به کتاب رجعت اثر عبدالوهاب فرید تنکابنی اشاره کرد.

در یک جمع‌بندی‌ می‌توان محورهای اصلاح‌طلبی جریان سلفی، یعنی کسروی و شریعت سنگلجی و همفکران آن‌ها را چنین جمع بندی کرد: «بازگشت به اسلام خالص و سلف با محوریت قرآن و عقل انتقادی و پیرایشگری از دین». این نحله هیچ وقت سیاسی نبود؛ و لذا چندان گرایش به اسلام سیاسی و اجتماعی نداشت. این جریان با فلسفه و عرفان و کلام و فقه توافقی نداشتند و آن‌ها را حجاب دین شناسی می‌دانستند.

از ویژگی‌های این جریان، این است که نسبت به تجدد و دنیای جدید یا بی‌تفاوت بودند یا مخالف و یا منتقد. البته همزمان با تکاپوهای فکری شریعت سنگلجی، کسان دیگری نیز در برخی از شهرهای دیگر در همان خط و ربط فعالیت خود را آغاز کردند که ـ‌ کم و بیش ـ تحت تاثیر شریعت سنگلجی بودند؛ از جمله می‌توان به حاج یوسف شعار در تبریز اشاره کرد که از سال ۱۳۰۴ در تبریز، جلسه تفسیر قرآن را آغاز کرد و با شریعت سنگلجی در تهران نیز مراوده و ارتباط داشت.

در مورد جریان سلفیِ نوگرا به چند نکته باید اشاره کرد: یکی از تفاوت‌های اساسی این نحله با جریان روشنفکری دینی، این است که روشنفکران دینی، از همان اول، اسلام اجتماعی را طراحی کردند و بعد در دهه چهل و پنجاه هم این اسلام سیاسی تبدیل به اسلام انقلابی شد؛ اما جریان سلفی‌گری چه در آن زمان و چه حالا، اسلام اجتماعی و سیاسی نیست؛ به همین دلیل هم جامعه این جریان فکری را نمی‌شناسد و یک جریان محدود و ضعیفی است که از همان گذشته تا به حال در میان گروه خاصی از نخبگان مطرح است.

این جریان، در اوایل و حتی تا دهۀ بیست خیلی جاذبه داشت؛ اما از دهه سی به بعد، که جنبش اسلامی نواندیشانه‌تر شد و متفکرانی با جاذبه بیشتر در این زمینه‌ها پیدا شدند، دیگر این جریان تقریباً در حاشیه قرار گرفت؛ و به خصوص در دهه چهل و پنجاه در ایران، در حاشیه کامل وجود داشت. الان هم در جامعه ایران چندان جاذبه ندارد و لذا جوانان کمتر دنبال این تفکر می‌روند؛ به خصوص که جوانان امروز از مرحلۀ خرافه زدایی دیگر گذشته‌اند. همان طور که گفته شد، از دیگر ویژگی‌های این جریان مخالفت با فلسفه، عرفان، کلام و فقه است.

اصولاً این جریان با اسلامِ روایی مخالف است؛ یعنی با اسلامی که متکی به روایت باشد، مخالف است و چون فقه اساساً روی روایت متکی است، با آن هم مخالف است. شاید از این جهت بتوان این جریان را در نقطه مقابل اخباری‌گری دانست. ضمن اینکه از جهت نص‌گرایی می‌توان آن را تحت تأثیر و نزدیک با اخباری گری دانست. این جریان به روایت اهمیتی نمی‌دهند و اساس کارشان قرآن است و تکیۀ محوری آن‌ها هم در اصلاح‌طلبیِ قرآن است. آن‌هایی که تندروتر هستند شدیداً با روایات مخالفت می‌کنند؛ ولی آن‌هایی که یک مقدار معقول‌تر و منطقی‌تر هستند، سعی می‌کنند که روایات را هم مورد استفاده قرار دهند؛ اما روایات در چارچوب قرآن تفسیر می‌شود؛ یعنی اصل قرآن است و روایت در حاشیه آن قرار گرفته است»([[184]](#footnote-193)).

# 18 خلاصۀ بارزترین افکار و اصلاحات دینی علامه شریعت سنگلجی

در پایان زندگینامۀ این مصلح کبیر، شایسته ‌است تمام افکار و دعوتش را جمع‌بندی کنیم و به اختصار، مهمترین نمادهای دعوت اصلاح‌طلبی و نوگرایی وی را در چند نکتۀ مشخص خلاصه کنیم**([[185]](#footnote-194))**:

## 1- مبارزه با خرافات، زدودن شرک و بازگشت به سلف و اسلام ناب

رسول جعفریان در مورد شریعت می‌نویسد:

«به تدریج گرایش‌های نوگرایانه، که امری عادی در دورۀ بیست ساله بود، پیدا کرد. این گرایش او را به سمت ـ به قول خودش ـ مبارزه با خرافات سوق داد ... شریعت مدعی بود که دعوتش قرآنی و توحیدی و ضد شرک است، و به دلیل شباهتی که در برخی از نگره‌های وی با جریان وهابی بود ـ به ویژه بعد از شهریور بیست ـ از سوی منبرهایی، متهم به وهابی‌گری شد ... ادعای این قبیل افراد، آن بود که با حفظ تشیع، می‌باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود؛ زیرا ریشه در تشیع ندارد»([[186]](#footnote-195)).

خود شیخ شریعت سنگلجی می‌فرماید:

«

## 2- همه‌فهم بودن قرآن بدون نیاز به رجوع به روایات

رسول جعفریان می‌نویسد:

«شریعت می‌گفت که هیچ کلمه و آیه‌ای در قرآن نیست که برای بشر قابل فهم نباشد؛ بطن قرآن هم نه به معنای تفاسیر تأویلی، بلکه مقصود هدف و مقصود قرآن است و بس»([[187]](#footnote-197)).

البته این سخن در اغلب محافل روحانیت شیعۀ امامیه قابل قبول نبود؛ با این وجود، شریعت در دو کتابش (توحید عبادت و کلید فهم قرآن) بارها دربارۀ اشخاصی که ادعا می‌کردند قرآن جز به وسیلۀ روایات قابل فهم نیست، هشدار می‌داد. او همچنین مردم را از معتقدان به تحریف قرآن یا عدم حجیت ظواهر آن بر حذر می‌داشت و مقاصد شوم آن‌ها را بر مَلا می‌ساخت؛

## 3- استدلال از منابع اهل سنت در تفسیر و حدیث و رجوع به آنها به عنوان منابع معتبر در عین رجوع به منابع شیعه

این امر، از متن کتاب‌های «توحید عبادت»، «کلید فهم قرآن» و «محو الموهوم» کاملاً آشکار است و در فهرست منابعی که سنگلجی در آخر کتاب‌هایش ذکر می‌کرد، قابل ملاحظه است؛

## 4- تجدد و نوگرائی در دین

رسول جعفریان می‌نویسد:

«صاحب الزمانی([[188]](#footnote-198)) از حرکت شریعت به عنوان یک نهضت ناشناخته یاد کرده و بر آن است که وی تلاش کرد تا بدون نَسخ اسلام و تنها با نقد پاره‌ای از اخبار و احادیث، آن را به صورت یک نهضتِ ترقی‌خواهِ دسته‌‌جمعی و اجتماعی درآورده، آن را جهان‌بینی مقبولِ نسل نو قرار دهد»([[189]](#footnote-199)).

بنابراین شریعت سعی می‌کرد دین را با دیدۀ نوین و علمی عرضه کند و به همین منظور، از روش‌های جدیدی برای تبلیغ دین استفاده می‌کرد.

\* \* \*

# کتابنامه

1. ابن شاذان قمی، ابو الفضل شاذان بن جبرئیل (وفاتش حوالی 600 ق)، الفضائل لابن شاذان، قم، منشورات رضی، چاپ دوم، 1404ق.
2. ابو الحسن بیگدلى، «ضایعۀ بزرگ اسلامى»، روزنامۀ اطلاعات، ش 17، دیماه سال 1322 ش (1363ق/1944م).
3. \_\_\_\_، به مناسبت یکمین سالگرد شریعت.
4. احسان طبری، مقاله: راه توده - جامعه ایران در دوران رضا شاه. در شبکۀ انترنت منتشر شده، وآدرس آن:

http://www.rahetudeh.com/rahetude/Tabari/iran-rezashah/html/ jameehiran-11.html

1. جهانبگلو، تیمسار سرتیپ، مقاله: «سخنی چند درباره مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی» نشریۀ «مِهْر» صادره از ادارۀ «فرهنگ و هنر»، شمارۀ 1، دورۀ سیزدهم، تهران، 1346ش (1387ق/1968م)، ص 72 تا 74.
2. حسن یوسفی اشکوری، «شریعت سنگلجی و تفکر سلفی‌گری»، در شبکۀ اینترنت منتشر شده (در تاریخ سه‌شنبه، 10 آذرماه 1383 ش)، به نشانی:

http://akhbar.gooya.com/culture/archives/019778.php

1. حسینقلی مستعان، مقدمۀ کتاب محو الموهوم شریعت سنگلجی، تهران، شرکت چاپخانه تابان، 1323 ش/1944م.
2. حیدر حب الله، نظریۀ السنۀ فی الفکر الامامی الشیعی التَکوُّن والصیرورۀ، بیروت، مؤسسۀ الانتشار العربی، 2006م.
3. رسول جعفریان، جریانها وسازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران (1320 - 1357ش)، تهران، عَلَم، چاپ سیزدهم، 1389ش/2010م، فصل هشتم.
4. رضـا شـعبانی، دکتر، برگزیده از تاریخ ایران، تهران، معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، بدون تاریخ.
5. سید عبد الحجت البلاغی، تذکرۀ عرفاء.
6. سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلی به تکاپوهاى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ امامت پژوهى، سال اول، شمارۀ 4.
7. شریعت سنگلجی، توحید عبادت «یکتاپرستى»، چاپ سوم، به کوشش محمد باقر سنگلجی، 1362ق/ 1943م.
8. \_\_\_\_، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، تهران، مؤسسۀ انتشارات دانش، چاپ پنجم (افست)، بدون تاریخ.
9. \_\_\_\_، محو الموهوم، شرکت چاپخانه تاپان، اردیبهشت، 1323ش (1363 ق/ 1944م).
10. عبد الوهاب فرید تنکابنی، اسلام و رجعت، بوسیلۀ سایت اینترنتی «کتابخانۀ عقیده» مجدداً حروفچینی و منتشر شد.
11. علی بن عیسى اربلی (وفاتش 692 ق)، کشف الغمۀ فی معرفۀ الأئمۀ، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، چاپ تبریز، نشر بنی هاشمی، 1423 ق.
12. گلزار مشاهیر، زندگینامه درگذشتگان مشاهیر ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
13. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، چاپ بیروت.
14. محمد حسن ناصر الدین صاحب الزمانی، دکتر، دیباچه‌ای بر رهبرى، تهران، مؤسسۀ مطبوعاتی عطائی، 1348 ق، [542 صفحه].
15. محمّد رضا مظفر، شیخ، عقاید الإمامیۀ، چاپ دوم، بدون تاریخ.
16. مرتضى مدرسی چهاردهی، سیماى بزرگان.
17. \_\_\_\_، شیخ هادی نجم ‌آبادی و داستانهایی از زندگی او، نشریۀ «وحید»، شمارۀ 19، اردیبهشت ماه 1352ش (1393 ق/1973م).
18. \_\_\_\_، مقاله «شریعت سنگلجی»، نشریۀ «وحید» زبان و ادبیات، شمارۀ 116، مرداد ماه 1352ش (1392 ق/ 1973م).
19. نورالدین چهاردهی، وهابیت وریشه‌هاى آن، سازمان چاپ و انتشارات فتحی، چاپ اول، پاییز سال 1363 ش (1404 ق/ 1984 م).
20. هادی نجم آبادی، شیخ، تحریر العقلاء.

1. () «آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمى است و نه آنان اندوهگین مى‏شوند» [یونس: ٦٢]. [↑](#footnote-ref-1)
2. () شریعت سنگلجی، توحید عبادت «یکتاپرستى»، مقدمۀ مؤلف بر چاپ اول کتاب، صص 4 و 5. [↑](#footnote-ref-5)
3. () بعضی منابع تاریخ تولد ایشان را دو سال قبل از این، یعنی سال 1308ق، مطابق با 1269ش ذکر کرده‌اند. نک: رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، 1320-1357 ش، تهران، علم، چاپ سیزدهم، زمستان 1389 ش، ص 1016. [↑](#footnote-ref-8)
4. () حسینقلی مستعان، محو الموهوم، تهران، شرکت چاپخانه تابان، 1323ش، مقدمه، ص 4. [↑](#footnote-ref-9)
5. () نک: سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلی به تکاپوهاى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ امامت پژوهى، سال 1، ش 4، ص 250. [↑](#footnote-ref-10)
6. () نک: رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، تهران، عَلَم، چاپ سیزدهم، 1389ش، ص 1016 (متن و حاشیه)، به نقل از مجلۀ «آینده» (سال 12، ش 3، ص73). [↑](#footnote-ref-11)
7. () حسینقلی مستعان، مقدمۀ کتاب محو الموهوم، تهران، شرکت چاپخانه تابان، 1323ش، ص 4. [↑](#footnote-ref-12)
8. () نک: نور الدین چهاردهی، وهابیت وریشه‌هاى آن، سازمان چاپ و انتشارات فتحی، چاپ اول، پاییز سال 1363 ش، ص 159. [↑](#footnote-ref-13)
9. () ویکی‌پدیا، دانشنامۀ آزاد، با اختصار. [↑](#footnote-ref-14)
10. () مدرسى، مرتضى، سیماى بزرگان، 182 و 183. مرتضى مدرسى چهاردهى از شاگردان و همفکران شریعت سنگلجى بود. از این روست که مطالبی که در کتابش بیان نموده، از اهمیت برخوردار است. یک نمونه از اهمیت گفتار او، نام «شریعت» است که در بسیارى از آثار، به اشتباه «محمدحسن» یا «غلامرضا» نگاشته شده است. یکی از منسوبان نزدیک شریعت نیز نام او را «میرزا رضاقلى» ثبت کرده است. وى همچنین نوشته که لقب «شریعت» را مرجع شیعیان، سید محمد کاظم طباطبایى یزدى، به شیخ رضاقلى جوان داده بود. نک: محمد حسن شریف الدین مشکور، «نام و نسب شریعت سنگلجى، مجله آینده، 12، فروردین ـ خرداد 1363، ص 73. [↑](#footnote-ref-15)
11. () حسینقلی مستعان، مقدمۀ کتاب محو الموهوم، ص 5. [↑](#footnote-ref-16)
12. () مرتضى مدرسى چهاردهی، سیمای بزرگان، ص 184 و 185. [↑](#footnote-ref-17)
13. () نور الدین چهاردهى، وهابیت و ریشه‌هاى آن، ص 161. [↑](#footnote-ref-18)
14. () همان، ص 162 و 193. [↑](#footnote-ref-19)
15. () همان، ص 162. [↑](#footnote-ref-20)
16. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی ـ‌ سیاسی ایران، ص 1017 و 1018. [↑](#footnote-ref-21)
17. () بیگدلى، ابو الحسن، «ضایعۀ بزرگ اسلامى»، روزنامه اطلاعات، 17 دى 1322، ص 28. [↑](#footnote-ref-22)
18. () اهل بدعت و مشرکین، همیشه دعوت‌کنندگان به اصلاح در دین و بازگشت به اسلام ناب و توحید خالص را به وهابیت متهم می‌کنند، یعنی به پیروی از شیخ محمد بن عبدالوهاب که در سال 1206 ق در منطقۀ نجد عربستان فوت کرد. این در حالی است که منادیان اصلاح و نوگرایی دینی، چه بسا نام شیخ محمد بن عبدالوهاب را نشیده باشند، یا هیچ کتاب و یا اثری از آثار او را مطالعه نکرده باشند. اگر سخن این مصلحان دینی در دعوت به توحید خالص و ترک بدعت‌های شرک‌آمیز با گفتار شیخ همسو و مشابه است، نه به خاطر پیروی از او، بلکه به دلیل درک صحیح و مشترک از آموزه‌های اسلام است. چه بسا اصلاح‌طلبان دینی در ایران، در غیر این موارد، با محمد بن عبدالوهاب اختلاف نظرهای زیادی داشته باشند. علاوه بر این، خود شیخ محمد بن عبدالوهاب مکتب و مذهب خاصی نداشت؛ بلکه پیرو مکتب اهل حدیث و تابع مذهب حنبلی جدید بود که ابن‌تیمیه و شاگردش، ابن‌قَیّم جوزیه، مؤسس آن بودند. بنابراین نسبت دادنِ موحدان ایران به وهابیت، از دو جهت غلط است؛ یکی اینکه: آن‌ها واقعاً پیرو محمد بن عبدالوهاب نیستند؛ دوم اینکه: خود ابن عبدالوهاب بنیانگذار مذهب خاصی به نام خود نبوده است. [↑](#footnote-ref-23)
19. () سید عبدالحجت بلاغی، تذکره عرفاء، ص 258. [↑](#footnote-ref-24)
20. () مرتضى مدرسى چهاردهى که از شاگردان و همفکران شریعت بود، چنین گفته است. نک: سیمای بزرگان، 181 و 182. [↑](#footnote-ref-25)
21. () پژوهشگر حوزۀ تاریخ اندیشه‌های دینی در ایران معاصر. [↑](#footnote-ref-26)
22. () مرتضى مدرسی چهاردهی، سیمای بزرگان، ص 274. [↑](#footnote-ref-27)
23. () محمد قزوینى، یادداشت‌هاى قزوینى، ص 168. سید مقداد نبوی رضوی کنار همین پاورقی می‌نویسد: زنده باد استاد ایرج افشار (تدوین کننده کتاب) به جاى کلمه «خیل» علامت «!» گذاشته و نوشته است که کلمه‌ای ناخوانا بوده‌ است. این کلمه را نگارنده [یعنی سید مقداد نبوی رضوی] با توجه به لغت‌نامه دهخدا در موضوع «خیل و خیم» حدس زده و قرار داده ‌است. [↑](#footnote-ref-28)
24. () این موضوع را آقاى مهندس عزت الله سحابى (م 1390ش) در پاییز 1388ش از قول شیخ محمد سنگلجى (برادر شریعت سنگلجى) براى نگارنده [یعنی نگارنده مقاله سید مقداد نبوی رضوی] بازگو کرد. [↑](#footnote-ref-29)
25. () حاج سیاح محلاتی، که از یاران نزدیک سید جمال الدین بود، از شیخ حسن به عنوان صاحبخانۀ محل سکونت او در شهر ری یاد کرده ‌است (حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص 327). [↑](#footnote-ref-30)
26. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلی به تکاپوهاى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ امامت پژوهى، سال 1، ش 4، ص 259 و 260. [↑](#footnote-ref-31)
27. () سید مقداد نبوی رضوی در پاورقی می‌نویسد: [سرهنگ سید ابراهیم سخایی در گفتگو با نگارنده، از درس‌آموزی شریعت سنگلجی نزد سید اسدالله خرقانی یاد کرد. همچنین از قول دکتر محمد جواد مشکور (خواهرزاده و شاگرد شریعت) نقل شده ‌است که وی از مجالس تفسیر خرقانی بهره برده بود]. سپس منبع این اطلاعات چنین ذکر می‌کند: رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران از روى کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب، ص 882. [↑](#footnote-ref-32)
28. () یحیى دولت آبادی، حیات یحیى، ص 59 و 60. [↑](#footnote-ref-33)
29. () ناظم الاسلام کرمانى، میرزا محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 79 و 80؛ مدرسی چهاردهی، مرتضى، سید جمال الدین و اندیشه‌های او، ص 115 و 116؛ محیط طباطبایی، سید محمد، سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، ص 95. [↑](#footnote-ref-34)
30. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلى به تکاپوهاى فکرى شریعت سنگلجى، فصلنامه امامت پژوهى، سال اول، شمارۀ 4، ص 260. [↑](#footnote-ref-35)
31. () گلدزیهر، ایگناس، مذاهب التفسیر الإسلامی، ص 349. گلدزیهر آن گونه که در این کتاب نوشته، هم در قاهره (1873 و 1874م) و هم در پاریس (حدود 1883م) با سید جمال الدین رفت و آمد داشته است. [↑](#footnote-ref-36)
32. () همان، ص 348 و 349. [↑](#footnote-ref-37)
33. () محمد البهی، اندیشه نوین اسلامی در جریان رویارویی با استعمار غرب، ص 83 و 84. [↑](#footnote-ref-38)
34. () «استنطاق با میرزا محمد رضا»، روزنامه صور اسرافیل، ش 10 (5 رجب 1235ق). [↑](#footnote-ref-39)
35. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلى به تکاپوهاى فکرى شریعت سنگلجى، فصلنامه «امامت پژوهى»، سال اول، شمارۀ 4، ص 260 و 261. این تعبیر را سرهنگ سید ابراهیم سخایی از شریعت سنگلجی شنیده و برای نگارندۀ مقاله بازگو کرده ‌است. [↑](#footnote-ref-40)
36. () خرقانی، سید اسدالله، رساله متشابهات در قرآن، ص 16. [↑](#footnote-ref-41)
37. () خرقانی، سید اسدالله، روح تمدن و هویت اسلام، ص 25 و 26. [↑](#footnote-ref-42)
38. () خرقانی، سید اسدالله، محو الموهوم و صحو المعلوم، ص 101 و 102. [↑](#footnote-ref-43)
39. () همان، ص 32 - 33 . [↑](#footnote-ref-44)
40. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلى به تکاپوهاى فکرى شریعت سنگلجى»، فصلنامۀ «امامت پژوهى»، سال اول، شمارۀ 4، ص 268 و 269. وی در پاورقی می‌نویسد: این موضوع را استاد دکتر محمد علی موحد از برخی شاگردان خرقانی شنیده و برای نگارنده باز گفتند. همچنین نگارنده با یک واسطه، از یکی از شاگردان خرقانی شنید که او در برخی مجالس درسی خود می‌‌‌گفت: «اگر پنجاه نفر فدایی داشتم، علی رُؤوسِ الأشهاد [در حضور همه/ آشکارا] می‌گفتم که امام زمانی نیست». [↑](#footnote-ref-45)
41. () قزوینی، محمد، بیست مقاله قزوینی، ص 8 و 9. [↑](#footnote-ref-46)
42. () یادداشت‌های میرزا محمد خان قزوینی در: براون، ادوارد، انقلاب ایران، ص400. [↑](#footnote-ref-47)
43. () صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، ص 356 . [↑](#footnote-ref-48)
44. () ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص170 و 171. [↑](#footnote-ref-49)
45. () تقى زاده، سید حسن، زندگی طوفانی، ص113. [↑](#footnote-ref-50)
46. () نجم آبادی، شیخ هادی، تحریر العقلاء، ص 1 تا 49. [↑](#footnote-ref-51)
47. () همان، ص 49 تا 53. [↑](#footnote-ref-52)
48. () همان، ص 82. [↑](#footnote-ref-53)
49. () روایت کامل در منابع شیعه چنین است: «حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ، لَا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ وَ بُغْضُهُ سَیِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَة»، یعنی: «دوستى على، کار نیکی است که با داشتن آن، گناه زیانى نمی‌رساند و دشمنى على گناهی است که با وجود آن، کار نیک سودى ندارد». [↑](#footnote-ref-54)
50. () نجم آبادی، شیخ هادی، تحریر العقلاء، همان، ص 133 تا 135. [↑](#footnote-ref-55)
51. () همان، ص 267 و 268. [↑](#footnote-ref-56)
52. () همان، ص 294. [↑](#footnote-ref-57)
53. () نور الدین چهاردهى در این زمینه می‌نویسد: «تقریرات شیخ به خود که از فاضل نامداران ایران بودند، به نام تحریر العقلاء به طبع رسیده است» (چهاردهی، نور الدین، سلسله‌های صوفیه در ایران، ص17). وی در جایی دیگر می‌نویسد: «قسمتی از تقریرات این عالم ربانی، تحت نام تحریر العقلاء جمع آوری و منتشر شد» (چهاردهی، نور الدین، وهابیت و ریشه‌های آن، ص 117). [↑](#footnote-ref-58)
54. () نجم آبادی، شیخ هادی، تحریر العقلاء، مقدمۀ مرتضى نجم آبادی. [↑](#footnote-ref-59)
55. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلى به تکاپوهاى فکرى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ «امامت پژوهى»، سال اول، شمارۀ 4، ص 261 تا 263. [↑](#footnote-ref-60)
56. () رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱ تا ۱۹۴۱م) شاعر، فیلسوف، موسیقیدان و چهره‌پرداز اهل بنگال هند بود. نام‌آوریش بیشتر برای شاعری اوست. وی نخستین آسیایی برنده جایزه نوبل بود. تاگور در شهر کلکته پایتخت استان بنگال هند به دنیا آمد؛ زبان سنسکریتی و انگلیسی را فراگرفت و در سال ۱۹۱۳م جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد. تاگور بزرگترین شاعر ایالت بنگال بود که به دو زبان هندی و بنگالی شعر می‌سرود و اشعار خود را به انگلیسی نیز ترجمه می‌کرد. سرود ملی هند و بنگلادش از تصنیفات اوست (ویکی‌پدیا، دانشنامۀ آزاد). [↑](#footnote-ref-61)
57. () استاد مصطفى طباطبایی معتقد است که این حرف تاگور، ما را به یاد این گفتۀ مشرکین می‌اندازد که: ﴿بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ﴾ [زخرف:22] یعنی:

    «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینى یافتیم و ما [هم با] پیگیرى از آنان راهیافتگانیم». [↑](#footnote-ref-62)
58. () مرتضی مدرسی چهاردهی، نشریۀ زبان و ادبیات «وحید»، دی 1352، شماره 121، شریعت سنگلجی و تاگور، ص 1026 تا 1032. [↑](#footnote-ref-63)
59. () از آنجایی‌که تاریخ فوت شریعت - همانطوریکه مریدش حسینقلی ذکر کرد - 1322ش (1944م) است، پس تاریخ مشرف شدنش به مکه برای حج: 1317 ش (1939م) باید باشد. [↑](#footnote-ref-64)
60. () نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌هاى آن، ص 162. [↑](#footnote-ref-65)
61. () حسینقلی مستعان، مقدمۀ کتاب محو الموهوم، ص 6. [↑](#footnote-ref-66)
62. () نک: مرتضى مدرِّسی چهاردهی، شیخ هادی نجم ‌آبادی و داستان‌هایی از زندگی او، مجله «وحید»، ش 19، مؤرخ اردیبهشت 1352ش (1393ق/1973م)، ص 59؛ همچنین نگاه کنید: گلزار مشاهیر، زندگینامه درگذشتگان مشاهیر ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص 216. [↑](#footnote-ref-67)
63. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران، ص 1017. [↑](#footnote-ref-68)
64. () نک: محمود طاهر احمدی، مقالۀ «درآمدی بر نوگرایی دینی در ایران»، سقوط: مجموعه مقالات همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران، 1382. [↑](#footnote-ref-72)
65. () دکتر محمد حسن ناصر الدین صاحب الزمانی، پژوهشگر و نویسدۀ معاصر ایرانی است و در فلسفه، روانشناسی و زبانشناسی تخصص دارد. کتاب‌های بسیاری تألیف نموده و مقاله‌های زیادی از او در مجله‌های علمی ایران چاپ شده ‌است. [↑](#footnote-ref-73)
66. () رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی‌ـ سیاسی ایران، ص 1022. [↑](#footnote-ref-74)
67. () همان، ص 1018، پاورقی شمارۀ 2. [↑](#footnote-ref-75)
68. () بلاغى، سید عبدالحجت، تذکرۀ عرفاء، 257 تا 260. [↑](#footnote-ref-76)
69. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، تهران، مؤسسۀ انتشارات دانش، چاپ پنجم (افست)، بدون تاریخ، ص 211. [↑](#footnote-ref-77)
70. () همان، ص 4 و 5. ترجمۀ آیه: «ستایش خدایى را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبرى نمى‏کرد، ما خود هدایت نمى‏یافتیم» [اعراف:43]. [↑](#footnote-ref-78)
71. () در بخش‌های بعدی کتاب، در مورد اصلاحات دینی شریعت در زمینۀ توحید عبادت و روش فهم قرآن، به تفصیل صحبت خواهیم کرد. [↑](#footnote-ref-79)
72. () صاحب الزمانی، ناصر الدین، دیباچه‌ای بر رهبری، ص133 و 134. [↑](#footnote-ref-80)
73. () بلاغى، سید عبدالحجت، تذکرۀ عرفاء، ص 260. [↑](#footnote-ref-81)
74. () این سخن را میرزا ابوالحسن خان فروغی از شریعت سنگلجی شنیده و براى مهندس عزت‌الله سحابى بازگو کرد. ایشان نیز آن برای نبوی نقل کردند. [↑](#footnote-ref-82)
75. () این سخن را حسین شاه‌حسینی، از رجال سیاسی مشهور و از اعضای نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای 28 مرداد 1332ش، برای نبوی بازگو کرد. [↑](#footnote-ref-83)
76. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلى به تکاپوهاى فکرى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ «امامت پژوهى»، سال اول، شمارۀ 4، ص 254 و 255. [↑](#footnote-ref-84)
77. () احسان طبری، مقالۀ: راه توده - جامعه ایران در دوران رضاشاه، که در شبکۀ اینترنت در آدرس ذیل منتشر شده ‌است:

    http://www.rahetudeh.com/rahetude/Tabari/iran-rezashah/html/ jameehiran-11.html [↑](#footnote-ref-85)
78. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص 1019 تا 1020؛ وهابیت و ریشه‌های آن، ص 188و 189. [↑](#footnote-ref-86)
79. () ترجمۀ آیه: «آیا داستان کسانى را که بهره‏اى از کتاب [تورات] یافته‏اند ندانسته‏اى که چون به سوى کتاب خدا فرا خوانده مى‏شوند تا میان‌شان حکم کند آنگه گروهى از آنان به حال سرپیچی روى برمى‏تابند. این بدان سبب بود که آنان [به پندار خود] گفتند: هرگز آتش جز چند روزى به ما نخواهد رسید، و برساخته‏هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است» [آل عمران: 23 و 24]. [↑](#footnote-ref-87)
80. () عبد الوهاب فرید تنکابنی، اسلام ورجعت، سایت کتابخانه عقیده: [http://www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com/)، ص 244 تا 246. [↑](#footnote-ref-88)
81. () نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌هاى آن، ص 188. [↑](#footnote-ref-89)
82. () ترجمۀ آیه: «بگو: اگر خدا را دوست مى‏دارید، مرا پیروى کنید تا خدا [هم‏] شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد، که خدا آمرزگارى است مهربان» [آل عمران: 31]. [↑](#footnote-ref-90)
83. () عبدالوهاب فرید تنکابنی، اسلام ورجعت، ص 246 تا 249. [↑](#footnote-ref-91)
84. () نک: شیخ محمدرضا مظفر، عقائد الإمامیه، چاپ دوم، ص 94 و 95. [↑](#footnote-ref-92)
85. () عبدالوهاب فرید تنکابنی، اسلام ورجعت، ص 7 و 8. نبوی رضوی (به نقل از سید عبدالحجت البلاغی در ص 259 از کتاب تذکره عرفاء) می‌نویسد که تاریخ نوشتن این مقدمه 1355 قمری است؛ اما تاریخ چاپ کتاب اسلام و رجعت، 1358 ق (1318 ش) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-93)
86. () نورالدین چهاردهی، وهابیت وریشه‌هاى آن، ص 175 و 176. [↑](#footnote-ref-94)
87. () همان، ص 176. [↑](#footnote-ref-95)
88. () همانجا. [↑](#footnote-ref-96)
89. () نورالدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌هاى آن، ص 174 و 175 [↑](#footnote-ref-97)
90. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص 1017. [↑](#footnote-ref-98)
91. () همان، ص 1018. برای نمونه: بیداری امت در اثبات رجعت، نوشته آیت الله سید محمد مهدی اصفهانی، ترجمۀ ابوالقاسم سحاب، تهران، 1331؛ بیان الفرقان (ج 5) غبیت و رجعت، نوشته حاج شیخ مجتبی قزوینی، مشهد، 1339 ش؛ اثبات رجعت، سید ابوالحسن حسینی القزوینی، 1369 ق. همچنین بنگرید به: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، آقا بزرگ طهرانی، ج 5، ص 290؛ ج 8، ص 50، 250؛ ج 11، ص 9، 75، 112، 310؛ ج 12، ص 210؛ ج 18، ص 32، 305؛ ج 24، ص 68. بیشتر این آثار در فاصلۀ سال‌های 1315 تا 1323ش چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-99)
92. () حسینقلی مستعان، مقدمه بر کتاب محو الموهوم شریعت سنگلجی، ص 3. [↑](#footnote-ref-100)
93. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، تهران، مؤسسۀ انتشارات دانش، چاپ پنجم، ص 162 تا 165. [↑](#footnote-ref-101)
94. () ترجمۀ آیه: «و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیر فراوان داده شده است». [↑](#footnote-ref-102)
95. () ترجمۀ آیه: «بگو آیا کسانى که مى‏دانند و کسانى‌که نمى‏دانند یکسانند؟». [↑](#footnote-ref-103)
96. () ترجمۀ آیه: «بگو آیا نابینا و بینا یکسان است؟». [↑](#footnote-ref-104)
97. () نک: شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 166 تا 168. [↑](#footnote-ref-105)
98. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 170 و 171. [↑](#footnote-ref-106)
99. () یعنی: «مانند مرده در دستان مُرده‌شوی‌ها». [↑](#footnote-ref-107)
100. () یعنی: «جایگاه و وظیفۀ مرید، آن است که از خود اراده‌ای نداشته باشد». [↑](#footnote-ref-108)
101. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 174 و 175. [↑](#footnote-ref-109)
102. () همان، ص 179 و 180. [↑](#footnote-ref-110)
103. . نهج البلاغه، تحقیق شیخ صبحی صالح، ص 496 ؛ ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، ج 1، ص 89. در منابع مصادر اهل سنت: حافظ ابن عساکر دمشقی از چند طریق، تاریخ مدینة دمشق، ج 50، ص 252 تا 255؛ حافظ أبونعیم اصفهانی، حلية الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج 1، ص 79 و 80 ؛ عبدالرحمن بن جوزی حنبلی، صفوة الصفوة، ج1، ص 127. [↑](#footnote-ref-111)
104. () به عنوان نمونه، فصل «یکی از اقسام شرکت تبرک به درخت یا سنگ و امثال [↑](#footnote-ref-112)
105. () آن شخص، روح الله کمالوند بود که سال‌ها بعد در شمار عالمان مشهور حوزه علمیه قم قرار گرفت. جریان آن گفتگو را استاد عبدالحسین حائری، دانشمند نسخه‌شناس و رییس پیشین کتابخانه مجلس شورای اسلامی، از روح الله کمالوند شنیده و برای نگارنده باز گفتند. [↑](#footnote-ref-113)
106. () این موضوع از قول دکتر محمد جواد مشکور، خواهر زاده و شاگرد سنگلجی، نقل شده است (رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص 882). [↑](#footnote-ref-114)
107. () این نظر را نورالدین چهاردهی ارائه کرده ‌است. وی بدون گرایش به شریعت سنگلجی، در مجالس وی حاضر می‌شد و آگاهی‌های مهمی از ایشان داشت. نک: چهاردهی، نورالدین، وهابیت و ریشه‌های آن، ص 157. [↑](#footnote-ref-115)
108. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلی به تکاپوهاى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ امامت پژوهى، سال 1، شمارۀ 4، ص 269. [↑](#footnote-ref-116)
109. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 80 . [↑](#footnote-ref-117)
110. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 100. [↑](#footnote-ref-118)
111. () همان، ص 47. [↑](#footnote-ref-119)
112. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص 1018 و 1019. [↑](#footnote-ref-120)
113. () آیت الله سید محمود طالقانی، از بنیانگذاران جبهۀ ملی دوم و حزب نهضت آزادی با آقای مهدی بازرگان بود و از علمای روشنفکر و تجددگرای شیعه در دهه‌های چهل و پنجاه در ایران محسوب می‌شود؛ اما وی بیشترین تلاشش را برای مبارزه با رژیم پهلوی صرف می‌کرد و گفته می‌شود در مجموع، یازده سال در زندان‌های شاه به سر برد. او که اولین امام جمعۀ تهران در دوران جمهوری اسلامی بود، حدود شش ماه بعد از پیروزی انقلاب فوت کرد. طالقانی یک تفسیر ناتمام از قرآن بنام «پرتوی از قرآن» دارد که در شش مجلد است و فقط سوره‌های بقره، آل عمران، نساء و جزء عم را تفسیر کرده است. [↑](#footnote-ref-121)
114. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص 1020. همچنین نک: خاطرات پیشگامان، پاورقی ص 87 . [↑](#footnote-ref-122)
115. () منظور از انجیل، تمام کتاب مقدس می‌باشد که به نام Bible معروف است. این کتاب مقدس، قبلاً فقط به زبان‌های لاتینی یا یونانی قدیم نوشته بود و تنها روحانیون مسیحی می‌توانستند آن را بخوانند و تفسیر کنند. آنان فقط بعضی از آیات انجیل را برای مردم به زبان‌های محلی ترجمه می‌کردند؛ اما پروتستانت‌ها می‌خواستند با ترجمۀ تمام کتاب مقدس به زبان‌های محلی آلمانی، فرانسوی و غیره، آموزه‌های آن را در دسترس همگان قرار بدهند و کتاب مقدس را تنها مرجع تعالیم دین بشمارند. [↑](#footnote-ref-123)
116. () احسان طبری، ایران در دو سدۀ واپسین. [↑](#footnote-ref-124)
117. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 3 تا 5. [↑](#footnote-ref-125)
118. () ترجمۀ آیۀ: «به یقین، براى شما در وجود پیامبر خدا سرمشق نیکویى است‏». [↑](#footnote-ref-126)
119. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 17. [↑](#footnote-ref-127)
120. () در منابع شیعی، نزدیک‌ترین روایتی که مضمون مشابهی دارد، این روایت است که حر عاملی در وسائل الشیعه (ج 27، ص 196) از امام باقر÷ به اینصورت آورده‌است: «عَنِ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ÷ عَنْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؟ قَالَ: ظَهْرُهُ [تَنْزِيلُهُ‏] وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُه». یعنی: «از فُضَیلِ بْنِ یسَارٍ روایت شده که فرمود: از امام باقر÷ پرسیدم: معنى حدیثی که می‌گوید هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر اینکه یک ظهر دارد و یک بطن، چیست؟ امام فرمود: ظهر قرآن، تنزیل آن است و بطنش، تأویل آن». برای آگاهی بیشتر، در منابع اهل سنت نگاه کنید به: أبو عبید، «فضائل القرآن»، ص43 ؛ بغوی، «شرح السنة»، ج 1، 262، رقم 122 با سند ضعیف؛ زیرا اولاً یکی از راویان آن، علی بن زید بن جدعان، ضعیف است؛ ثانیا: سندش متصل نیست، بلکه مرسل است؛ ابن جریر طبری، «تفسیر جامع البیان»، شماره 11 ؛ طبرانی، «معجم الکبیر»، شماره 10090؛ بزار، «مسند»، شماره 2312 ؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج 1، ص 276، شماره 75. از ابن مسعود از پیغمبرص فرمود: «أُنْزِلَ القرآنُ على سبعة أحرف، لكل آية منها ظهر وبطن» و سندش هم ضعیف است؛ زیرا یکی از راویان آن، ابراهیم بن مسلم هجری است که ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-128)
121. () ابن ابی جمهور احسائی، عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج 4، ص 107، بدون سند. قبل از ابن ابی جمهور، که از علمای امامیه در قرن دهم هجری قمری است، هیچ کسی این روایت را نقل نکرده؛ پس روایتش بی‌سند است و اعتباری ندارد. [↑](#footnote-ref-129)
122. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین قرآن، ص 41 تا 43. [↑](#footnote-ref-130)
123. () همان، ص 43 و 44. [↑](#footnote-ref-131)
124. () همان، ص 44 و 45. [↑](#footnote-ref-132)
125. () همان، ص 80 و 81. [↑](#footnote-ref-133)
126. () همان، ص 94. [↑](#footnote-ref-134)
127. () در سال 1320 ش، نیروهای متفقین [به رهبری انگلیسی‌ها] رضا شاه را از پادشاهی ایران خلع و او را تبعید کردند و پسر جوانش، محمد رضا، را به جای او بر تخت سلطنت نشاندند. [↑](#footnote-ref-135)
128. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی‌ـ‌ سیاسی ایران، ص 24 و 25. [↑](#footnote-ref-136)
129. () همان، ص 27. [↑](#footnote-ref-137)
130. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 125 تا 128. [↑](#footnote-ref-138)
131. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 134. [↑](#footnote-ref-139)
132. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 135 و 136. [↑](#footnote-ref-140)
133. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 136 تا 140. [↑](#footnote-ref-141)
134. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 183 تا 184. [↑](#footnote-ref-142)
135. () ترجمۀ آیه: «[اى رسول ما] روى خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتى است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است ...». [↑](#footnote-ref-143)
136. () ابن بابویه قمی، محمد بن علی بن حسین، التوحید، تحقیق هاشم حسینی، قم، جامعۀ مدرسین، چاپ اول، 1398 ق، ص 231. [↑](#footnote-ref-144)
137. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص 193 تا 195. [↑](#footnote-ref-145)
138. () ترجمۀ آیه: «دل [پیامبر] آنچه دید، دروغ نشمرد» [النجم:11]. [↑](#footnote-ref-146)
139. () ترجمۀ آیه: «بگو: من فقط بشرى همچون شما هستم‏» [الكهف:110]. [↑](#footnote-ref-147)
140. () ترجمۀ آیه: «ما [به وحى خود] گفتارى گرانمایه وسنگین را بر تو القا خواهیم کرد‏» [المزمل:5]. [↑](#footnote-ref-148)
141. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین القرآن، ص 220 تا 226. [↑](#footnote-ref-149)
142. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص 1014. [↑](#footnote-ref-150)
143. () ترجمۀ آیه «بگو: بار خدایا، اى مالک فرمانروایى، هرکه را بخواهى، فرمانروایى بخشى و از هرکه بخواهى، بازستانى، و هرکه را بخواهى، اقتدار بخشى و هرکه را بخواهى، ذلیل مى‏کنى؛ خوبی‌ها همه به دست توست، که براستى بر هر کار توانایى‏». [↑](#footnote-ref-152)
144. () ترجمه روایت: «هرگاه بدعتی در دین پدید آید، وظیفۀ عالم است که عِلمش را آشکار کند؛ وگرنه لعنت خدا بر او باد». [↑](#footnote-ref-153)
145. () ترجمۀ آیه: «هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافى است‏»[الطلاق:3]. [↑](#footnote-ref-154)
146. () شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین القرآن، مقدمه، ص 6 و 7. [↑](#footnote-ref-155)
147. () نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، تحت عنوان «شریعت سنگلجی و اعمال و گفتار و آثار او»، ص 159؛ تیمسار سرتپ جهانبگلو، مقاله «سخنی چند دربارۀ مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی»، نشریۀ فرهنگ و هنر «مِهْر»، شمارۀ 1 از دورۀ سیزدهم، تهران: 1346ش، ص 74. [↑](#footnote-ref-156)
148. () حسینقلی مستعان، مقدمۀ کتاب محو الموهوم علامۀ شیخ شریعت سنگلجی، ص 4. [↑](#footnote-ref-157)
149. () حسینقلی مستعان، مقدمۀ کتاب محو الموهوم علامۀ شیخ شریعت سنگلجی، ص 1 تا 4. [↑](#footnote-ref-158)
150. () همان، ص 6 و 7. [↑](#footnote-ref-159)
151. () تیمسار سرتیپ جهانبگلو، مقاله «سخنی چند دربارۀ مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی»، نشریۀ فرهنگ و هنر «مِهْر»، شمارۀ 1 از دورۀ سیزدهم، تهران، 1346ش، ص 72 تا 74. [↑](#footnote-ref-160)
152. () مرتضى مدرسی چهاردهی، مقاله «شریعت سنگلجی»، نشریۀ زبان وادبیات «وحید»، شمارۀ 116، مرداد 1352ش، ص 517 و 518. [↑](#footnote-ref-161)
153. () نورالدین چهاردهی، وهابیت وریشه‌هاى آن، ص 160 و 161. [↑](#footnote-ref-162)
154. () احسان طبری در کتاب«ایران در دو سدۀ واپسین»، تحت عنوان «جامعه ایران در دوران رضا شاه» می‌گوید: «شاه با سرکوب خشن و خونین مقاومت روحانیون در قم و در مشهد (جنبش بهلول) که با سیاست متجددانۀ رژیم (نظام وظیفه، لباس متحدالشکل، برداشتن چادر) مخالفت می‌کردند، روحانیت را بر جای خود نشاند و مراکز اعمال نفوذ آن‌ها، یعنی قبور ائمه، مجالس وعظ و روضه را تحت نظر گرفت و دسته و قمه‌زنی و تعزیه را بالمَرّه [ناگهان] ممنوع داشت». [↑](#footnote-ref-163)
155. () احسان طبری، مقالۀ: روزنامۀ اینترنتی راه توده، جامعه ایران در دوران رضا شاه:

     http://www.rahetudeh.com/rahetude/Tabari/iran-rezashah/html/jameehiran-11.html [↑](#footnote-ref-164)
156. () همان. [↑](#footnote-ref-165)
157. () رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی‌ـ سیاسی ایران، ص 1016. [↑](#footnote-ref-166)
158. () همان، ص 1017. [↑](#footnote-ref-167)
159. () چهاردهی، نورالدین، وهابیت و ریشه‌های آن، 160. [↑](#footnote-ref-168)
160. () این موضوع را حسن طارمى راد، معاون علمى دانشنامه جهان اسلام، از قول موسى شبیرى زنجانی (از مراجع تقلید شیعیان) برای نگارنده نقل نمود. [↑](#footnote-ref-169)
161. () چهاردهی، نورالدین، وهابیت و ریشه‌های آن، 160. [↑](#footnote-ref-170)
162. () برای مطالعه گفتگوهای تاگور و شریعت سنگلجی، نک: شریعت سنگلجی، اسلام و موسیقى (به انضمام حرمت ربا و مصاحبه با تاگور) 37 تا 43؛ مدرسی، مرتضى، سیمای بزرگان، ص 185 تا 194. [↑](#footnote-ref-171)
163. () روایتگر اصلی این سخن، شیخ الملک اورنگ بوده که آن را در هر دو بار از رضا شاه شنیده بود. این موضوع را سرهنگ سید ابراهیم سخایی از شریعت سنگلجی شنیده و برای نگارنده باز گفتند. [↑](#footnote-ref-172)
164. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلی به تکاپوهاى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ امامت پژوهى، سال 1، شماره 4، ص 258 و 259. [↑](#footnote-ref-173)
165. () نورالدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌هاى آن، ص 160 و 161. [↑](#footnote-ref-174)
166. () رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی‌ـ سیاسی ایران، ص 1020. [↑](#footnote-ref-175)
167. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی‌ ـ سیاسی ایران، ص 1016. [↑](#footnote-ref-176)
168. () نورالدین چهاردهی، وهابیت و رشیه‌های آن، ص 165، به نقل از از بیانات شب‌های پنج‌شنبه سال 1309 شمسی، که به ضمیمۀ کتاب «بمناسبت یکمین سال رحلت شریعت» به همت ابوالحسن بیگدلی به چاپ رسید. [↑](#footnote-ref-177)
169. () دکتر محمد جواد مشکور (1297 - 1374 ش) مورخ، ادیب و زبانشناس معاصر ایرانی است. وی پس از اخذ لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، در سال 1335 ش به اخذ درجه دکترا در تاریخ اسلام از دانشگاه سوربُن نائل گشت و پس از مراجعت به ایران، به تدریس در دانشگاه تبریز و سپس دانشگاه تهران پرداخت. دکتر مشکور همچنین در سال 1353 ش به عنوان رایزن فرهنگی ایران به دمشق اعزام شد و ضمن تدریس در دانشگاه دمشق، دو کرسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه دمشق و حلب تأسیس کرد. وی با تسلط به زبان‏های عربی، فرانسه و انگلیسی و نیز آشنایی با زبان‏های ترکی اسلامبولی، لاتین و آلمانی و زبان‏های باستانی، کتب معتبری در زمینه فِرَق و مذاهب، ادیان و عرفان، زبان‏های آریایی و سامی به نگارش در آورده است. استاد مشکور دارای 47 عنوان کتاب و بیش از یکصد مقاله می‌باشد که تاریخ ایران زمین و تاریخ اسلام و ایران از آن جمله‏اند. [↑](#footnote-ref-178)
170. () دکتر عباس زریاب خویی (1298 - ۱۳۷۳ش) مورخ، ادیب، نسخه‌شناس، نویسنده و مترجم ایرانی سرشناس است. وی در سال ۱۳۱۶ش به قم رفت و شش سال نزد علمای تراز اول حوزۀ علمیۀ قم به تحصیل مشغول بود. دورۀ لیسانس را در دانشکده معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران گذراند و به کار در کتابخانۀ مجلس شورای ملی مشغول شد. در سال ۱۳۳۹ش از دانشگاه یوهانس گوتنبرگ شهر ماینز آلمان در رشته‌های تاریخ وفلسفه درجۀ دکتری گرفت. [↑](#footnote-ref-179)
171. () سید مقداد نبوی رضوی در پاورقی می‌نویسد: مرحوم مهندس عزت الله سحابی- آنگونه که خود برای نگارنده نقل کرد- تنها یک بار در مجالس شریعت حاضر شده بود؛ اما در سال‌های نوجوانی با آثار او حشر و نشر داشت و آن‌ها را تبلیغ می‌کرد. آقای سحابی در برخی موارد - نه در اصول اعتقادی – با شریعت همراه بود. [↑](#footnote-ref-180)
172. () استاد حیدر علی قلمداران دگراندیش شجاعی بود که با اینکه شریعت سنگلجی را ندیده بود، با مطالعه آثار او و سید اسدالله خرقانی به این مسیر وارد شد، آن را با جدیت دنبال کرد و آثار مهمی از خود بر جای گذاشت. [↑](#footnote-ref-181)
173. () سید مقداد نبوی رضوی، نگاهى تحلیلی به تکاپوهاى شریعت سنگلجى، فصلنامۀ امامت پژوهى، سال 1، ش 4، ص 270. [↑](#footnote-ref-182)
174. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران، ص 1020 و 1021. [↑](#footnote-ref-183)
175. () صاحب الزمانی، دیباچه‌ای بر رهبری، ص 140. [↑](#footnote-ref-184)
176. () به مناسبت یکمین سالگرد شریعت، ص 9. [↑](#footnote-ref-185)
177. () بمناسبت یکمین سالگرد شریعت، ص 25 تا 29. [↑](#footnote-ref-186)
178. () بمناسبت یکمین سالگرد شریعت، ص 51 تا 55. [↑](#footnote-ref-187)
179. () همان، ص 71. [↑](#footnote-ref-188)
180. () همان، 72، 79، 83 و 87. [↑](#footnote-ref-189)
181. () همان. [↑](#footnote-ref-190)
182. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران، ص 1022 و 1023. [↑](#footnote-ref-191)
183. () حیدر حب الله، نظرية السنة في الفكر الإمامي الشيعي التَكَوُّن والصيرورة، بیروت، مؤسسة الانتشار العربی، 2006م، ص 612 و بعد. [↑](#footnote-ref-192)
184. () حسن یوسفی اشکوری، «شریعت سنگلجی و تفکر سلفی‌گری»، سایت اینترنتی گویا:

     http://akhbar.gooya.com/culture/archives/019778.php

     تاریخ انشار مقاله: سه شنبه10 آذر 1383 ش. [↑](#footnote-ref-193)
185. () قسمتی از این خلاصه، از مقدمۀ ترجمۀ عربی کتاب «توحید عبادت» سنگلجی به کوشش استاد خالد محمد بدیوی برگرفته شده ‌است. [↑](#footnote-ref-194)
186. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی ـ سیاسی، صص 1016 و 1017. [↑](#footnote-ref-195)
187. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران، ص 1019. [↑](#footnote-ref-197)
188. () منظور، دیدگاه دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی در کتاب «دیباچه‌اى بر رهبری» است. [↑](#footnote-ref-198)
189. () رسول جعفریان، جریان‌ها وسازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران، ص 2021. [↑](#footnote-ref-199)